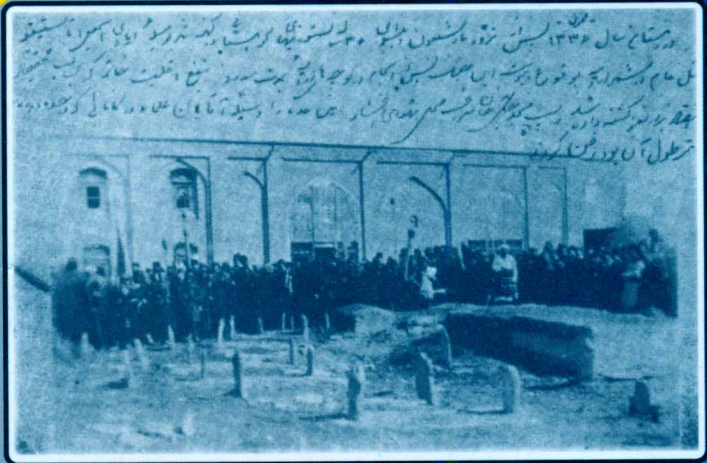


چاپ سوم



در دو سوی ارس

مسلمانان

قتل عام

صمد سرداری نیا



# قتل عام مسلمانان

## در دو سوی ارس

صمد سرداری نیا

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۴۱  
کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد  
مجلس شورای اسلامی  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۴۱  
کتابخانه موزه و مرکز اسناد  
مجلس شورای اسلامی  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۴۱

نشر

۱۳۸۳

سرشناسه  
عنوان و نام پدیدآور : قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس صمد سرداری نیا.  
مشخصات نشر : تبریز: اختر، ۱۳۸۵.  
مشخصات ظاهری : ۲۱۱ ص.: مصور، نمونه.  
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۰۵-۵۹-۹  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا ( چاپ دوم )  
یادداشت : پشت جلد به ترکی:

**Mosalmanların Soygrımı arazin o tay bu tayında**

یادداشت : چاپ اول : ۱۳۸۳ ( فیبا )  
یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۰۸ - ۲۱۰ : همچنین به صورت زیرنویس .  
موضوع : مسلمانان -- آذربایجان.  
موضوع : مسلمانان -- آذربایجان (جمهوری).  
موضوع : قتل عام -- آذربایجان (جمهوری).  
موضوع : قتل عام -- آذربایجان.  
موضوع : آذربایجان -- تاریخ.  
رده بندی کنگره : DSR۲۰۰۱/۳۹س۲ ۱۳۸۵  
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۳  
شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۱۱۳۲۴



نشر اختر

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس

صمد سرداری نیا

ناشر: نشر اختر با همکاری انتشارات هاشمی سودمند

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد / چاپ سوم ۱۳۸۸ / ۲۱۲ صفحه / قطع رقی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۰۵-۵۹-۹

مرکز فروش: تبریز- اول خیابان طالقانی، جنب داروخانه رازی، نشر اختر

تلفن: ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷ ویا ۰۴۱۱-۵۵۵۵۳۹۳

قیمت: ۲۸۰۰ تومان

## فهرست مطالب

---

دبیاچه.....	۵
قتل عام مسلمانان غرب آذربایجان به دست جلوها و ارامنه .....	۱۷
تشکیلات قشون مسیحی و حامیان آن.....	۲۸
آغاز کشتار در ارومیه .....	۴۴
ترور مارشیمون به دست سمیتقو.....	۶۱
کشتاری دیگر در ارومیه.....	۷۰
داستان دلگداز سلماس.....	۸۳
حمله آندرانیک به خوی .....	۹۰
حادثه شرفخانه .....	۱۰۴
پایان کار مسیحیان.....	۱۰۹
نسل‌کشی (سوی قیریم) مارس ۱۹۱۸، فاجعه اسماعیلیه .....	۱۱۷
ایروان یک ولایت مسلمان‌نشین بود(۲).....	۱۴۹
بیرم‌خان عامل انحراف مشروطه و ضارب ستارخان سردار ملی ...	۱۷۷
فهرست منابع .....	۲۰۸



## بسم الله الرحمن الرحيم

### دیباچه

بطر کبیر (۱۷۲۵-۱۶۷۲ میلادی) تزار روسیه که همزمان با شاه سلطان حسین صفوی، سلطنت می‌کرد، پس از به قدرت رسیدن تصمیم گرفت رعایای نیمه وحشی خود را به سوی تمدن غربی رهبری کند. بنابراین عزم خود را جزم کرد، دیواری را که دولت‌های سوئد، لهستان و عثمانی بین روسیه و مغرب زمین کشیده بودند در هم شکند و پنجره‌ای به سوی غرب باز کند.

بدین منظور با عثمانی و سوئد وارد جنگ شد و آن‌ها را شکست داد. او در تغییر اوضاع اجتماعی و اخلاق دیرین ملت روس قدم‌های سریعی برداشت، به طوری که در اواخر سلطنتش، روسیه در ردیف ممالک بزرگ اروپا درآمد.

وی در راستای این سیاست‌های بلند پروزانه، چشم طمع به اراضی ایران داشت. در وصیت‌نامه‌ای که به بطر کبیر نسبت می‌دهند، در این زمینه آمده است:

«باید چاره‌جویی‌های فراوان کرد که کشور ایران، روز به روز تهی دست‌تر شود و بازرگانی آن تنزل کند. روی هم رفته باید همیشه در پی آن بود که ایران رو به ویرانی رود و چنان باید آن را در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی‌دردسر آن را از پا درآورد و به اندک فشاری کار خود را به پایان رساند. اما مصلحت نیست

که پیش از مرگ حتمی دولت عثمانی، ایران را یک باره بی جان کرد. کشور گرجستان و سرزمین قفقاز رگ حساس ایران است. همین که نوک نیشتر استیلای روسیه به آن برسد، فوراً خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشک حاذقی نتواند آن را بهبود بخشد. آنگاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده در دست پادشاهان روسیه خواهد بود و دم آخر را بر خواهد آورد تا در هنگام لزوم، بارکشی کند و پس از آن که دیگرکاری از آن ساخته نشد باید سرش را از تن جدا کرد.

بر شما لازم است که بی درنگ کشور گرجستان و سرزمین قفقاز را بگیرید و پادشاه داخلی ایران را دست نشانده و فرمانبردار خود بکنید. پس از آن باید آهنگ هندوستان کرد...»<sup>(۱)</sup>

بدین ترتیب، روس‌ها از دوران زمامداری پطر کبیر، متوجه ایران شدند و پطر کبیر نخستین زمامدار روسیه بود که می‌خواست به قلمرو ایران، به ویژه خطه قفقاز دست درازی کند، چرا که او آذربایجان را دروازه خاور میانه می‌دانست. و او تشخیص داد که مؤثرترین راه نفوذ به این منطقه، تباری با ارامنه و ستون پنجم قرار دادن آنهاست. در این زمینه مورخ ارمنی، هراند پاسدرماجیان می‌نویسد:

«پطر کبیر، چون به سرزمین ماورای قفقاز به چشم کلیدی می‌نگریست که به وسیله آن می‌توانست به خاور زمین وارد شود، و نیز چون دلش می‌خواست از دستیابی احتمالی امپراطوری عثمانی به دریای خزر جلوگیری کند، این نقشه را در سر می‌پخت که گرجستان و

## قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۷

ارمنستان را تحت حمایت روسیه قرار بدهد. به همین منظور بود که با ارامنه قره‌باغ ارتباط برقرار کرد و نماینده ایشان به نام «اوری» را به حضور پذیرفت. معه‌ذا عمل پطر کبیر به آغاز نخستین جنگ با ایران انجامید و روس‌ها تا دربند (۱۷۲۲) و حتی تا باکو هم آمدند. پطر کبیر قصد داشت ارامنه را دعوت کند که بیایند در این منطقه ساکن بشوند. ولی این طرح دنباله پیدا نکرد، زیرا روس‌ها پس از مرگ آن امپراطور بزرگ، این متصرفات را تخلیه کردند و پس نشستند<sup>(۱)</sup>»

این سیاست‌های تجاوزگرانه، در دوران سلطنت ملکه کاترین دوم نیز به شکل دیگر، منتها با همیاری ارامنه ادامه پیدا می‌کند. پاسدرماجیان در این زمینه نیز می‌نویسد: «حتی یک وقت، کاترین دوم، نقشه‌ای طرح کرده بود، دایر بر این که یک کشور ارمنستان تحت حمایت روسیه تشکیل بدهد. این نقشه به طور جدی بین ملکه کاترین و مرد مورد توجه او پوتمکین مورد بحث قرار گرفت و حتی قرار بود که بعد از اجرای طرح، خود پوتمکین فرمانروای آن کشور باشد. حتی این تدارکات را با دامنه وسیع‌تری کش دادند، ولی چنان که می‌دانیم اجرای این طرح دنباله پیدا نکرد، زیرا دخالت روسیه در سال ۱۷۹۷ در مرزهای گرجستان متوقف گردید<sup>(۲)</sup>».

ولی در دوران سلطنت جانشینان ملکه کاترین دوم، در طول جنگ‌های معروف ایران و روسیه تزاریسم به هدف دیرینه خود نایل می‌شود و بر اثر همکاری ارامنه با روس‌ها، منطقه قفقاز، برای همیشه از

---

۱- تاریخ ارمنستان - ترجمه محمد قاضی - ص ۳۶۲



ایران جدا و به قلمرو امپراطوری روسیه منضم می‌گردد.

«ژان ماری کارزو» فرانسوی، با این که در سراسر کتابش تحت عنوان «ارمنستان ۱۹۱۵» نسبت به ارمنیان همدلی نشان می‌دهد، لکن در صفحه ۳۹ کتابش چنین می‌نویسد: «ارمنیان ایران و ترکیه، در خلال جنگ‌های ایران و روسیه، با تشکیل گروه‌های داوطلب نظامی، خدمات و کمک‌های ارزنده‌ای به روسیه کرده و پیروزی این کشور را تسهیل کردند، چراکه از نظر ایشان، جدائی این منطقه از یک حکومت مسلمان به معنای اولین قدم به سوی آزادی و استقلال کلی ملت ارمنی محسوب می‌شد. نکته حائز اهمیت در این میان، آن که انعقاد این قرارداد، به خودی خود، موجب بازگشت ارمنیان به ارمنستان شد. این بازگشت که ابتدا از ایران آغازگشت، به زودی به عثمانی نیز سرایت نمود و گروه قابل ملاحظه‌ای از ارامنه این کشور را به کانون ارمنی روسی بازگرداند<sup>(۱)</sup>».

ارمنیان از همان آغاز جنگ، همکاری خود را با روس‌ها شروع می‌کنند. هنگامی که جوادخان و مردم گنجه در برابر روس‌ها مقاومت می‌کردند قلعه گنجه بر اثر خیانت ارامنه سقوط می‌کند<sup>(۲)</sup>.

سپس در تمام مراحل جنگ، همکاری ارامنه با روس‌ها ادامه می‌یابد و این همکاری، ضربات سختی به نیروهای ایران وارد می‌کند. ارامنه در حالی با روس‌ها بر علیه ایران همکاری همه جانبه می‌کردند که همیشه در کشور ایران، در کنار سایر ایرانیان، با مسالمت زندگی کرده و مورد احترام بودند. اسناد تاریخی، این واقعیت را گواهی می‌دهند.

۱- ارمنستان ۱۹۱۵ - ترجمه فریبرز برزگر - ص ۳۹

۲- نفیسی - پیشین (ج ۱) - ص ۲۴۱

## قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۹

«در هشتمین نمایشگاه اسناد و فرامین فارسی منطقه قفقاز که در بهمن سال ۱۳۷۳ توسط دکتر ولایتی در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه گشایش یافت، بیش از یکصد سند تاریخی متعلق به سال‌های ۱۴۶۸ تا ۱۸۵۲ میلادی درباره مناطق آذربایجان، گرجستان و ارمنستان که در آن دوران، بخش‌هایی از آن‌ها جزو سرحدات ایران بود، به نمایش گذاشته شد.

دکتر ولایتی درباره جالب‌ترین سند این نمایشگاه گفت: نحوه برخورد مأموران حکومتی با اقلیت‌های مذهبی این منطقه، مورد توجه حکام ایران بوده است. یکی از اسناد نشان می‌دهد که حاکم وقت ایران، داروغه‌ها را از ورود به کلیسای ارامنه منع کرده است و این نشان دهنده سعه صدر مردم ایران در برخورد با پیروان دیگر مذاهب است.»<sup>(۱)</sup>

پس از پایان جنگ‌های ایران و روسیه، کوچ ارامنه از ایران و عثمانی به آن سوی ارس که به تصرف روس‌ها درآمده بود آغاز می‌گردد. روس‌ها پس از اشغال منطقه قفقاز که اکثریت قریب به اتفاق ساکنان آن را مسلمانان تشکیل می‌دادند و اشغالگران هیچ‌گونه اعتمادی به آنان نداشتند، لذا دست به تدابیری می‌زدند که ترکیب جمعیت قفقاز را به ضرر مسلمانان تغییر دهند. آن‌ها با گنجاندن ماده‌ای در عهدنامه ترکمانچای، زمینه مهاجرت ارامنه را که در طول جنگ، با نیروهای روسیه تزاری همکاری کرده بودند فراهم ساختند. تزاریسیم با این اقدام می‌خواست موقعیت خود را در قفقاز مستحکم کرده و در سیاست دیرین شرقی خود، نقطه اتکائی در این منطقه برای خود ایجاد کند.

پس از الحاق قفقاز به امپراطوری روسیه، مردم مسلمان این خطه که مورد اعتماد سردمداران کاخ کرملین نبودند، همواره سیاست‌های تبعیض آمیز دولتمردان آن کشور را تحمل می‌کردند، به طوری که در طول این سال‌ها، سیاست مسیحی کردن اجباری مردم مسلمان ادامه داشت. ولی اقلیت ارامنه در پست‌های حساس امپراطوری جای می‌گرفتند و حتی تا مقام نخست‌وزیری نیز پیش رفتند. گفتنی است که سیاست مسیحی کردن آن سوی ارس به قیمت سرکوب و از بین بردن مسلمانان آن دیار در تمام این سال‌ها از سوی سردمداران کشور روسیه ادامه داشته و امروز هم ادامه دارد. چنان که در آستانه فروپاشی شوروی سابق که منجر به استقلال جمهوری‌های متحده پانزدهگانه این اتحادیه گردید، تنها جمهوری آذربایجان بود که مورد خشم گورباچف نظریه پرداز گلاسنوست و پروستریکا گردید و به دستور او در فاجعه ژانویه سیاه ۱۹۹۰، خیابان‌های باکو با خون مسلمانان این شهر رنگین گردید.

لنین رهبر انقلاب اکتبر، روسیه را زندان خلق‌ها نامیده بود و عزیز حاج بیگلی، رجل برجسته آذربایجان بر این باور بود که:

«در مملکت روسیه، از مساوات خبری نیست و همه به یک چشم دیده نمی‌شوند. یکی را محترم می‌شمارند و به دیگری محل نمی‌گذارند. یکی برده می‌شود و دیگری صاحب سراو، در این میان احوال ما مسلمانان وخیم‌تر از همه است.»

سیاست‌های غلط تزاریسیم، سبب بروز عصیان‌هایی در قفقاز می‌گردد. این خیزش‌ها در چند نقطه مسلمان‌نشین این خطه آغاز می‌گردد، ولی قیام شیخ شامل داغستانی گسترده‌تر بود. به طوری که وی توانست ۲۶ سال در برابر ارتش نیرومند تراز ایستادگی کند و آن‌ها را

## قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۱

مستاصل نماید. پس از شکست جنبش شیخ شامل در سال ۱۸۵۹ به تدریج، تمام خیزش‌ها در سراسر قفقاز سرکوب گردید و این خطه عملاً زیر سلطه امپراطوری روسیه درآمد.

ولی ادامه سیاست‌های ناعادلانه و تبعیض‌آمیز ترازیسیم، منجر به نارضایتی شدید مسلمانان آذربایجان می‌گردد و در سال‌های ۸۰-۱۸۷۰ مبارزات مسلحانه‌ای بر علیه ستم تزار آغاز می‌گردد، منتهی به شکلی دیگر. اغلب این خیزش‌ها با شرکت دسته‌های کوچک مسلح و مبارز به صورت جنگ و گریز بود که این گروه‌ها در نزد مردم آذربایجان به «قاچاق لار» معروف گردیدند.

تا این که در سال ۱۸۹۰ میلادی، سه تن از ارامنه افراطی، حزبی را با نام داشناکسیتیون و با هدف ایجاد «ارمنستان بزرگ» در شهر تفلیس بنیان گذاشتند. آن‌ها شعارشان، ایجاد ارمنستان بزرگ از دریا تا به دریا بود. یعنی تمام سرزمین‌های ما بین دریای مدیترانه تا دریای خزر را تبدیل به کشور ارمنستان نمایند. پرواضح است که تحقق این امر مستلزم پاکسازی نژادی مسلمانان این خطه پهناور بود.

بنیانگذاران این حزب که مقاصد خود را با تولید وحشت و هراس بموقع اجرا می‌گذاشتند چون در اواخر قرن نوزدهم در کشور عثمانی نتوانسته بودند، در این راستا کاری انجام دهند، لذا تمام نیروی خود را به کار بستند که در قفقاز با راه انداختن آشوب بتوانند بخشی از برنامه‌های خود را پیاده کنند. داشناک‌ها که مترصد فرصت بودند، وقوع جنگ روسیه و ژاپن و شکست ارتش تزار از ژاپنی‌ها و وقوع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، این فرصت را پیش آورد آن‌ها در دوم فوریه ۱۹۰۵ با کشتن آقارضا نامی از مسلمانان باکو در میدان قوبای این شهر، جنگی را به

مسلمین آن سوی ارس تحمیل کردند که تا سال ۱۹۰۶ در اغلب شهرهای آن سامان تکرار شد و به کشته شدن تعداد کثیری از اهالی آن منطقه منجر شد.

ولی سال ۱۹۱۸، سال شومی برای مسلمین هر دو سوی ارس بود، چرا که در این سال، مسلمانان اغلب شهرهای آذربایجان، مورد تهاجم ناجوانمردانه دشمنان قرار گرفته و قتل عام گردیدند. در این فجایع هولناک، صدها هزار نفر از مسلمانان به قتل رسیده و عده کثیری نیز آواره و بی خانمان شدند.

ماجرا از این قرار بود که در سال سوم جنگ جهانی اول (۱۹۱۷) در کشور روسیه، انقلاب‌هایی به وقوع پیوست و سبب فروپاشی تزارسم گردید. سقوط رژیم استبدادی رومانوف‌ها فرصت بی نظیری در اختیار داشناک‌ها قرار داد تا مقاصد بلندپروازانه خود را در راه ایجاد ارمنستان بزرگ عملی سازند. آن‌ها در ژانویه ۱۹۱۸ به شهر مسلمان‌نشین ایروان و ۲۱۱ روستای آن یورش برده و با کشتن سیصد هزار نفر از مسلمانان این دیار و متواری کردن تعداد زیادی از آنان، این شهر تاریخی مسلمان‌نشین را به یک شهر ارمنی‌نشین تبدیل کردند. مهاجمین در مارس همان سال در باکو، شماخی و دیگر شهرهای آذربایجان نیز این جنایت خود را تکرار کردند و با این که بیش از بیست هزار نفر فقط از مردم باکو را کشتار کردند ولی با رسیدن سپاهیان عثمانی نتوانستند در این شهرها فاجعه پاکسازی نژادی را به طور کامل به مرحله اجرا درآورند.

در این سوی ارس نیز این فجایع هولناک به شکل دیگری به منصفه ظهور رسید. آسوری‌های عثمانی که «جلو» نامیده می‌شدند، چون در جنگ جهانی اول به طرفداری از دولت روسیه به مقابله با دولت عثمانی

### قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۳

برخاستند و شکست خوردند به سوی ایران متواری گردیده و در شهرها و روستاهای غرب آذربایجان از جمله ارومیه و سلماس اقامت گزیدند. مردم شریف این خطه نیز این مهمانان ناخوانده را با مهربانی پذیرفتند ولی پس از چندی، انگلیسی‌ها این پناهندگان را همراه با ارامنه فراری از قفقاز و آسوری‌ها و ارمنی‌های بومی مسلح کرده و خواستند در غرب آذربایجان، یک حکومت مسیحی تشکیل دهند. تشکیل یک همچو حکومتی هم به قیمت نسل‌کشی مسلمانان این دیار به فرجام می‌رسید. اردوی مسلح مسیحیان، در شهرهای ارومیه، سلماس و کهنه شهر بیش از ۱۳۰ هزار نفر از مسلمانان این منطقه را به طرز فجیعی کشتند و می‌رفت که هدف شوم این جنایتکاران تحقق یابد، ولی با آمدن ارتش عثمانی این نقشه شوم نیز ناکام ماند.

کشت و کشتار مسلمانان به دست مسیحیان، دو بار در شهر ارومیه در اسفندماه ۱۲۹۶ شمسی (فوریه و مارس ۱۹۱۸) رخ داد و این فاجعه در اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۷ شمسی (مارس ۱۹۱۸) در شهر سلماس تکرار گردید.

در این بین، حمله ژنرال آندرانیک در راس هشت هزار نفر ارمنی مسلح، از آن سوی ارس به شهر خوی جالب توجه است. پس از نسل‌کشی مسلمانان ایروان در ژانویه ۱۹۱۸ و تشکیل جمهوری ارمنستان در ۲۸ مه ۱۹۱۸ / هفتم خرداد ماه ۱۲۹۷ شمسی بر روی پیکرهای به خون خفته شهدای ایروان، داشناک‌ها لازم می‌بینند در راستای ایجاد ارمنستان بزرگ، محور وان، ایروان و نخجوان را به همدیگر وصل کرده و نیروهای خود را به هم ارتباط دهند. بنابراین تصمیم می‌گیرند به هر قیمتی شده، خوی را تصرف کنند.

سپیده دم روز دوشنبه سوم تیرماه ۱۲۹۷ صف‌های مهاجمان درکنار شهر خوی پیدا می‌شوند ولی با مقاومت سرسختانه مردم غیور این شهر مواجه می‌شوند.

پایداری مردانه مردم خوی در برابر افراد ژنرال آندرانیک زوریان، یکی از صفحات درخشان و افتخارآمیز تاریخ معاصر آذربایجان می‌باشد. به طوری که این مقاومت غیرتمندانه نه تنها هزاران تن از مردم این شهر را از کشتار دسته جمعی به دست مهاجمین نجات داد، بلکه مسیر تاریخ این دیار را عوض کرد. اگر در آن روزهای سرنوشت ساز، اهالی غیور خوی سستی به خرج می‌دادند، امروز معلوم نبود که این خطه، چه سرنوشتی داشت.

نظر به اهمیت رخداد‌های سال ۱۹۱۸ میلادی / ۹۷-۱۲۹۶ شمسی در دو سوی ارس، مطالب این کتاب، به این حوادث خونین رقت بار اختصاص یافته است.

فجایع مسیحیان در غرب آذربایجان، تحت عنوان «قتل عام مسلمانان غرب آذربایجان به دست جلوها و ارامنه» بخش اول این کتاب را تشکیل می‌دهد که در فصل‌های مختلف شرح داده شده است.

«نسل‌کشی (سوئی قیریم) مارس ۱۹۱۸ یا فاجعه اسماعیلیه» عنوان دومین بخش از کتاب است که به کشتار مردم باکو و دیگر شهرهای آن خطه مربوط است.

«ایروان یک ولایت مسلمان نشین بود» نیز عنوان سومین بخش از کتاب می‌باشد که در واقع تکمله‌ای است بر کتاب «ایروان یک ولایت مسلمان نشین بود» که در سال ۱۳۸۰ شمسی توسط انتشارات زوفا در تهران منتشر شده و مورد استقبال مشتاقانه علاقه‌مندان و دانشوران

محترم در داخل و خارج از کشور قرار گرفته است.

«پیرم خان عامل انحراف مشروطه و ضارب ستارخان سردار ملی» که از موضوعات مهم تاریخ معاصر ایران را تشکیل می‌دهد، در آخرین بخش کتاب جای گرفته است. در این نوشتار از چگونگی نقش داشناک‌ها به سرکردگی پیرم خان در منحرف ساختن انقلاب مشروطیت از مسیر راستین خود و سوق دادن آن در کانال دلخواه استعمارگران سخن می‌رود. گفتنی است که این فجایع، نه تنها در سال ۱۹۱۸ پایان نمی‌یابد، بلکه در سال‌های بعد با شدت هر چه تمامتر ادامه می‌یابد. چنان که از سال ۱۹۸۸ به این سو نه تنها اغلب شهرهای جمهوری آذربایجان از جمله خوجالی، کلبجر و... در معرض کشت و کشتارهای بی‌رحمانه داشناک‌ها قرار گرفته، بلکه قره باغ کوهستانی و شهرهای پیرامون آن که بیش از بیست درصد از اراضی جمهوری آذربایجان را تشکیل می‌دهند به اشغال این مهاجمان درآمد و بیش از یک میلیون نفر از اهالی این شهرها و روستاها آواره و در بدر شده‌اند.





**قتل عام مسلمانان غرب آذربایجان**

**به دست جلوها و ارامنه**

## مقدمه

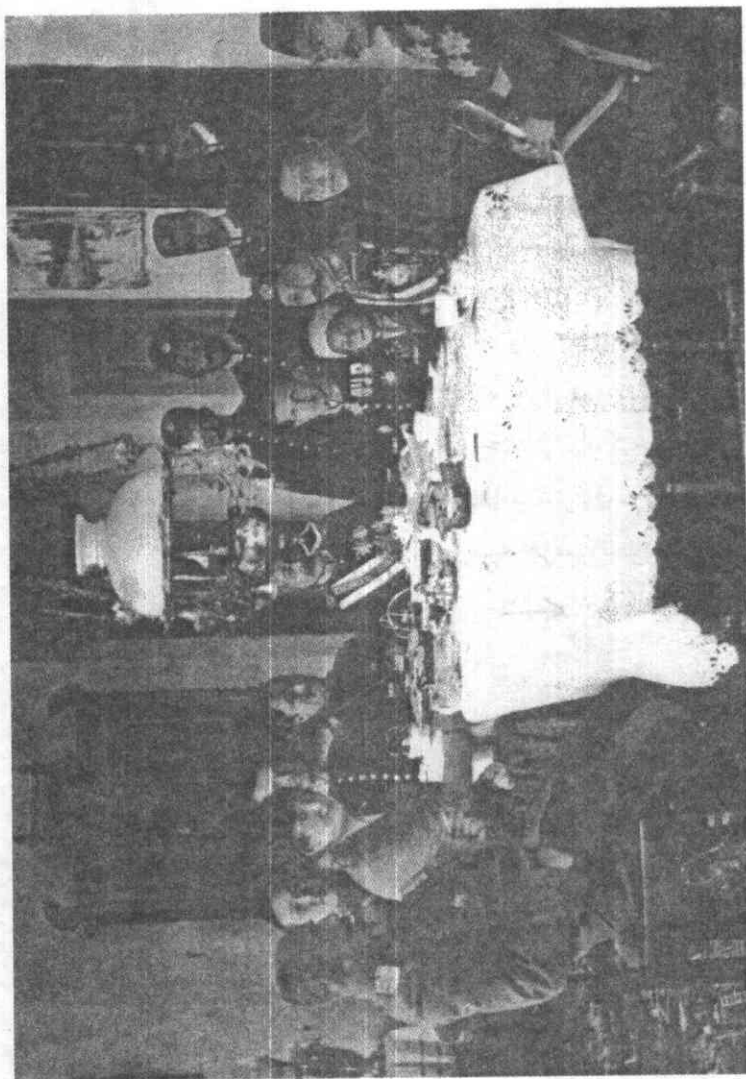
جنگ جهانی اول که به مدت چهار سال از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی، ۱۲۹۳/ تا ۱۲۹۷ شمسی طول کشید، تحولات شگرفی را در سطح جهان سبب گردید. یکی از این دگرگونی‌ها، وقوع انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ میلادی و فروپاشی تزارسم بود که این رویداد تاریخی در میهن ما نیز تاثیر عظیم خود را بر جای گذاشت. ارتش جرار روسیه تزاری که از نهم اردیبهشت ۱۲۸۸ شمسی، ۲۹ آوریل ۱۹۰۹ میلادی آذربایجان را در اشغال خود داشت، در این نه سال، از هیچ ظلم و جنایتی فروگذار نکرد و علاوه بر خدشه دار کردن استقلال و آزادی ایرانیان، فجایع هولناکی را مرتکب گردید که از مهم‌ترین آن‌ها تحمیل صمدخان شجاع‌الدوله و نقطه پایان گذاشتن بر ثمرات انقلاب مشروطیت در آذربایجان بود.

پس از سقوط نیکلای دوم، آخرین امپراطور رومانوف‌ها، نیروی اشغالگر روسیه، آذربایجان را تخلیه و راهی میهن خود شدند تا در باکو، با همدستی دانشناک‌ها فاجعه خونین مارس ۱۹۱۸ را به وجود آورند. خروج تدریجی اشغالگران، گرچه در درازمدت تاثیر مهمی بر تحولات سیاسی ایران بر جای نهاد، ولی در کوتاه مدت، حوادث دلگدازی را

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۹

سبب گردید. آن‌ها هنگام رفتن، در اغلب شهرهای آذربایجان دست به چپاول گشوده و کشت و کشتارهایی را راه انداختند. از جمله دو بار بازار ارومیه را غارت کرده و به آتش کشیدند تا برای خانواده‌های خود سوغاتی ببرند. به قول عباس نبی:

«فروپاشی قشون روس به قدری نامنظم بود که بردن مهمات و ادوات جنگی و غیره به روسیه امکان پذیر نشد. فرمانده قشون به دولت و مقامات محلی مراجعه کرده درخواست نمودند که این مهمات را در مقابل رسید به دولت ایران تحویل نمایند، ولی حکام محلی قبول این پیشنهاد را موکول به دستور تهران نمودند و چون فرماندهی روس عجله در برگشت داشت مهمات ارومیه، بندر حیدرآباد که بزرگترین انبار مهمات بود به جلوها تحویل نمودند و مهمات شرفخانه و تبریز و غیره را نیز بدون دریافت رسید بجا گذاشته به روسیه حرکت نمودند. این مهمات که به دست جلوها و ارمنی‌ها و قسمتی به اکراد افتاد، دردسرهایی آفرید<sup>(۱)</sup>».

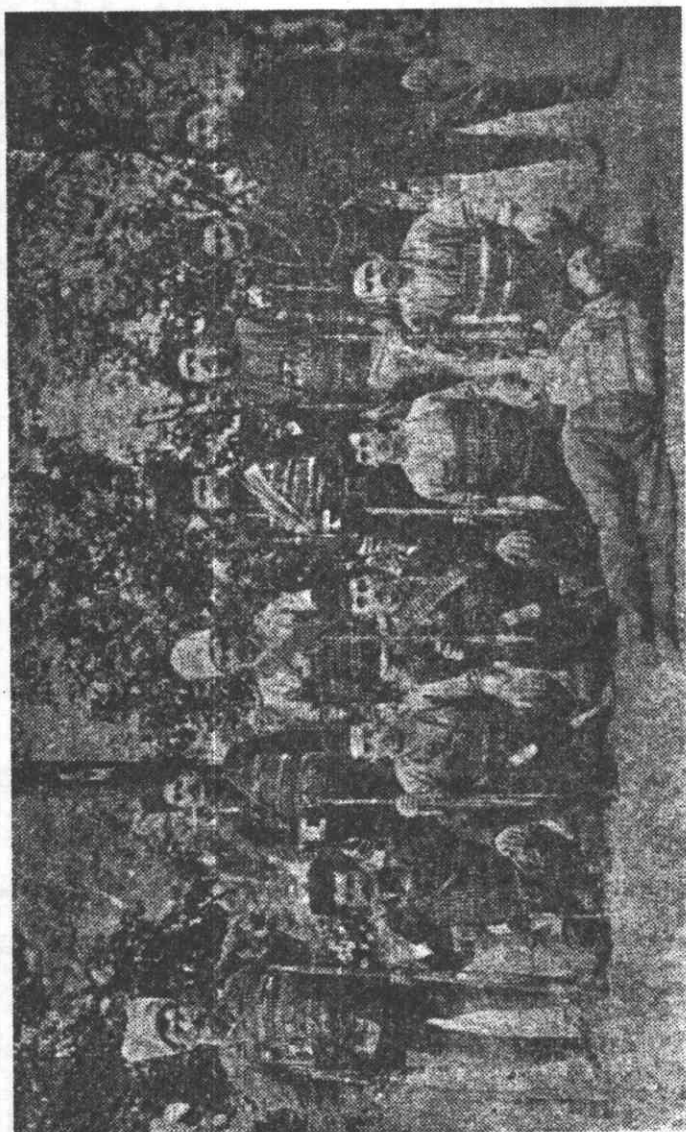


میهمانی برای افسران روس در خانه اعتماد الدوله ، ارومیه

تا آخرین روزی که روس‌ها در آذربایجان بودند، مسیحیان این خطه به پشتگرمی آن‌ها به مردم زور می‌گفتند. کسروی می‌نویسد: «روسیان همچنان دژ رفتاری می‌نمودند و آسوریان و ارمنیان به پشتگرمی آنان بیدادگری بی‌اندازه می‌کردند و چون کسی به جلوگیری بر نمی‌خاست روز به روز بدی بیشتر می‌نمودند و هفته‌ای نمی‌گذشت که چند کسی کشته نگردد و یک داستان ناگواری روی ندهد.

گذشته از درون شهرها در بیرون‌ها آنچه می‌خواستند دریغ نمی‌گفتند. یک دسته از ارمنیان قفقاز گریخته و به اینجا آمده و به همدستی جلوها راهزنی می‌کردند و اگر کسی دست باز می‌کرد او را می‌کشتند. یک دسته قزاق ایرانی که با حکمران بودند به سر آنان رفتند و در جنگی که رخ داد عبدالله آقا سر کرده قزاق زخمی شد و چون به شهرش آوردند بدرود زندگی گفت.

در مرگور که یک روستائی در کنار مرز عثمانی است چون کشته دو تن قزاق روسی پیدا شد، روسیان به آنجا رفته و سراسر آبادی‌ها را آتش زده و ویران کردند و کسانی را کشته و بازمانده را با زنان و بچه‌گان گرد کرده و به شهر آوردند و در اینجا بی‌سر و سامان به کوچه‌ها رها کردند. دیه شالو را که در آنجا نیز کشته قزاق پیدا شده بود آتش زدند و مردمش را کشتار کردند. جلوها که به ایران پناه آورده و ایرانیان به آنان بخشوده و برای این که بتوانند زندگی به سر برند به دیه‌هاشان بخش کرده بودند هر چند تنی که در یک دیهی بودند به چیرگی برخاسته و رشته کارهای آبادی را به دست گرفته و آنچه می‌خواستند دریغ نمی‌گفتند»<sup>(۱)</sup>



دستگاه جلوها

پس از آن که بریتانیا و همدستانش دیدند که باکناره‌گیری سالدات‌ها از جنگ، جبهه شرقی متفقین در هم ریخت، برای پرکردن جای خالی آن‌ها در ایران، اسلحه سربازان روسی را به قیمت ارزان خریداری کرده، آرامنه و آسوری‌های کوهستانی را که اغلب از خاک عثمانی به غرب آذربایجان آمده بودند مسلح نموده و به آن‌ها وعده تشکیل حکومت مسیحی در آذربایجان را دادند. دکتر محمدامین ریاحی می‌نویسد: «امید مردم به آزادی و آسایش، بعد از رفتن روس‌ها بیجا نبود. اما سیاست انگلیس و فرانسه این امید را بر باد داد. مصالح جنگی متفقین سبب شد که چهار پنج سال دیگر، آذربایجان در آتش کینه و آشوب بسوزد. در روزهایی که مردم جهان با پایان گرفتن جنگ، نفس راحتی می‌کشیدند، آتش و خون در اینجا حکمفرمایی می‌کرد»<sup>(۱)</sup>.

عبدالله بهرامی رئیس نظمیۀ آن روز آذربایجان در خاطراتش می‌نویسد: «از تمام این قضایا مهیب‌تر و خطرناک‌تر مسئله هجوم آسوری‌ها بود. پس از این که روس‌ها حدود ارومیه و سلماس را تخلیه کرده، به مملکت خود مراجعه کردند، انگلیسی‌ها دفاع این خطوط را به آسوری‌ها که در موقع جنگ به ایران پناهنده شده بودند واگذار کردند و مقدار زیادی اسلحه جدید و بقایای اسلحه روس‌ها که در کنار دریاچه ارومیه و سایر نقاط متراکم شده بود به آن‌ها دادند. آسوری‌ها قوم وحشی و خونخواری بودند که از این فرصت استفاده کرده به خیال تشکیل دولت کوچکی در خاک ایران برآمدند. تمام مامورین مرکزی را در ارومیه اخراج و اداره آنجا را مستقیماً خود به عهده گرفتند. رئیس مذهبی آن‌ها



مارشیمون با جمعی از سواران خود به شهر سلماس هم تجاوز کرده و درصدد بودند که آنجا را نیز ضمیمه ملک خویش سازند<sup>(۱)</sup>».

بدین ترتیب، انگلیس و فرانسه به آسانی توانستند در غرب آذربایجان، قشونی از مسیحیان را جایگزین نیروهای مسلح روسیه نمایند. کسروی می‌نویسد: این زمان کار ارومی رنگ دیگری به خود گرفت. چگونگی آن که فرانسه و انگلیس که در جنگ با آلمان پافشاری بیشتر نموده و همی خواستند تا از پا افتادن آلمان و همراهانش بجنگند، چون آشفته‌گی کار روسیان را دیده و می‌دانستند که آنان خواه ناخواه پاپس خواهند کشید و یک بخش میدان جنگ در ایران بازمانده و سپاهی در جلو عثمانیان نخواهد بود، از این رو به کوشش برخاسته و چنین می‌خواستند از آسوریان و ارمنیان ایران و عثمانی و قفقاز دسته‌های سپاه پدید آورند و در زیر دست سرکردگان انگلیس و فرانسه به کار وادارند و در پیرامون این اندیشه با مارشیمون پیشوای آسوریان و با سران آسوری و ارمنی گفتگوها کرده و آنچه می‌بایست نهاد، نهاده بودند، و در همین روزها سرکردگان انگلیس و فرانسه از راه جلفا به خاک ایران درآمده و روانه ارومی می‌شدند و در آنجا به کار می‌پرداختند و چون آمریکا نیز این زمان از همدستان آنان شمرده می‌شد، میسیونرهای آمریکائی که در ارومی فراوان و دارای مدرسه و بیمارستان و بنیادهای دیگر می‌بودند و از سالیان دراز در این سامان‌ها زیسته و به همه چیز آشنائی می‌داشتند با آنان همدستی می‌کردند.

در خود ارومی، اجلال الملک به کنسولگری‌ها کاغذ نوشت و

رنجیدگی نمود. ولی چه سود داشت؟ دولت‌ها جز دربند کار خود نبودند. از آن سوی، مسیحیان ارومی در آن چند سال به پشتیبانی روسیان با دولت نافرمانی نموده و به همسایگان خود آزار و گزند فراوان رسانیده بودند. و در این هنگام که روسیان بیرون می‌رفتند ناگزیر به خود بیمناک می‌شدند و آرزوی پناهگاهی می‌کردند و این آهنگ دولت‌ها برای ایشان یک پیشامد نیکی بود و این است با شادی آن را می‌پذیرفتند و از آن که به کینه‌جوئی از مسلمانان توانا خواهند بود خشنودی بسیار می‌نمودند. در این میان به یک آرزوی خامی نیز افتاده بودند و آن این که ارومی و آن پیرامون‌ها را به دست گرفته، یک کشور آزادی برای آسوریان با همه مسیحیان پدید آورند. مارشیمون و دیگر سران برای خود فرمانروائی می‌خواستند. اینان از سالیان دراز، رشته کارشان در دست بیگانگان بوده و کمتر پروای ایرانیگری یا عثمانیگری داشته بودند<sup>(۱)</sup>.

انگلیسی‌ها که در تشکیل این نیروی متجاوز نقش اساسی داشتند، هدفشان بیشتر جلوگیری از یورش نیروهای آلمان و عثمانی به هندوستان، مستعمره مهم بریتانیا بود بنابه نوشته سرپرسی سایکس افسر انگلیسی:

«در این موقع به فکر کمک خواستن از آرامنه وان، آشوری‌های ارومیه و رئیس قبیله شکاک که کوهستان‌های این حوالی را در دست داشت افتادیم. در این اوان ارمنی‌ها و گرجستانی‌ها تصمیم گرفتند که استقلال خود را مطالبه کنند و ایالت سومی در تحت جمهوری آذربایجان که باکو پایتخت آن معین شد به وجود آمد.»

سپس اقداماتی را که در این مورد انجام داده‌اند شرح می‌دهد. «در هر صورت این مهمان‌ها (جلوها) با ارمنیان ارمنستان و آرامنه ایران و آسوری‌های مقیم ارومیه همداستان شدند و خواستند همچون یهودیان فلسطین، که کشور یهودی را تشکیل دادند، ارمنستان بزرگ و مستقل تشکیل دهند. جلوها که به ایران رانده شده بودند وقتی دولت عثمانی در ساری قمیش شکست خورد آن‌ها از فرصت استفاده کرده به خاک عثمانی حمله کردند. شعار آن‌ها این بود:

روی کوهها با غیظ و خشم برای جنگ جلو می‌رویم  
دل‌های ما همه آرزوی دیدار دشت‌های حاصلخیز نینوا را در جلو

دارد

شهر نینوا پسران خود را می‌طلبد  
برای پیکار با نام توانای مارشیمون به پیش می‌رویم»  
در این تحریکات دول بیگانه، انگلستان بیش از همه دخیل بود و به طوری که گذشت، این افسر انگلیسی که در عین حال نویسنده تاریخ ایران است (سرپرسی سایکس) بی‌شرمانه به عمل خودشان اقرار می‌کند<sup>(۱)</sup>.

غرب آذربایجان که از سوی متفقین برای ایجاد حکومت مسیحی به عنوان یک مانع در برابر آلمان و عثمانی در نظر گرفته شده بود، برای دستیابی طرفین متخاصم به منطقه قفقاز نیز از اهمیت استراتژیک بسیار مهمی برخوردار بود. «فلورانس الوبلیه» استاد دانشگاه سوربن پاریس در

---

۱- سرپرسی سایکس - تاریخ ایران - (ج ۲) - ص ۶۱۶ و ۷۴۶ به نقل از تسوج درگذر

این زمینه می نویسد:

«در منازعه ترک و روس ها و در ماورای آن، در منازعه بین دولت های متحدین و متفقین، منطقه ارومیه، جایگاه مهمی داشت. قبل از جنگ استراتژی شناسان ترک و روس وقوف کامل داشتند که برای دستیابی به قفقاز، پیروزی نصیب کسانی خواهد شد که منطقه ارومیه را تصرف کرده باشند. بعد از مباحثات طولانی، ارکان روس ترجیح می دهند که برای دفاع از قفقاز، منطقه ارومیه به رهبری کلنل اشتولدر به آنجا سپاه بفرستند<sup>(۱)</sup>».

---

۱- ایران و جنگ جهانی اول (مجموعه مقالات سمینار) - جنگ جهانی اول در غرب دریای

## تشکیلات قشون مسیحی و حامیان آن

اردوی مسیحی که برای تاسیس حکومت مسیحی تشکیل گردید، بخشی از آن، آرامنه و آسوری‌های ساکن در غرب آذربایجان بودند که سال‌ها با مسالمت در این خطه زندگی کرده بودند، ولی هنگام اشغال آذربایجان توسط روس‌های تزاری، اغلب آن‌ها با اشغالگران همکاری کرده و مردم مسلمان را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند. کسروی در این زمینه می‌نویسد:

«کسانی که هزار سال در کشوری آسوده زیسته و با همه جدائی در کیش هرگونه مهربانی از مردم دیده بودند چه سزیدی که نمک‌ناشناسی نمایند و همین که پای بیگانگان به کشور رسید به آنان گرایند و با هم میهنان خود بدخواهی نمایند و به دلخواه بیگانگان تفنگ به دست گرفته، خون مردم ریزند؟! به چنین کسانی کیفر سختی بایستی.

این درباره آسوریان است، ارمنیان در این جنگ به سوی فرانسه و انگلیس گرائیده و کمیته دانشناکسیون در نهران پیمانی با آن‌ها بسته بودند، ما نیز ایرادی نمی‌گیریم و سخن ما در دشمنی است که با ایرانیان می‌نمودند. کسانی که قرن‌ها در ایران زیسته و از همه خوشی‌ها و آسودگی‌ها بهره‌مند شده بودند به دلخواه بیگانگان با هم میهنان خود دشمنی نشان می‌دادند<sup>(۱)</sup>»

تعداد دیگری از آنان جلوها بودند که از خاک عثمانی به غرب

آذربایجان کوچیده بودند. علی دهقان می نویسد:

«در اوان جنگ بین المللی اول، قوم آشوری در اطراف دو دریاچه وان و ارومیه سکونت داشته‌اند و شماره آن‌ها را دویست هزار نفر نوشته‌اند که تقریباً پنجاه هزار نفر از آن‌ها در خاک ایران و بقیه در خاک عثمانی می زیسته‌اند.

آشوریان خاک عثمانی که آن‌ها را جلو می‌گفتند در جنوب دریاچه وان سکونت داشتند و تابع کلیسای سریانی بودند. رئیس مذهبی آن‌ها را مارشیمون می‌نامیدند که همیشه از یک خانواده انتخاب می‌شد و در قریه قوچانس سکونت داشت.

پس از آغاز جنگ جهانگیر اول، آشوریان نیز به علت تمایلات مذهبی جانب دولت روس را نگهداری می‌کردند.

دولت عثمانی ابتدا دسته‌ای از کردان را به جنگ با این قوم فرستاد و این‌ها به علت موقعیت محکم محل سکونت خود ایستادگی نمودند تا عثمانی‌ها مجبور شدند دستجاتی از ارتش منظم خود را به جنگ آشوریان بفرستند. پس از جنگ‌های زیاد، اینان مغلوب شدند، بسیاری از آنان به دست اکراد و عساکر عثمانی کشته شدند و باقی مانده آنان با زن و فرزندان خود از خاک عثمانی به سمت مرز ایران حرکت کردند و بنیامین مارشیمون رئیس مذهبی خود را نیز با خانواده وی از مهلکه نجات داده، از طریق مرز سلماس وارد خاک ایران گردیدند. دسته اول که در حدود ۲۵ هزار تن بودند در شهریور ماه سال ۱۲۹۴ شمسی وارد سلماس شدند. در موقع ورود این قوم به ایران، روس‌ها آذربایجان غربی را اشغال نموده بودند آن‌ها جلوها را پذیرفتند.



ردیف اول از راست ۱- حاجی مهدی خان ۲- آقا پطرس  
۳- سلطان احمد قره گورلو ۴- خان بابا خان  
۵- قاجاق کلینچین ۶- جانعلی امریکانی  
۷- پیلار کینده قائل سر بار

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۳۱

ایرانیان نیز از ورود آن‌ها جلوگیری نکردند. دسته‌هایی از جلوها به سمت ارومی که یکی از مراکز آشوری‌نشین بود حرکت نموده در شهر و دهات آشوری‌ها جابجا شدند.

در این موقع، ایرانیان با وجود این که خود در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کردند باز هم از مهمان‌نوازی کوتاهی ننمودند و آنان را که لخت و گرسنه بودند تا توانستند لباس و پوشاک دادند. حتی بنابه گزارش کارگذاری ارومی، دولت ایران و وزارت خارجه، زمستان سال ۱۲۹۶ در تهران دفتر جمع‌آوری اعانه در تجارتخانه تومانیانس باز کرد و از مردم دعوت نمود که برای حفاظت جلوها از سرمای زمستان هر چه ممکن است کمک نقدی نمایند. در صورتی که آن‌ها در سر، سوداهای دیگری داشتند<sup>(۱)</sup>.

کسروی در این زمینه می‌نویسد: «بدین سان، دسته‌های انبوهی از مسیحیان در سلماس و ارومی گرد آمدند و خواهیم دید که دولت‌های مسیحی و میسیونرهای کینه‌توز آمریکا و فرانسه اینان را چگونه افزار کار خود ساختند و به چه سیاهکاری‌هایی برخاستند<sup>(۲)</sup>».

علاوه بر جلوها که از خاک عثمانی مهاجرت کرده و به ایران آمده بودند، عده‌ای نیز از قلمرو امپراطوری روسیه کوچیده و به غرب آذربایجان آمده بودند که آن‌ها را «قاجاق ارمنی» می‌گفتند. احمد کاویان پور می‌نویسد:

«چون خبر تسلط افراد مسیحی به گوش مسیحیان قفقاز رسید آنان

---

۱- علی دهقان - سرزمین زردشت، رضائیه - ص ۴۷۱

۲- احمد کاویان پور - تاریخ رضائیه - ص ۱۲۱



نیز به طمع ریاست و به دست آوردن مال، از روسیه فرار و به مهاجرین مسیحی در ارومیه پیوستند. عده‌ای از این غارتگران به سرپرستی آرتوش نام ازمنی و عده دیگر به سرپرستی هارطون نام و دسته دیگری به ریاست یقورط و هامبارسون، دایچاک، پطرس، باغدا سار و سومباط مدتی کارشان فقط این بود که در اطراف شهر شبانه وارد خانه‌های دهقانان متمول شده و اسلحه خود را به شقیقه صاحبخانه نهاده و تقاضای پول و اسلحه و اسب و طلا می‌کردند و می‌گفتند مسلمان‌ها باید فقط در خانه شان مهر و سجاده و تسبیح باشد، بقیه اضافه است باید تحویل ما بدهند<sup>(۱)</sup>».



مارشیمون

درخشانی

علی دهقان که خود در آن روزها در ارومیه حضور داشت می نویسد: «در اواسط جنگ جهانگیر اول به طوری که نوشتیم در حدود چهل هزار جلو از خاک عثمانی و تعدادی از ارامنه قفقاز که به نام قاچاق معروف شده بودند به آذربایجان غربی خصوصاً ارومیه آمده بودند، هم این‌ها بودند که مسیحیان شهر را به مخالفت و جنگ با مسلمین وامی داشتند و آن همه شرارت و فجایع را مرتکب می شدند. این عده را بعضی از میسیونرهای آمریکائی و فرانسوی و افسران انگلیسی و روسی آماده کار زار می کردند و اسلحه‌ای را که از روس‌ها گرفته بودند بین آن‌ها پخش می کردند. بنابراین مسیحیان، هم مسلح‌تر و هم آماده‌تر از مسلمانان بودند. افسران خارجی آن‌ها را از لحاظ روحی تقویت نموده، پشتیبانی دولت‌های خود را به آنان عرضه می داشتند.

از رؤسای مسیحیان در درجه اول باید مارشیمون رئیس مذهبی آثوری‌ها و جلوها را نام برد. این شخص با این که ریاست مذهب را داشت ریاست جنگجویان آثوری نیز با وی بود و تمام آثوری‌ها از دستورات و اوامر وی اطاعت می نمودند.

از خارجیان مقیم ارومیه در درجه اول نیکیتین کنسول روس در تمام طبقات شهر نفوذ داشت و در حقیقت سر رشته تمام وقایع ارومیه در دست وی بود. همو بود که تشکیلات مسیحیان مسلح را سر و صورت داده و تمام مسیحیان حدود غربی آذربایجان را مسلح نموده به وسیله افسران روسی فنون جنگی به آن‌ها آموخت.

از میسیونرهای مذهبی در درجه اول باید نام مستر شید را برد که رئیس میسیون مذهبی آمریکا در ارومیه بوده و امورات کنسولگری آمریکا را نیز رسیدگی می کرد. وی یکی از سران مسیحیانی بود که آن‌ها را

### قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۳۵

مجهز و مسلح می‌کرد و آن‌ها را به ضدیت و دشمنی با مسلمانان وادار می‌نمود. یکی از افراد این میسیون مذهبی آمریکائی دکتر پاکارد بود که مسلمانان از وی خاطره‌های خوبی دارند. او هر چه می‌توانست از کشت و کشتار جلوگیری می‌کرد. خواه مسیحی باشد خواه مسلمان. وی ریاست بیمارستان آمریکائی ارومیه را در آن وقت عهده‌دار بود و نسبت به مداوای بیماران و جلوگیری از امراض مسری فعالیت شدید می‌نمود.

نماینده پاپ در ارومیه عالیجناب امیل سنتاک بود که وی نیز نسبت به جلوگیری از کشت و کشتار مسیحی و مسلمان اقدام می‌کرد و با کارهای زشت مسیحیان هرگز موافقت نداشت.

یکی دیگر از سران مسیحیان که مستقیماً مسئول کشت و کشتار مسلمین به شمار می‌رود شخصی بود به نام آقا پطرس که طبق نوشته نیکیتین وی لباس نظامی بر تن و کاسکت وزارت خارجه روسیه را بر سر داشت و اصلاً نسطوری و آتاشه کنسولگری روسیه در ارومیه بود. وی یکی از سران فعال مسیحیان بود و چنانچه بعدها خواهیم دید پس از شکست مسلمین، اداره امور شهر ارومیه به دست این شخص افتاد.

علاوه بر آقا پطرس، دو نفر دیگر از سران آسوری‌ها به نام ملک خوشابه و آقا میرزا دست اندرکار عملیات جنگی داشتند.

میسیون مذهبی فرانسویان نیز در آن موقع ارومیه بودند و در جنب مسجد مناره، خانه‌های هاشم اوف سکونت داشتند و مسیحیان را یاری می‌کردند. فرانسوی‌ها در اواخر جنگ، بیمارستانی در ارومیه دایر نمودند، یا به قول نیکیتین کنسول روس آمبولانسی به این شهر فرستادند که رئیس آن مسیوکوژل بود که تا اواخر سال ۱۹۱۸ در ارومیه فعالیت می‌کرد قبل از آمدن عثمانی‌ها این شهر را ترک نمودند.



آرشاق معروف به گیری یکی از سران ارامنه قاجاق

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۳۷

مخفی افشار شاعر ارومیه که آن موقع در قید حیات و ناظر جریان  
اوضاع بوده، در کتاب خود راجع به هیئت مذهبی آمریکائی چنین  
می نویسد:

غله‌ها را حکیم صاحب <sup>(۱)</sup> دون	جمع بنمود جمله را به فسون
کافر پرزشید دکتر شید <sup>(۲)</sup>	که زشیطان فزون به حيله و شید
توپ‌ها را زروس‌ها بخرید	کرد بنیاد فتنه را تشید
جمع بنمود بی حساب تفنگ	با هزاران هزار جعبه فشنگ
ارمنی‌ها سلاحدار شدند	همگی گرگ شیرخوار شدند

همو فرانسویان را این طور تعریف می‌کند:

بود یک سال بیشتر زفرنگ	هیئتی وارد از ره نیرنگ
در دم مسجد مناره، مقیم	جملگی نام خویش کرده حکیم
خلق گفتند که آمدند ایشان	از برای علاج دل‌ریشان
باطناً با مسیحیان شده همدست	تا به ابن‌امیان دهند شکست <sup>(۳)</sup>

- 
- ۱- کلمه صاحب از کلمات منحوس ادوار استعماری اروپائیان است که ملل شرق، انگلیسی‌ها و سایر خارجیان را با کلمه صاحب یعنی ارباب و آقا خطاب می‌کردند. دکتر پاکارد نیز که طیب بود به نام حکیم صاحب خوانده می‌شد.
  - ۲- دکتر شید یکی از افراد میسیون آمریکائیان بود که در جنگ جهانی اول در ارومی می‌زیسته و او یکی از محرکین اصلی مسیحیان آن شهر می‌باشد.

کسروی درباره تعداد قوا و جنگ افزار مسیحیان می نویسد: «نزدیک به ۱۲ هزار خانواده جلوها بودند که با مارشیمون از خاک عثمانی آمدند. نزدیک به ۲۰ هزار خانوار ارمنیان و آسوریان خود ارومی و سلماس و سولدوز و آن پیرامون‌ها بودند که به آنان پیوستند.

پنج یا شش هزار تن ارمنی از ایروان و وان و نخجوان گریخته و به اینان پیوسته بودند. این اندازه انبوهی ایشان است و همه با هم یکی شده و برای آرزوهای می‌کوشیدند. از اینان بیست هزار تن سپاهیان ورزیده بودند و هشتصد تن سرکردگان روسی به روسستان نرفته و با اینان مانده و به همدستی ۷۲ تن سرکردگان فرانسه‌ای آنان راه می‌بردند. افزارهاشان ۲۵ توپ و یکصد شصت تیر بود. نیکیتین کنسول روس و شت کنسول آمریکا و گوژل رئیس بیمارستان فرانسه‌ای رشته سیاست و راهنمایی را در دست می‌داشتند. از آسوریان پس از کشته شدن مارشیمون آقا پطرس سررشته دار کارهای لشکری می‌بود. ملک خوشابه هم از سررشته‌داران به شمار می‌رفت. در برابر چنین نیروئی با آن کوشش‌ها چه کار توانستی بود<sup>(۱)</sup>»

«رهبری سیاسی و مذهبی اردوی مسلح مسیحیان با بنیامین مارشیمون و فرماندهی نظامی آن با فرد مرموز ماجراجوئی به نام آقا پطرس بود و در غیاب او همسرش ظریفه خانم که ظاهراً خواهر مارشیمون بود، وظایف او را انجام می‌داد<sup>(۲)</sup>».

روزنامه تجدد ارگان شیخ محمد خیابانی نیز در شماره ۸۴ که روز

۱- تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۷۴۵

۲- دکتر محمد امین ریاحی - تاریخ خوی - ص ۴۹۹

شنبه ۲۵ اسفند ۱۲۹۶ / ۱۶ مارس ۱۹۱۸ در تبریز منتشر شده، در مقاله‌ای تحت عنوان «آثوری‌ها و مشوقین آن‌ها» می‌نویسد:

«وقتی که یک شهری را که یک شهر محبوب و معرّزی از شهرهای وطن ماست و سکنه آن برادران و خواهران گرامی ما، بل وقتی که یک همچو شهری را با دهات و مضافات آن، در طوفان و خون غرق می‌بینیم، وقتی که می‌بینیم چه ترتیباتی پیش گرفته شده و از روی چه نقشه [ای] می‌خواهند ایرانیان صفحات غربی آذربایجان را Croises‌های عصر بیستم (!!!) امحاء و نابود کنند تأثرات قلبی خودمان را از فوران ممنوع داشته، فقط به تصویر و حکایت ماوقع و ماجرا اکتفاء می‌ورزیم. کله‌هائی که این پلان‌های وحشیانه، این سوءقصد‌های جانیهانه را بر علیه ملت ایران، تخیل و تدارک نموده، بدون آفاقه وقت بموقع اجرا می‌گذارند، از تحریرات ما عوض انتباه، جرأت حاصل می‌کنند و بر تفتینات خود می‌افزایند و می‌خواهند آرامنه را نیز با جلوها و آثوری‌ها شریک و همفکر نشان دهند. هرگاه این یک Defi یا یک Parti Pris است، ما بدون اشکال، به همین عملیات و افسادات آقایان را تلقی نمی‌توانیم نمود و منتظر نخواهیم شد که احساسات موافق مدنیت و انسانیت از آن‌ها به ظهور برسد. ما محالات را، از مروّجین حرکات وحشیانه آثوری از (پیرلرمیت Ermit و Pierre I)‌های این Croisade جدید، با روان‌های معکوس، که نمی‌تواند اقلّاً یک اصل و مقصود مشروع دینی را هم بهانه خود قرار دهد امید نخواهیم کرد.

لیک یک وثیقه مهمی را که در یکی از دهات صفحات غربی، اتفاق و تصادف به دست ایرانیان رسانیده است، با کتمان اسامی، مواقع و اشخاص نشر می‌کنیم. اگر قابل تکذیب است، در میان خودشان تکذیب



نمایند و اگر نیست، عملیات عاملین خودشان را تماشا نمایند...  
از طرفی دیگر، امیدوارم که دولت، نیز در این سطرها با نظر امعان  
نگریسته با تهدیداتی که چندین نقطه مهم صفحات غرب را با کمال  
شدت، هدف خود قرار داده‌اند آشنا خواهد شد و در صدد اتخاذ تدابیر  
خواهد آمد. و هرگاه لازم بداند که ارومیه را از اسارت جلوها تخلیص  
کند اقلأً ترتیبی برای حفاظت سلماس و خوی و حوالی بیمناک آن  
ولایات اندیشیده حرکتی بر خود روا خواهد داشت. و سرعت عمل و  
اقدام را از گناهیهای بزرگ نخواهد شمرد زیرا که:  
بیش تر از این، نگهداشتن افکار عمومه در انتظار، ممکن نخواهد  
شد.

هیچ کس نمی‌تواند سوگند بخورد که این تحمل و شکیبائی ملت،  
روزی به پایان نخواهد رسید.

خون بی‌گناه شش هزار و یکصد نفر مقتولین ارومی، فریادهای جگر  
شکاف، حضور و استراحت را، از عموم هموطنان ایشان سلب نموده و  
همه می‌دانند که آذربایجان شدیدالعزم است.»

سند مورد اشاره «تجدد» به زبان انگلیسی است که اصل سند و  
ترجمه فارسی آن در انتهای مقاله درج شده است. اینک ترجمه فارسی  
آن:

مکتوب یک نفر از عاملین پیشنهاد کنندگان پلیس عرب:

۱۳ فوریه ۱۹۱۸



«این شخص را که حامل مکتوب من است را نمی‌شناسم. لهذا مطلب زیادی را اظهار نخواهم کرد. ولی می‌توانم به شما اظهار داشت که ما شما و مردم را فراموش نمی‌کنیم... از ارومیه وارد اینجا شده است و این چند روزه عازم... خواهد گشت... منتظر است که مارشیمون وارد سلماس بشود. مطمئناً او تأخیر نخواهد کرد. نمی‌دانم چه روزی باید منتظر او شوید، در هر صورت، نباید زودتر از روز دوشنبه یا سه‌شنبه انتظار او را ببرید. او می‌خواهد راجع به سلماس... اطلاعات تحصیل نماید، قبل از آن که ما نقشه‌های مؤثر ملت را به کار بیاوریم.

همه ما فکر می‌کنیم که «مصلحت» در این است. امیدوارم مکتوبی که با سواره فرستاده‌ایم رسیده است، محتمل است... تأخیر کرده یا... عزیزت نماید.

همه چیز در اینجا به طور دلخواه است و امیدواریم... نیز همچنین باشد.

شنیده‌ایم که در آنجا نزاعی با آرامنه شده است و گمان می‌برم که صدمه‌ای بر شما وارد نشده، در اینجا مسلمانان متوحش به نظر می‌رسند.

لطفاً سلام‌های مرا به همه رفقای خودتان و به... فرمائید.

با صمیمیت

به حامل مکتوب شش قران بدهید، من هم در اینجا وجهی به او پرداخته‌ام.

مکتوب یکطرفه از عاملین پشه‌هاست کنندگان یلس عرب :

Feb. 13, 1918.

I do not know this man who is bring  
 this letter for me, so I will not say very much. But I  
 can tell you that we are not fighting (sic) you (sic) people  
 who has come here from Urems and will go on the X

in a few days. He is expecting Mr. Shimmson to come to Salmas he will not  
 wait for him. I do not know what day you can expect him. I think  
 by Monday or Tuesday, if not before then. He wants to unders  
 stand about conditions in S... before we go ahead with  
 plans for moving the people. We think that is the mualabat  
 those you received my letter, such I sent by the horriemon X  
 X, since probably said and come with X.

Things are quiet here, and we hope they are also in X  
 the we have heard about there being a fight with Armenians. I trust  
 it was not made any trouble for you. The Moslems here seem  
 to be afraid.

Please give my salams to all your friends and also to B. X.

Sincerely,

X. X.

I would like to tell you that you will give him the Karam I had  
 from about twenty days ago.

۱۳ فوریه ۱۹۱۸

من نمی‌دانم این مرد که این  
 نامه را برای من می‌آورد، پس  
 نمی‌توانم چیزی بگویم. اما می‌توانم  
 بگویم که ما با شما مردمی که  
 از ارمینیه آمده‌اید و قصد دارید  
 در اینجا بمانید، درگیر نیستیم.  
 ما منتظریم تا آقای شیمسون  
 در روزهای یکشنبه یا دوشنبه  
 به اینجا برسد. او می‌خواهد  
 در مورد شرایط در منطقه  
 شما را بداند تا بتوانیم  
 برنامه‌های خود را برای  
 جابجایی مردم تنظیم کنیم.  
 ما فکر می‌کنیم که این  
 معامله برای شما مشکلی  
 ایجاد نمی‌کند. ما امیدواریم  
 همه چیز در آنجا آرام باشد.  
 ما به شما سلام می‌گوییم و  
 به همه دوستان شما هم سلام  
 می‌گوییم. به آقای بی هم  
 سلام می‌گوییم.

امور در اینجا ساکت است و ما  
 امیدواریم که در آنجا هم  
 همین‌طور باشد. ما شنیده‌ایم  
 که در آنجا نبردی بین ارمنی‌ها  
 و مسلمانان در جریان است.  
 ما امیدواریم که این نبرد  
 برای شما هیچ مشکلی  
 ایجاد نکند. ما به شما  
 سلام می‌گوییم و به همه  
 دوستان شما هم سلام  
 می‌گوییم.

لطفاً به همه دوستان شما سلام  
 بگویید و به آقای بی هم  
 سلام بگویید.

## آغاز کشتار در ارومیه

پس از تشکیل قشون مسیحی، ارامنه و آسوریان با تقویت موقعیت خود، در پی بهانه‌ای بودند که با شروع جنگ به کشتار مسلمانان پردازند و حاکمیت خود را هرچه بیشتر گسترش دهند. علی دهقان می‌نویسد:

«در دهه سوم بهمن ماه ۱۲۹۶ شمسی که سازمان مسیحیان تکمیل شده بود شرارت و بهانه‌جویی آنان فزونتر گردید، علاوه بر دهات که هر روز در چند دپه غارت و کشتار می‌کردند، در خود شهر نیز بنای تعرض علنی را گذاشتند.

چنانچه در همین روزها یک نفر از جلوها دو نفر مسلمان و یهودی را در بازار کشت و روز ۲۷ بهمن جلوها در کوچه و بازار علناً شروع به شرارت نمودند و جلو مردم را گرفته از آن‌ها اسلحه می‌خواستند و آن‌ها را لخت می‌نمودند. مردم از این عمل سخت نگران شده و شورش در شهر آغاز گردید. اجلال‌الملک حاکم شهر جلو شورش مردم را گرفت. روز سی‌ام بهمن بین پاسبانان شهربانی و جلوها و اشرار آسوری‌ها زد و خورد رو داد و یک نفر از آن‌ها کشته شد و آنان هنگام گریز چهار نفر بی‌گناه را کشتند.

روز چهارشنبه اول اسفند ۱۲۹۶ شمسی اجلال‌الملک سران مسیحیان را به اداره حکومتی دعوت کرد و مسیوکوژل رئیس بیمارستان فرانسویان و مونسنیوز سوناتاق نماینده پاپ نیز در این جلسه بودند و راجع به پیش‌آمدهای اخیر گفتگو می‌کردند. در این بین عده‌ای از دهاتیان به اداره حکومتی ریخته و تظلم نمودند که عده‌ای از جلوها در اطراف شهر جلو روستائیان را گرفته هر کسی را که می‌بینند می‌کشند.



Shedd

دکتر شدو گروهی از پناهندگان، ۱۹۱۸

حاضرین در جلسه حکومتی از این پیش آمد ابراز ناراحتی نمودند، قرار گذاشتند عده‌ای از سواران قره‌داغی با سواران آسوری بیرون شهر رفته جلو آدمکشان را بگیرند. آن روز در حدود یکصد تن از مسلمانان در خارج شهر به دست جلوها کشته شدند. چون جنازه آن‌ها در روی زمین مانده بود و هرچه از مسیحیان خواستند که عده‌ای را بفرستند تا مسلمانان بتوانند جنازه‌های کشتگان را برداشته دفن نمایند نتیجه نبخشید.

روز جمعه سوم اسفندماه ۱۲۹۶ مطابق دهم جمادی‌الاول ۱۳۳۶ هـ ق و ۲۲ فوریه ۱۹۱۸ میلادی دو تن از مردمان شجاع ارومیه به نام قرداش و داداش بر آن شدند که خود بروند و جنازه مردگان را به شهر آورند. هنگام غروب که اینان می‌خواستند از شهر بیرون روند نزدیک دروازه هزاران به عده‌ای از جلوها برخوردند بین آنان جنگ آغاز شد. به مجرد شلیک تفنگ، مسیحیان در شهر هر کجا که بودند شروع به تیراندازی نمودند. معلوم شد که قبلاً قرار گذاشته بودند با شروع تیراندازی جنگ را آغاز نمایند.

به طوری که مذکور شد بعد از ظهر جمعه سوم اسفند ۱۲۹۶ جنگ آغاز شد. در ابتدای امر ناچار ساکنین محلات مسیحی نشین از قبیل نوکچر، یورت‌شاه و غیره خانه‌های خود را ترک نموده و به خانه‌های اقوام خود در سایر محلات پناه بردند. و جنگ سخت بین طرفین در کلیه محلات شهر آغاز گردید.

مسیحیان، هم کاملاً مسلح بودند و هم سران و فرماندهان آزموده داشتند، ولی مسلمانان نه اسلحه کافی داشتند و نه رهبر خردمند. لذا هر کسی که اسلحه داشت به فکر دفاع از خود تیراندازی می‌نمود بدون این

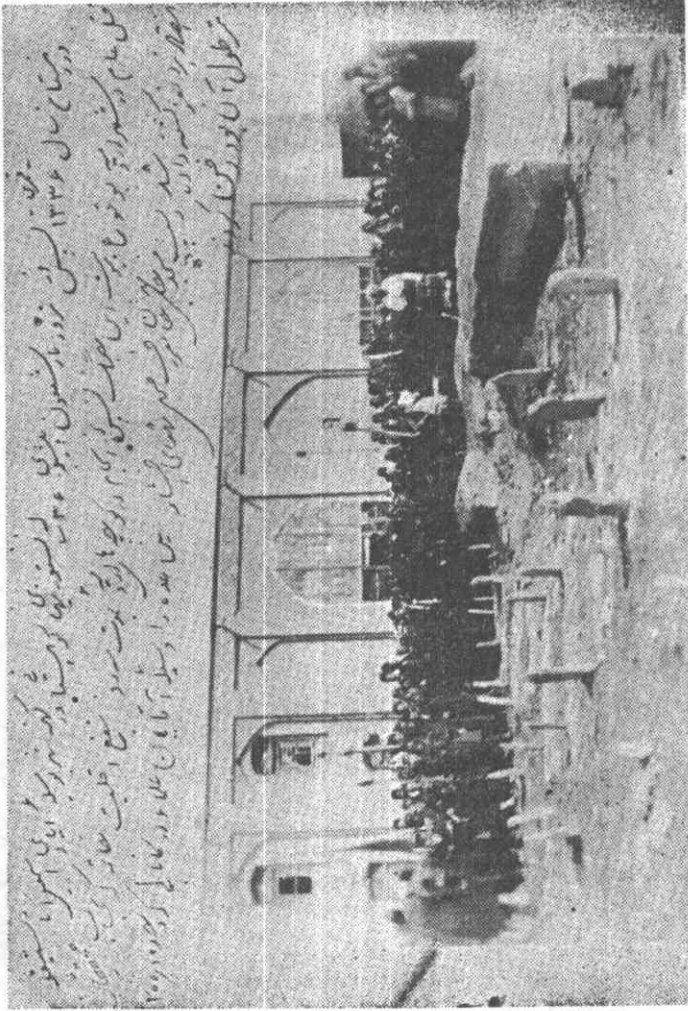
که نقشه واحدی در بین باشد.

شب شنبه با این که جنگ خاموش شده بود، شبانه جلوها و قاچاق‌های ارمنی به صدها منازل بی دفاع شهر ریخته علاوه بر غارت اموال، هر کسی را از بزرگ و کوچک دیدند کشتند، بعضی خانه‌ها را نیز آتش زدند. با این عمل مسلمانان دریافتند که تنها چاره آن‌ها این است که تا آخرین حد ممکن از خود دفاع نمایند.

روز شنبه چهارم اسفند، از طلوع آفتاب، جنگ مجدداً شروع شد. مسلمانان با جدیت تمام از هستی و ناموس خود دفاع سخت می نمودند. در این روز توپ بستن شهر از طرف مسیحیان، روحیه مسلمان‌ها را خیلی ضعیف کرد. آن‌ها نمی دانستند که مسیحیان حتی توپ هم در اختیار دارند. با شنیدن صدای توپ که از کوههای اطراف، محلات مسلمان‌نشین شهر را به توپ بسته بودند، روحیه آن‌ها خیلی خراب شد...

اگرچه در آغاز مخاصمه، مسلمانان خوب به دفاع برخاستند و هر کسی که اسلحه داشت در پشت بام خانه خود سنگر درست کرده از ورود دستجات قاچاق‌ها و جلوها به محلات شهر و غارت خانه‌ها جلوگیری می کردند. ولی در این موقع که یک روز و نصف از شروع جنگ می گذشت توپ بستن شهر از طرف ارمنه، فرار سواران قره داغی، انحلال قزاقخانه و کشته شدن قزاق‌ها و افتادن اسلحه و مهمات آنان به دست ارمنه، روحیه مسلمانان را بسیار خراب کرد.





پس از قتل عام اهالی ارومیه بدست جلوه‌ها اجساد کشته شده گان سه روز در کوچه ها و خانه ها ماند پس از آن اجساد را جمع آوری و دفن نمودند عکس فوق قبرستان مسجد حاجی خان را نشان میدهد که در آن کالای بزرگ حفر نموده اجساد را دفن بینداند.

درمیان سال ۱۳۳۱ پس از نبرد با دشمنان مینویسند و کشته شدند و کشته شدند و کشته شدند  
 علی حام در شهر ارومیه بود و در این جنگ کشته شد و در ارومیه کشته شد و در ارومیه کشته شد  
 شهیدان ارومیه کشته شدند و در ارومیه کشته شدند و در ارومیه کشته شدند  
 شهیدان آن بود و در ارومیه کشته شدند

در این وقت، مسیحیان نیز با وجود این که پیشرفت‌هایی نموده بودند و به کمک انگلیس و فرانسه امیدوار بودند و روس‌ها نیز آن‌ها را تقویت می‌کردند. ولی آن‌ها مخصوصاً آسوریان مقیم شهر به فکر عاقبت کار بودند و به کشتار رضایت نمی‌دادند، شاید صحبت صلح و آشتی به میان آمده بود. میرزا مخفی سابق الذکر که شاهد اوضاع بوده و این وقایع را به نظم کشیده است به این موضوع اشاره می‌کند که مسیحیان به فکر عاقبت کار و صلح و شاید تسلیم بوده‌اند.

میرزا مخفی در نسخه خطی (فشار افشار) می‌نویسد:

تاجری گفت از ارامنه‌ها شد در آن جمع عرصه تنگ به ما  
میل تسلیم داشتیم همه دل بر این می‌گماشتیم همه  
ما همه مضطرب که ناگاهان شد عیان جمعی از مسلمانان  
بیرق اندر کف و پراز تشویش راه تسلیم را گرفته به پیش  
بعد از ظهر روز شنبه که دومین روز جنگ بود، جمعی از روحانیون و  
بزرگان شهر به جای این که جمع شوند و کمیسیون جنگی تشکیل دهند و  
جنگجویان را هدایت و رهبری کنند، به فکر خاتمه دادن به جنگ افتادند  
و دسته جمعی به محل سکونت مارشیمون پیشوای مذهبی آسوریان که  
خود یکی از افروزدگان فتنه بود رفتند تا با وی مذاکره نموده به جنگ و  
خونریزی خاتمه دهند. مارشیمون در این ملاقات به ضعف مسلمانان و  
تزلزل روحیه آن‌ها پی می‌برد و می‌فهمد که فتح نهائی با مسیحیان است  
بدون این که اقدام مثبتی در مورد خاتمه جنگ نماید آنان را با وعده و  
نوید فریب داده روانه می‌نماید، اینان نیز به سایرین می‌گویند جنگ  
نکنید، مقدمات صلح و آشتی فراهم شده است.



اسماعیل آقا (سیمقو) و کنسول روسیه تزاری (نیکتن) در ارومیه

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۵۱

روز یکشنبه پنجم اسفند صبح جنگ دوباره آغاز می شود، در صورتی که شب یکشنبه، مسلمانان بدبخت به فکر صلح و آشتی خوش بودند، ولی جلوها و قاچاق ها در کشتار و غارت خانه های مردم بیداد کرده بودند.

امروز در این کشتار متجاوز از ده هزار تن از مردم بی گناه و از زنان و بچه گان کشته گردیدند. مسیحیان از دمیده بامداد آغاز کرده تاراج و کشتار دریغ نمی گفتند و پس از نیمروز هم اگرچه با دستور مسترشت دست از کشتار برداشتند، ولی باز تاراج در کار بود و باز اگر کسی را می خواستند می کشتند.

به طوری که مذکور شد، جنگ بین مسلمان و مسیحی، از ظهر روز جمعه سوم اسفندماه ۱۲۹۶ شمسی آغاز گردید و تا غروب شنبه چهارم اسفند مسلمانان در مقابل مسیحیان ایستادگی نموده به خوبی از شرافت خود دفاع کردند. بنابراین مدت جنگ ۲۴ ساعت بیش نبود. از این تاریخ به بعد مسلمان ها گول اولیا و بزرگان شهر را خورده منتظر اعلام نتیجه صلح و صفا بودند. از این جهت دفاعی نکردند و می شود گفت روز یکشنبه پنجم اسفند در شهر جنگی نبود، بلکه جلوها و اشرار آسوریان که از دهات به منظور غارت به شهر ریخته بودند و ارامنه قفقازی به کشتار مسلمانان بلادفاع در تمام محلات شهر مشغول بودند.

به طوری که دیدیم مرحوم توفیق تعداد کشتگان امروز را متجاوز از ده هزار تن در شهر ارومیه می نویسد که در بین آنها تعداد زیادی زن و بچه حتی کودکان شیرخوار بوده اند و جنازه مردگان مدت ها روی زمین مانده بود و کسی قدرت نداشت به آنها دست بزند. بدون اغراق کمتر خانواده ای در ارومیه پیدا می شد که یک یا چند تن از آنها در این روز به

دست جلوها کشته نشده باشد<sup>(۱)</sup>

در این روزهای وانفسانه از تهران کمکی به مردم ارومیه می‌رسید و نه از محمد حسن میرزا ولیعهد و حاکم آذربایجان که در تبریز می‌نشستند. عبدالله بهرامی که در آن روزها رئیس نظمیۀ آذربایجان بود می‌نویسد:

«در آن وقت، تقریباً باید گفت که حکومتی وجود نداشت که به فکر این قبیل مسائل باشد. محمد حسن میرزا جوان و بی‌تجربه و به فکر عیاشی خود و رئیس قشون عضدالسلطنه عموی او در خانه خزیده و با رفقای خویش به بازی ورق، اوقات خود را می‌گذرانید<sup>(۲)</sup>».

ولی مردم تبریز، با این که در آن سال با قحطی شدیدی روبرو بودند، به متحض شنیدن خبر این فاجعه به تکان آمدند. کسروی می‌نویسد: «هنگامی که مسیحیان در ارومیه به کار برخاستند و آن جنگ‌های سه روزه رخ داد سیم‌های تلگراف و تلفن میانه آن شهر و تبریز و دیگر جاها بریده بود (گویا مسیحیان بریده بودند) و این است آگاهی از پیش آمد نرسید مگر پس از چند روز که کسانی از آنجا گریخته و به تبریز آمدند و چگونگی را بازگفتند و از تبریز به تهران آگاهی داده شد.

اما در تبریز چنان که گفتیم هنگام سخت‌گرسنگی و دیگر گرفتاری‌ها انبوه مردم به خود سرگرم می‌بودند و هرکسی خود گرفتاری‌هایی می‌داشت. با این همه همین که آگاهی پراکنده شد و روزنامه‌های تجدید و طلبعه سعادت گفتارهایی نوشتند، مردم به تکان آمدند و به اندیشه کوشش و چاره افتادند نخست رو به والی و محمد حسن میرزا آوردند و

۱- علی دهقان - سرزمین زردشت، رضایه - ص ۴۹۹

۲- خاطرات عبدالله بهرامی - ص ۵۵۱

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۵۳

درخواست چاره کردند. ولی از آن‌ها جز بی‌پروائی ندیدند. بسیاری از مردم ارومی تاب نیاورد و دسته بسته و به سرای والی می‌رفتند و به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسیدند و چون داستان شرفخانه هم در میان بود و سخت بیم می‌رفت که آسوریان به آنجا بیایند که هم‌افزار و اندوخته فراوانی به دست گیرند و هم بندر را استوار گردانیده دریاچه را در دست دارند. این بود دموکرات‌ها ناگزیر شده و خود به کار برخاستند و چنان که گفتیم دسته‌ای را به آنجا فرستادند و داوطلبانی نیز رفتند و در سایه این کوشش‌ها چند صد تن سپاهی بسیج کردند که هم شرفخانه را نگه داشتند و افزارها را به تبریز فرستادند و هم در برابر آسوریان تا چهرگان پیش رفتند و سنگر بستند.

این کار اینان بسیار سودمند بود، و از آن سوی والی هم در سایه فشار مردم به کوشش‌هایی برخاست و دسته‌ای از قزاق و دسته‌ای از سواران مرند را (به سرکردگی شجاع نظام و حاج موسی خان) به سلماس فرستاد که آنان هم از آن سو به جلوگیری کوشند و اینان در شهر دیلمقان و برخی دیه‌ها جا گرفتند<sup>(۱)</sup>.

چنان که کسروی اشاره می‌کند، روزنامه تجدد ارگان زنده یاد شیخ محمد خیابانی، در آن روزهای غم‌آگین گفتارهایی درباره این فجایع درج می‌کند. از جمله در تاریخ یازدهم اسفند ۱۲۹۶ یعنی شش روز پس از جنگ‌های سه روزه ارومیه، در مقاله‌ای تحت عنوان «آثوری‌ها و جلوها» درباره این جنایات چنین می‌نویسد:

«در شماره سابق، قارئین تجدد را وعده داده بودیم که درباره فاجعه

خونین ارومی، تحقیقات کرده، نتیجه آن را انتشار خواهیم داد. با کمال تأسف اظهار می‌داریم که اطلاعات واصله، خواه به واسطه مکتوب‌ها و راپورت‌های رسمی، غیررسمی، خواه به واسطه تقریرات مسافری، ذره [ای] از فجاعت شهر و دهات ارومی نمی‌کاهد و خلاصه‌الخلاصه اخباری که رسیده است مجملاً عبارت از این است که به هر وسیله بوده آثوری‌های مسلح، در بازار ارومی بهانه پیدا کرده به ایرانیان بی‌سلاح و مسالمت‌پرور، بنای منازعه گذاشته‌اند. آژان‌های نظمیه خواسته‌اند نزاع را تسکین نمایند، آثوری‌ها استعمال سلاح کرده، دو نفر ایرانی را کشته‌اند. چند نفر قزاق برای جلوگیری از آثوری‌ها وارد شده، آثوری‌ها بدون درنگ دو نفر از قزاق‌ها را به قتل رسانده‌اند. سپس هیچ ملاحظه همت میزبان آزار آثوری‌خائن را تحدید ننموده و این‌ها در اجرای مقاصد خودشان کمال آزادی را داشته‌اند. آثوری‌ها که برای اقدام به استفاده از اسلحه خودشان، منتظر یک همچو بهانه و دستاویز بوده‌اند، بام و برزن کاروانسراها را هدف گلوله‌های خود قرار داده، عده [ای] از ایرانیان را قتل نموده‌اند.

حکومت برای تحدید دایره حادثه و برای جلوگیری از عمومیت پیدا کردن مخاصمه، قوای دولتی و سواره‌های اعزامی را، اجازه مقابله نداده، آثوری‌های گستاخ، از چند سواره خلع اسلحه هم نموده‌اند. ولی خونین‌ترین فصل فاجعه، در دهات اطراف ارومی وقوع یافته و چندین صد نفر از فرزندان مسلمان صفحات غرب آذربایجان را به خاک هلاکت انداخته است.

یک نفر مسافر وارد از ارومی، در بین راه، متجاوز از سیصد نفر ایرانی مقتول را مشاهده نموده و خود از یک مرگ فجیع و بی‌امان، فقط به

واسطه یک نفر رفیق ارمنی خلاصی یافته است.  
بنابه تقریرات مسافر مذکور، آثوری‌ها تقریباً چهل نفر از مرد و زن و بچه را که در حوالی خود پیدا نموده‌اند، در یک ویرانه جمع‌آوری نموده و به خیال قتل و امحای آن‌ها بوده‌اند و عدّه [ای] از آرامنه گویا برای استخلاص آن‌ها وعده اقدامات داده‌اند. معلوم نیست آن چهل نفر ایرانی، که گناهمشان عبارت از پناه دادن به آثوری‌های بی غیرت بوده، زنده مانده‌اند، یا آن‌ها نیز مانند صدها برادران خودشان، فنای بیگانگان شده‌اند!...

گمان نمی‌بریم، در هیچ یک از قارئین ما، دیگر آن قدر صبر و تحمل باقی مانده باشد که این‌گونه وقایع و فجایع وحشیانه آثوری‌ها را بتواند یک دفعه دیگر هم استماع نماید. پیمانۀ شکیبائی همه سرشار است. باید یک خاتمه فوری به این تعدّیات، این تجاوزات غیرقابل وصف داد و الاّ ایرانی، نخواهد توانست، الی یوم القیام، تماشاگر بی حسّ و غیرت قتل عام برادران خودش باشد، و حرکتی نکند.

اگر کار بر این منوال مداومت نماید، عن قریب راه چاره‌سازی برای دولت هم مسدود شده، ملت ایران که خون او ارزان‌تر از خون هیچ کس نیست، دشمنان ناکس و ناقابل خودش را در یک حمله عمومی نیست و نابود خواهد کرد.



شماره ۱۸۱۸

تاریخ انتشار: ۱۳۳۶

محل انتشار: ارومیه

تعداد صفحات: ۲

تعداد کلمات: ۱۰۰۰

موضوع: کشاورزی

شماره ۱۸۱۸

تاریخ انتشار: ۱۳۳۶

محل انتشار: ارومیه

تعداد صفحات: ۲

تعداد کلمات: ۱۰۰۰

موضوع: کشاورزی

## آغاز کشتار در ارومیه

سال اول - شماره ۷۹ - جنبه ۱۱ - جلد اول - ۱۳۳۶

مقاله: آغاز کشتار در ارومیه

نویسنده: دکتر مهندس کشاورزی

موضوع: کشاورزی

تاریخ انتشار: ۱۳۳۶

محل انتشار: ارومیه

تعداد صفحات: ۲

تعداد کلمات: ۱۰۰۰

موضوع: کشاورزی

مقاله: آغاز کشتار در ارومیه

نویسنده: دکتر مهندس کشاورزی

موضوع: کشاورزی

تاریخ انتشار: ۱۳۳۶

محل انتشار: ارومیه

تعداد صفحات: ۲

تعداد کلمات: ۱۰۰۰

موضوع: کشاورزی

آثوری‌ها، یا جلوها، این یک گروه مسیحی بی‌نام و نشان که مملکت ایران، آن‌ها را از یک مرگ محقق رهانیده، در سینه خود پناه داده است، نباید عرصه را به فرزندان خود این خاک تنگ کنند و خیالات خائنه را در دل خودشان، نسبت به ایرانیان پرورش دهند. نباید از حدّ محدود خودشان تجاوز کنند. نباید فریب از انگلیس و فرانسه بی‌وجدان بخورند. خون یک مشت آثوری یا جلوی بدبخت و آواره، در صفحه خون‌آلود وجدان سیاسی انگلیس و فرانسه، یک لکه معتناه‌ی تشکیل نخواهد داد، به شرط این که انگلیس و فرانسه بدانند در فدا کردن صد هزار آثوری، صد هزار دینار منفعت برای آن‌ها عاید خواهد شد، بدون تردید، یک جمعیت بی‌شعور نصرانی، آثوری یا جلو را فدیة نجات منفعت بخیل خود قرین خواهند کرد.

آثوری‌ها باید بیدار و هوشیار باشند و برای اطعام اژدر خون‌آشام سیاست انگلیس، خود را زیر دندان درنده یک ماجرای بد انجام نیاورند. آثوری‌ها باید از گذشته عبرت بگیرند، و بعد از این همه تجربه‌های سنگین بفهمند که تشویقات و تفتینات فرنگی، آن‌ها را به پرتگاه محو و فنا سوق می‌دهد. ولی هیئات! آثوری‌ها جاهلند.

انگلیسی‌های متمدّن و متفنّن، این دیوانگان گمراه را در تاریکی سیاسیات ضالّه خودشان، به هر کجا که بخواهند، خواهند برد. و ما باید در پشت سر آثوری‌های متجاوز و متعرّض ارومی، عاملین و افسران و میسیونرهای متحدین را ببینیم.

دولت باید به فوریت تمام، تدابیر مقتضیّه را اتخاذ بکند.

باید برای آخرین دفعه، انگلیس و فرانسه و آمریکا را از وخامت عاقبت این گونه اقدامات مخالف انسانیت خبردار سازد. و حالا که از در

نادانی وارد می‌شوند، انگلیس و فرانسه و آمریکا را به مثابه قوه‌های نادان گرفته، به آن‌ها نشان بدهد که نتیجه این تزویر و این تفتین و این تدلیس، مصادمه خونین دو ملت و پایمال و نابود شدن آثوری‌ها خواهد بود و حیف است!

دولت باید از بازوی دکترهای فرانسه که صحت مناسبات دو ملت را با میکرب‌های فتنه مشو‌ش و متزلزل می‌سازند، گرفته، به پیش چشم سفیر فرانسه پرتاب کند و بگوید: «همین عاملین فسادانگیز و این گرگان وحشی، این دشمنان انسانیت است که ما در جلفا توقیف می‌کنیم و شما با صد نیرنگ و صد وعده مخالف ناموس یک دولت متمدن از جلفا گذرانده، به جان آثوری‌های مهجور از وطن می‌افکنید.

دولت باید این اقتضات یک سیاست مردمخوار بی‌پروا از عالم مدنیت را به عالم مدنیت اعلان و اخطار نماید.

دولت باید این اقدامات انگلیس‌ها را در دفتر اعتقادات خود یادداشت کرده، وقتی که سفیر انگلیس به شرافت و حیثیت نام انگلیس، قسم یاد خواهد کرد، با یک سکوت عمیق و معنی‌دار از پیش چشم خود بگذراند. دولت باید در قید محافظت ملت باشد!

چه دولتی است آن دولتی که با کمال لاقیدی می‌گذارد بیگانگان، آثوری‌ها را مسلح و مجهز گردانیده بر اهالی بی‌اسلحه و بی‌اسباب مدافعه ایران مسلط سازند؟! تحمل به این وضع نامربوط خیانت است. ما تکلیف دولت را عبارت از این می‌دانیم که باید این آثوری‌ها، جلوها و بالعموم مسیحی‌های خودسرو خدا ناشناس را که معلوم نیست از روسیه، از عثمانی یا از جهنم آمده‌اند اجبار کند تا هویت خودشان را به دولت اظهار و اثبات نمایند. آنچه روس است یا عثمانی است، اتباع به

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۵۹

قوانین دولت ایران کرده در مملکت مهمان‌نواز ایران، به کمال آرامی و آسایش اقامت نمایند و اسلحه و توپ و تفنگ خود را تسلیم کرده، مناسبات خود را با بیگانگان موقوف دارند و در پناه ایران، از حقوق مسالمت‌آمیز و بشریت بهره‌مند شوند.

و آنچه آثوری ایرانی است، بیشتر از این یاغی دولت نشده و اسلحه خودشان را دور انداخته راحت بنشینند.

والاً یک مشت آثوری در مقابل فقط یکی از قبایل آذربایجان یک لقمه محقری است که هرگز دندان هیچ کسی را نخواهد شکست. دولت باید از این فجاعت بی‌انجام، از این اولاد بی‌دیسپلین آثور، هرچه زودتر خلع سلاح نموده، دموکراسی از دست داده آذربایجان را آسوده نماید. والاً تکرار این گونه فجایع خونین را ایرانیان تحمل نخواهند کرد».

علی دهقان، وضع شهر ارومیه را پس از کشتارهای سه روزه این چنین ترسیم می‌کند:

«از وقتی که حکومت شهر به دست مسیحیان افتاد (پنجم اسفند) تا اواخر این ماه که وقایع ناگوارتری رخ داد، وضع ارومیه بدین قرار بود: دهات مسلمان‌نشین غارت و تخلیه شده، در آن‌ها اثری از حیات و آبادانی دیده نمی‌شد.

کوچه‌ها و مساجد شهر پر بود از فراریان دهات.

جلوها روز به روز به بهانه جستجوی اسلحه به خانه‌های مسلمین ریخته و هر نوع اثاثیه‌ای را که دلخواه آنان بود می‌بردند و در صورت مقاومت، صاحب خانه وی را می‌کشتند. قحطی و گرسنگی کم‌نظیر از سوی دیگر مردم را به دیار عدم می‌فرستاد.

در این بیست و چند روز، شب‌ها واقعاً هنگامه محشر و قیامت بود،

یکی دو ساعت که از شب می‌گذشت، از چند گوشه شهر، صدای واویلا بلند می‌شد و ساکنین خانه‌هایی که مورد هجوم جلوها شده بودند به پشت‌بام‌ها پناه برده و از آنجا با صدای بلند فریاد می‌کشیدند و مردم را به کمک می‌طلبیدند، ولی چه کسی جرأت داشت که پا از خانه بیرون نهد و مأموران شهربانی و امنیت شهر نیز که گوششان با این ناله و فریادها آشنا شده بود به آن همه گریه و زاری و ناله و استغاثه مردم کوچک‌ترین ترتیب اثری نمی‌دادند. جلوهای مهاجم با فراغ خاطر هر کسی را که دلشان می‌خواست می‌کشتند و هر چه را می‌خواستند می‌بردند و بعضی اوقات، منازل را نیز آتش می‌زدند.

بازار که دو مرتبه وسیله روس‌ها غارت شده و طعمه آتش گردیده بود، هنوز کاملاً آباد نشده، مجدداً غارت گردید<sup>(۱)</sup>».

### ترور مارشیمون به دست سمیتقو

اسماعیل آقا سمیتقو از اکراد غرب آذربایجان، پس از کشته شدن برادرش جعفر آقا در تبریز که به دستور نظام السلطنه والی آذربایجان به قتل رسید، با ایل خود شگاک، گاهی از دولت فرمان می‌برد و گاهی نافرمانی می‌کرد، زمانی که روس‌ها در آذربایجان بودند، خود را به آن‌ها نزدیک کرده و سپس به عثمانی‌ها پیوست. هنگام رفتن روس‌ها، مقداری اسلحه و جنگ‌افزار از آن‌ها به دست آورد و به نیروی خود افزود.

مسیحیان پس از تشکیل قشون مسلح و به دست گرفتن شهر ارومیه در پی آن کشت و کشتار، چون می‌خواستند دولتی مسیحی در این منطقه تشکیل دهند، ولی تعداد نفرات خود را از آسوری و ارمنی برای این کار کم می‌دیدند، بر آن شدند که کردها را نیز با خود هم‌دست گردانند. لذا تصمیم گرفتند که با اسماعیل آقا به گفتگو بپردازند.

دو سه روز پس از کشت و کشتار ارومیه که شهر بزرگی را به آن آسانی به دست گرفتند، مارشیمون با دسته‌ای از جلوها آهنگ سلماس کرد. در ظاهر گفته می‌شد که این روحانی مسیحی با کشتار و تاراجی که می‌شود موافق نیست و می‌خواهد خود را کنار کشد، ولی در باطن وی برای به دست گرفتن سلماس و دیدار با سمیتقو می‌رفت که او را نیز با خود همداستان کند.

وی پس از استقرار در روستای آسوری‌نشین خسروآباد با سمیتقو قرار می‌گذارد که در روز شنبه ۲۵ اسفندماه ۱۲۹۶ هنگام عصر هر دو در کهنه شهر با هم ملاقات کنند. مارشیمون با ۱۴۰ نفر افراد مسلح به محل

ملاقات می‌رسد و سمیتقو نیز با چند تن از سواران برگزیده آمده، ولی چون قصد جان مارشیمون را داشت، سپرده بود که دسته‌ای هم از پشت سر آمده و خانه‌ای را که آن‌ها در آنجا مذاکره می‌کردند به محاصره درآورند.

«گفته می‌شود زمانی که اسماعیل آقا و مارشیمون در اتاق پذیرائی می‌شدند برادر مارشیمون «داود» وی را صدا زده و در بیرون اتاق به مارشیمون گوشزد می‌کند که افراد اسماعیل آقا خانه را محاصره کرده‌اند، ولی مارشیمون به موضوع اهمیّت نمی‌دهد و داود دو انگشتش را به اشاره «کور شوی» به سوی او دراز می‌کند و بعد همراه یکی دیگر کهنه شهر را ترک می‌کند<sup>(۱)</sup>».

کسروی می‌نویسد: «دو تن چون با هم نشستند، مارشیمون به سخن پرداخت. ما همه گفته‌های او را نمی‌دانیم. آنچه از زبان خود سمیتقو بیرون افتاده آن است که مارشیمون به او گفته: «این سرزمین که اکنون کردستان نامیده می‌شود میهن همه ماها بوده، ولی جدائی درکیش ما را از هم پراکنده و به این حال انداخته. اکنون می‌باید همدست شویم و این سرزمین را خود به دست گیریم و با هم زندگی کنیم». گفته: «ما سپاه بسیج کرده‌ایم، ولی سوار نمی‌داریم، اگر شما با ما باشید چون سوار بسیار می‌دارید رویم بر سر تبریز و آنجا را هم بگیریم».



مارشیمون رئیس روحانی مسیحیان که بدست سمیتقو در ۲۵ اسفند

۱۲۹۶ شمسی کشته شد و مسیحیان بانتقام قتل وی مدت ۱۲

ساعت فرمان قتل عام عمومی دادند.



در این میان، سواران شکاک رسیده و پشت بام‌ها را گرفته بودند. مارشیمون چون سخن خود به پایان می‌رساند و سمیتقو به او نوید همدستی می‌دهد بر می‌خیزد که برود و سمیتقو با چهره خندان او را راه می‌اندازد. اطاقی که نشسته بوده‌اند پنجره آن با در حیاط روبرو می‌بوده و کالسکه مارشیمون را که جلو در نگهداشته بوده‌اند از اطاق دیده می‌شده، مارشیمون چون از در بیرون شده و به جلو کالسکه می‌رسد و می‌خواهد پا به رکاب گذارد ناگهان بانگ تفنگ سمیتقو برخاسته و گلوله از پشت مارشیمون می‌خورد و او می‌افتد. و در همان هنگام شکاک‌ها از پشت بام‌ها به یکباره شلیک می‌کنند و آسوریان که هر یکی در پهلوی اسب خود به رده ایستاده بودند می‌افتند. و چنان که گفته می‌شود جز یک یا دو تن نمی‌رهند. مارشیمون که با تیر سمیتقو افتاده بود، هنوز جان می‌داشته، علی آقا برادر سمیتقو تیر دیگری می‌زند و بی‌جانش می‌گرداند.

سمیتقو خود این داستان را می‌سروده و چنین می‌گفته: چون مارشیمون مرا خواند، من به آهنگ کشتن او رفتم، ولی این راز را جز با برادر خود علی آقا نگفتم و برای آن که مارشیمون بدگمان نشود جز چند تنی را همراه نبردم و به دیگران دستور دادم از پشت سر بیایند و در جاهائی کمین کنند و اگر آواز تیری از من شنیدند آنان تیر شلیک کنند. می‌گفته من در تفلیس بارها به تئاتر و سینما رفته و تماشا بسیار کرده بودم، ولی هیچ تماشائی آن لذت را نداده بود که دیدن یکصد و چهل سوار آسوری، که همین که شلیک شد همگی به زمین افتادند.



اسماعیل آقا (سیمکو) در سال ۱۳۳۸ قمری در قصر چهریق

اسماعیل آقا همیشه این داستان را باز می‌گفته و آن را شاهکاری از خود می‌شمرده و گله می‌کرده که ایرانیان ارج این کار او را ندانسته‌اند. ولی خود کار نااندیشیده و بی‌خردانه‌ای بود و انگیزه کشته شدن ده و اند هزار تن مردان و زنان بی‌گناه گردید.

غروب همان روز اسماعیل آقا به چهریق به خانه خود بازگشت. از آن سوی چون آسوریان از کشته شدن پیشوای خود آگاه شدند با آن دلبستگی که به وی می‌داشتند سخت برآشفتنند و بشوریدند و همان شب به راهنمایی یک تن از ارمنیان کهنه شهر خود را به شهر انداخته و کشته مارشیمون را پیدا کرده و برداشتند و هر که را از مردم دیدند کشتند و به چهار سو آتش زده و شبانه بیرون رفتند<sup>(۱)</sup>.

«صبح فردای آن روز اردوی آسوریان به کهنه شهر حمله کرده و قصد تصرف آن را می‌کنند، ولی با مقاومت اهالی روبرو می‌شوند. این حملات چندین بار تکرار می‌شود، ولی آسوریان نمی‌توانند به کهنه شهر نفوذ کنند.

با این حال روز به روز، اسلحه و مهمات کهنه شهریان رو به اتمام می‌گذارد و وضع دشواری پدید می‌آید. به همین علت قرار بر این می‌شود که شبانه جوانان کهنه‌شهری از قشون آسوری مهمات و اسلحه غنیمت بگیرند. این کار چند شب به مرحله اجرا در می‌آید و مقادیری اسلحه و مهمات به دست اهالی کهنه‌شهر می‌رسد. از دیگر سواردوئی سیصد نفره از خوی به کهنه‌شهر آمده و در جبهه مقدم قرار می‌گیرد.



نفر اول سمت راست علی آقا برادر سیمکو میباشد که با بعب کشته شد

پس از شش روز محاصره و مقاومت اهالی کهنه‌شهر، به سبب کمی اسلحه و مهمات و اتمام مواد غذایی، مردم تصمیم به کوچ می‌گیرند. پس از این که تمام زنان و کودکان کهنه‌شهر تخلیه شدند، انبار علوفه تیمورآقا را که علامتی بود بین این‌ها و محافظان شهر آتش زدند و به تدریج افراد مسلح، از شهر خارج شده و جلوها وارد شده و مشغول چپاول و قتل و غارت در کهنه‌شهر شدند.

به علت محاصره دیلمقان از سوی آسوری‌ها، زنان و کودکان رنجور کهنه‌شهری به همراه مردان مسلح به سوی خوی رفتند و در بین راه گرفتار گروهی از آسوریان و روس‌ها شدند. ولی با این حال عده‌ای از آنان به خوی رسیده و در شهانق اسکان یافتند. از آن طرف کارگزار سلماس به دیدن خواهر مارشیمون «سورمه خانم» رفته و تسلیم دولت را به اطلاع وی می‌رساند.

در این حادثه دهشتناک، حداقل هزار نفر از اهالی کهنه‌شهر کشته شده و چندین هزار تن مجروح می‌شوند و رقم تلفات کهنه‌شهری‌ها بعدها در دیلمقان، خوی و روستاهای سلماس به چند هزار نفر بالغ گردید<sup>(۱)</sup>.



آقا پطرس

تلدن

## کشتاری دیگر در ارومیه

روز دوشنبه ۲۷ اسفندماه ۱۲۹۶ خبر قتل مارشیمون به ارومیه رسید و تا ظهر عید نوروز، اول فروردین ماه ۱۲۹۷ شمسی، قتل و کشتار مردم مسلمان این شهر و غارت و چپاول منازل و مغازه‌ها ادامه می‌یابد. جالب توجه است که آسوری‌ها چون به اکراد دسترسی نداشتند، مردم مسلمان ارومیه را قصاص می‌کردند. مردم شریفی که این مهمانان ناخوانده را با آغوش باز پذیرفته و در مهمان‌نوازی از هیچ‌گونه مهربانی کوتاهی نکرده بودند.

این فاجعه نیز که رقم کشته‌شدگان آن را دهها هزار نفر نوشته‌اند، بسی هولناک و خانمان برانداز بود. به طوری که مرحوم علی دهقان که در آن ایام دهشتناک، کودکی هفت ساله بود، پس از هشتاد و اندی سال، از آن روزهای سیاه، با وحشت یاد می‌کند. وی در پاسخ به این سؤال پرسشگر فصلنامه «تاریخ معاصر ایران» که می‌پرسد: لطفاً از کودکی‌تان بگوئید. در چه خانواده‌ای رشد کردید و فضای خانوادگی، چه تأثیری در سال‌های بعد زندگی شما ایجاد کرد؟ می‌گوید:

«ایام کودکی را که گفته می‌شود تأثیر بسزائی در سنین بعد افراد دارد و از این جهت، کودک باید در محیط آرام و پر مهر و محبت پرورش یابد، متأسفانه من در بدترین و شدیدترین آشفتگی‌ها گذراندم.»



محمد حسن میرزا،  
آخرین ولیعهد  
سلسله قاجار



وی با اشاره به جنگ جهانی اول و رفتن روس‌های اشغالگر از آذربایجان و جایگزینی قشون مسیحی از سوی متفقین به جای سالدات‌ها و نبرد سه روزه و چیره شدن مسیحیان به شهر ارومیه اظهار می‌دارد:

«اسماعیل آقا سمیتقو رئیس ایل شگاک کرد، با خدعه پیشوای آسوریان «مارشیمون» را به سوی چهریق کشاند تا برای تشکیل حکومت گردد و آسور با هم متحد شوند و در همان چهریق او را کشت. مسیحیان چون دستشان به سمیتقو نمی‌رسید به تلافی کار وی آگهی قتل عام برای مدت ۲۴ ساعت صادر کردند. به این ترتیب شب چهارشنبه سوری مصادف با ۲۹ اسفند ۱۲۹۶ در ارومیه وحشت غیرقابل وصفی حاکم بود. آن شب هیچ چشمی به خواب نرفت. چون فردا از اول صبح قتل عام شروع می‌شد. یکی از طوایف آسوری به نام جلوهای خونخوار شب هلهله‌کنان به شهر ریختند و از این که فردا به کشتار و غارت خانه‌های مردم خواهند پرداخت شادی می‌کردند.

صبح اول وقت، مادر من چهار فرزند خود را که دو برادر از من بزرگتر بودند و یکی کوچکتر و مرا که آن وقت هفت ساله بودم با خود به بالای بام خانه برد. چون آسوری‌ها وارد خانه‌ها می‌شدند. پشت بام‌ها پر از بچه و زن بود. ما تا عصر گرسنه و تشنه در پشت بام بودیم عصر گفتند قتل عام تمام شد. ما به منزل آمدیم، اما هرچه در خانه بود برده بودند. حتی چراغ‌ها را شکسته بودند. منظره خانه وحشتناک بود. در این بین به شدت در خانه را زدند. مادر من چهار کودک خود را در داخل تنور نان‌پزی کرد. خودش هم داخل تنور شد و به نوکر خانه گفت در تنور را بگذارد که اگر جلوها آمدند اول او را بکشند بعد فرزندانش را. این حادثه به قدری

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۷۳

وحشتناک بود که پس از ۸۰ سال هنوز قادر به تکرار آن نیستم<sup>(۱)</sup>».

رحمت الله توفیق که خود اهل ارومیه و در آن روزهای مصیبت بار شاهد آن فجایع بود می نویسد:

«چهارشنبه آخر سال ۱۳۳۶ [ ۱۲۹۶ شمسی ] و سه روز به عید نوروز مانده که امروز در تمام ولایات ایران، اهالی غرق جشن و سرور بوده و اهالی ارومی نیز سی و سه روز است در گوشه خانه‌ها با ترس و اضطراب با نایابی نان غرق ماتم و عزا بوده و ابداً از قضایای مارشیمون و کهنه شهر اطلاع ندارند. جلوها وقتی که خبر کشته شدن رئیس خود را شنیده از هر طرف هجوم نموده، خود را به اشتاب و کمیته رسانیده، خون مارشیمون را می خواهند. دیگر کسی قادر به اسکات این‌ها نگردیده، در نتیجه از طرف سران مسیحیان اختیار قتل عام شهر را به مدت دوازده ساعت به آن‌ها واگذار نمودند. اول صبح روز چهارشنبه آخر سال دوازده هزار نفر لجام گسیخته دفعتاً به محلات و کوچه‌های مسلمانان رو آورده، از این طرف جوانان مسیحیان شهر نیز که راه قتل و غارت را باز دیده با آن‌ها قاطی شده و فراریان ففقا زهم که همیشه منتظر همچو اوقاتی بودند به آن‌ها ملحق گردیده، یک دفعه صدای هزاران تفنگ فضای شهر را

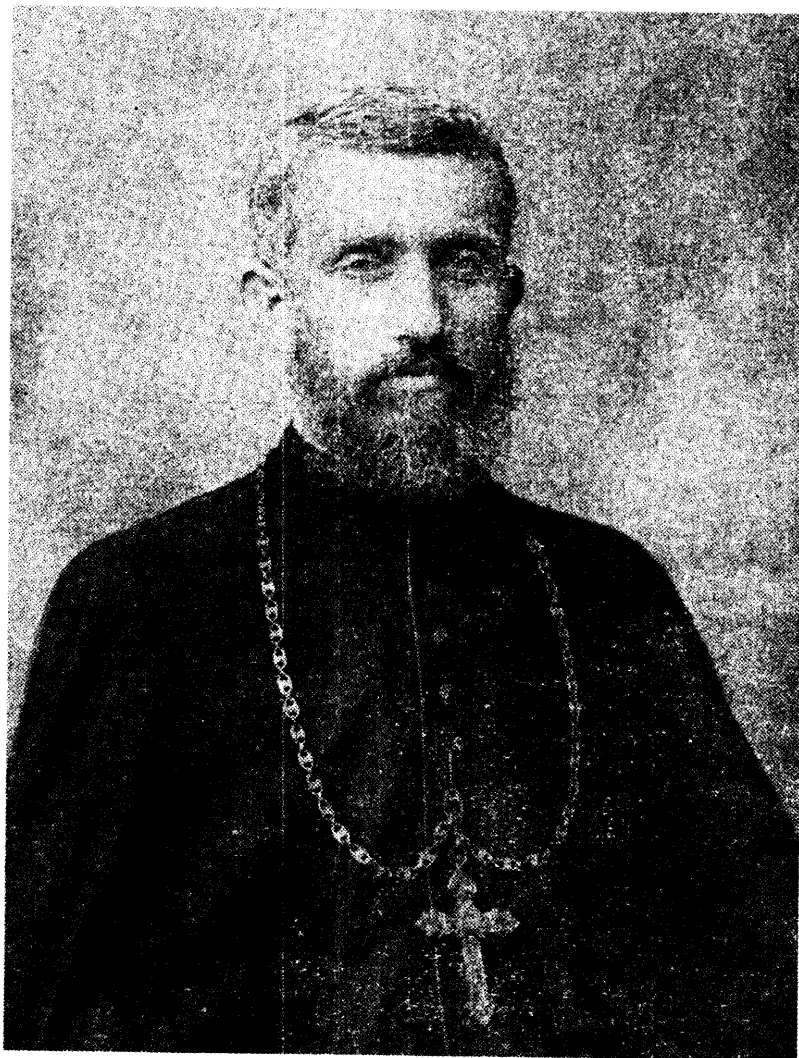
---

۱- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران - سال سوم - شماره ۱۱ پائیز ۱۳۷۸ - ص

مرحوم علی دهقان سرگذشت خود و خانواده‌اش را در آن روزهای هولناک به تفصیل در کتاب «سرزمین زردشت، رضائیه» شرح داده است. علاقه‌مندان برای اطلاع بیشتر می‌توانند به این اثر مراجعه کنند. لازم به یادآوری است که مارشیمون در کهنه شهر کشته شده نه در چهریق.

مرتعش نموده. جلوها و مسیحیان درها را با سنگ و تبر شکسته و داخل خانه‌ها گردیده صدای ناله و شیون زنان و بچگان مخلوط با صدای گلوله مسیحیان بلند گردید و تولید یک اضطراب شدیدی را در افکار عمومی نمود. مردم اطفال خود را به چاهها می اندازند و در سوراخ بخاری‌ها قایم می‌کنند. صدای شکستن درها در تمام کوچه‌ها و محلات شنیده می‌شود. امروز جلوها و مسیحیان هر کس را دیدند هدف گلوله نموده در داخله خانه‌ها کشتارهای غیرقابل وصف داده و کلیه اموال خانه‌ها را تاراج نمودند. به اندازه‌ای قضایای امروزی وحشت‌آور بود هر کس که کشتارهای روز دوم جنگ را دیده بودند فراموش نمودند. مسیحیان امروز بدون این که از کسی مقاومتی بینند به خانه‌ها داخل شده و پشت‌بام‌ها را گرفته، دختران و پسران خردسال و زنان و مردان را در داخله خانه‌ها و پشت‌بام‌ها هدف گلوله نمودند.

چنان ناله و فریاد و اویلای کژناک زنان و اطفال آمیخته با صدای گلوله مسیحیان و صدای خشن جلوها در هوای این شهر طنین انداز گردیده و وحشیّت و درّندگی به حدی رسید که کمیته مسیحیان قبل از خاتمه دوازده ساعت تشکیل گردیده فوراً به وسیله میرزا نام برادر پطرس دستور خارج کردن مسیحیان و جلوها و خاتمه قتل عام صادر و میرزا نام با عده [ ای ] سوار به محلات مسلمانان وارد و متدرّجاً آنها را از محلات خارج [ کرد ]. اقدام میرزا دو ساعت از ظهر گذشته شروع، ولی تا یک ساعت به غروب مانده قتل و غارت در بعضی از محلات ادامه داشته و وقت غروب آفتاب، مسیحیان و جلوها به کلی از محلات مسلمانان خارج شده بودند.

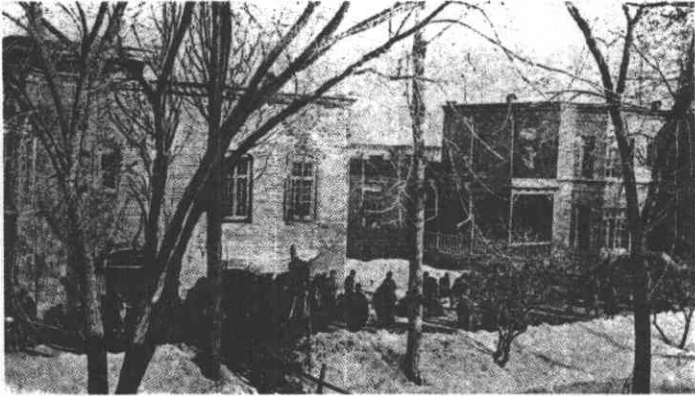


موسیو سونتاک نماینده پاپ در رضائیه

امروز خانه‌ها و کوچه‌ها مملو از جنازه و در کوچه و معبرهای عمومی اثاثیه و مخلفات خانه‌ها به طرز غیرمنظمی افتاده و مسیحیان آن قدر غارت برده‌اند که به این‌ها اعتناء نکرده و به کوچه‌ها انداخته و چون امروز از طرف مسلمانان مقاومتی نبود مسیحیان زنان خود را نیز به غارت آورده بودند. روز چهارشنبه آخر سال هم در این شهر با این وضع رقت‌آور درگذشت.

امروز مخصوصاً عمامه‌داران و ملّایان را دز عوض خون مارشیمون در هر خانه یافته هدف گلوله نموده و عدّه زیادی از سادات و علمای به نام را کشتند. از مشهورترین سادات و علماء که امروز کشته شدند از این قرارند:

آخوند ملاعلیقلی با پسران ۳۵ ساله و ۲۷ ساله میرزا محمود آقا و میرزا عبدالله و زن میرزا محمود را در روی جنازه شوهرش مقتول نموده پسر دیگرش میرزا علی نام، خود را به چاه آب انداخته نجات یافته و پسر دیگرش محسن آخوندزاده در مشهد مشغول تحصیل بود، آقامیرزا صادق، میرزا ابراهیم مجتهد و ثقة الاسلام از محله قره‌آغاج، صدراعلماء و حاج میرعلی اصغر، حاج میربیوک از محله علی شهید، آقا میرجلال مدیر مدرسه جلالیه و ملا علی روضه‌خوان معروف به قوجا نوکر از محله قبرستان، جارچی باشی و بازار باشی و میرزا احمد روضه‌خوان از محله یورت شاه و حاج ملا اسماعیل عیالو که سر او را گوش اندر گوش بریده بودند از محله هزاران و آقامیر نورالله از سادات محله آغداش.



Shedd

رجال ارومیه در راه مقر دکتر شد  
برای تأمین امنیت شهر بعد از نبرد  
۲۲ فوریه ۱۹۱۸



Shedd

از ملایان و سادات غیرمعروف، همچنین از تجّار و اصناف معروف و غیرمعروف و سایر اهالی نیز آن قدر کشته بودند که این مختصر، گنجایش اسامی آنها را ندارد، یک نفر ملا سیف‌الله نام که چندان معروف نبوده و در میدان گاه فروشان خانه داشت همیشه می‌گفت اگر مسیحیان به خانه من داخل شوند باید یک دو نفر از آنها را کشته و بعد کشته شوم. از قضا در همین روز مسیحیان به خانه وی نیز داخل شده همین که با صاحب خانه روبرو شدند قبل از آن که مسیحیان اقدام به قتل ملاّ سیف‌الله بنمایند ملای مزبور طپانچه را کشیده دو نفر را کشته، بعد رفقای دیگر مسیحیان مقتول، او را می‌کشند. این شخص اولین کسی است پس از تسلیم شهر تا آخر بلوا در سر ناموس خود مقاومت نموده، کشت و کشته شد. فردای همان روز امنیت صحیحی دادند که مردم مردگان خود را در خانه‌ها دفن کردند<sup>(۱)</sup>..

رحمت الله خان معتمدالوزاره نیز که شاهد و ناظر این رخدادهای رقت‌انگیز بود می‌نویسد:

«جنازه حاج میراحمد آقا که از سادات جلیل‌القدر ارومی بود از دیروز دفن نشده بود. دو سه نفر تفنگچی ارمنی همراه سردار و پسر آن مرحوم نموده، رفتند جنازه را دفن کردند. وقوعات این وقعه قیاس با وقعه اول نیست و این مرتبه مصیبت وارده و شقاوت و صدمات اهالی چند درجه زیاده‌تر از واقعه پیش بوده است. خانه‌ای نماند که تاراج نشده و کسی نماند که دچار فلاکت و غارت نگردید....»

بعد از آن هم روزی نبوده و شبی نگذشته است که از یک تا ده نفر

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۷۹

کشته نشوند و حالیه در شهر ارومی بالقطع یک صد خانوار نمانده است که غارت نشده باشد و این یک صد خانوار هم بدتر از غارت شده به علت این که کسان و خویشان این ها تماماً غارت شده و آن بیچاره ها به خانه های سالم مانده پناه آورده مخارج این چند ماه با این قحطی لوازم معیشت این عده قلیل را هم تمام کرده و به روز سیاه نشانیده است...

در هشتم شعبان، باز جار کشیدند که هیچ کسی قدم از خانه خود بیرون نگذارد، اهالی بیچاره در خانه هایشان محبوس و گرسنه و نالان ماندند. حقیقتاً فجایع و بدبختی وارده بر این یک مشت مردمان بدبخت و صف و تحریر کردنی نیست. مسلماً از بدو انقلاب حاضره سوای از آن هائی که از بعضی امراض مرده و فی الواقع باعث تولید امراض و همچنین وحشت و اضطراب و اجتماع اهالی در یک جا شده است و علاوه از اشخاصی که مقتول گشته اند هر روز روی هم رفته یک صد نفر و بلکه متجاوز، فقط در داخله شهر آدم از گرسنگی فوت شده است که به طور قطع و یقین مقتول و متوفای این سانحه عظیمه تا این تاریخ بالغ بر پنجاه هزار نفر می شود که می توان عرض کرد ربع اهالی این ولایت قربانی این داهیه عظمی شده و آن هائی هم که نمرده اند یقیناً اکثر از صدمات حاضره جان به در نخواهند برد و بلکه اوضاع و پیشامدها به نحوی است که از اهالی احدی مستخلص نخواهد گردید، مگر این که راهها باز و امن شده و وسیله فرار و مهاجرت از این ولایت خراب فراهم آید که آن هم مشکل به نظر می آید تا خواست خداوند چه باشد.

با این که موافق تقریرات، مصائب وارده اهالی سلماس، بی اندازه دلخراش و اسف انگیز و اشد مصائب است. ولی باز می توان عرض کرد که آن ها خوشبخت بوده اند، زیرا که یک دفعه قتل و غارت شده و دچار



فضایح و فجایع گردیده و راهی داشتند که فرار کرده خودشان را به تبریز برسانند تا اقلأً به آسودگی به حالت خودشان گریه و ناله نمایند. لیکن بدبخت مردم ارومی چهار ماه است گرفتار فزویخت و سانحه فزویعه بوده و هر روز و بلکه هر دقیقه استقبال مرگ نموده و مرگ را معاینه کرده، دچار قتل و غارت و بی عصمتی های متعدد با تکذبی امرار ایام نمایند و مآل حال این اهالی بدبخت معلوم نیست به کجا منتهی خواهد شد<sup>(۱)</sup>.

پس از کشتار دوم در ارومیه، که در اواخر سال ۱۲۹۶ شمسی رخ داد، پطرس که فرماندهی نظامی جلوها را به عهده داشت، برای گرفتن انتقام از اسماعیل آقا سمیتقو عازم چهریق شد.

«پطرس که تا سال های شروع جنگ جهانی اول، کنسول عثمانی در ارومیه بود، پس از جنگ، رنگ عوض کرده به عنوان یک آسوری، آتاشه نظامی کنسولگری روسیه شد.

وی پس از پایان جنگ جهانی اول، به عنوان «ژنرال پطرس» به سفارش لردگوزن مأمور تشکیل رسمی دولت کلدانی - آثوری در غرب آذربایجان شد که این اقدامات به علت مخالفت عثمانی فایده ای نداشت<sup>(۲)</sup>.

رحمت الله توفیق می نویسد: «حالا نوبت تنبیه سمیتقو رسیده که روز دوم قتل عام شهر، قوای کافی از مسیحیان مخصوصاً از جلوها با مهمات کافی از توپ و قورخانه برداشته روانه چهریق محل سکونت اسماعیل آقا سمیتقو گردیدند. سمیتقو با خیال این که محلش کوهستانی

۱- ارومیه در محاربه عالم سوز - ص ۴۹ و ۹۹ و ۱۱۹

۲- توحید ملک زاده دیلمقانی - پیشین

و محکم و این‌ها نمی‌توانند در کوه‌های سنگلاخ و برف که جنگ در آن جاها سخت است کاری از پیش ببرند و به علاوه سمیتقو همچو تصور می‌کرد که مسیحیان تازه کار و به فنون جنگ و سختی آن آشنا نبوده و با اندک زد و خوردی از میدان به در می‌روند. بنابراین به صدد مقاومت بر آمده و در اطراف چهریق سنگریندی اقدام نمود. تا سوازنظام مسیحیان به حوالی چهریق رسیده و پشت سر آن توپخانه که توپچیان آن‌ها از روس‌ها بوده که در موقع مهاجرت روس‌ها به مسیحیان اجیر شده بودند وارد و بدون تأخیر به جنگ شروع گردید.

سمیتقو هم مثل اهالی شهر از این اندازه قدرت دشمن مسبوق نبوده، میدان را تنگ و کار را سخت دیده، پس از پنج و شش ساعت مقاومت در مقابل حملات پی در پی دشمن شکست یافته و مجبور به فرار گردید. حتی چند نفر از عاٹله خود را من جمله مادرش را نیز گذاشته با دادن تلفات سنگین، از چهریق خارج و به طرف خوی فرار اختیار نمود. [مسیحیان] کلیهٔ دارائی چهریق و دهات آن حوالی را غارت نموده و به شهر مراجعت کردند و در مراجعت در سر راه چهریق و ارومی، از دهات مسلمانان که از دستبردهای سابق جزئی رمقی داشتند به کلی محو و بازماندگان آن‌ها را تماماً نابود و طعمه شمشیر نمودند. وقتی که به شهر وارد گردیدند از طرف کمیته، جشنی منعقد و برادرزاده مارشیمون را به جای وی به ریاست جلوها برگزیدند. ولی قتل مارشیمون سکتة عظیمی به تشکیلات مسیحیان وارد آورده و نقشه آن‌ها را به کلی به هم زد. اگر تجاوزات و خودسری‌های سال‌های آینده سمیتقو نمی‌شد، فقط این خدمت وی که در همچو موقعی به دولت ایران ایفاء داشت او را

۸۲ / کشتاری دیگر در ارومیه

بزرگترین خادمان کشور محسوب می‌داشتند<sup>(۱)</sup>».

## داستان دلگداز سلماسی

مسیحیان پس از کشتار ارومیه و متواری کردن اسماعیل آقا سمیتقو، متوجه سلماس شدند. اهالی ابتدا خوب مقاومت می‌کردند، ولی پس از مدتی، چون از جایی کمک نرسید، اردوی پطرس نیز، پس از شکست دادن اسماعیل آقا به سوی سلماس آمد، ناچار وثوق‌الممالک حاکم خوی و سلماس به سوی خوی عقب‌نشینی کرد و عده‌ای از اهالی نیز با وی به خوی فرار کردند. ارامنه و جلوها در روز ۱۳ فروردین ۱۲۹۷ وارد شهر شدند، ولی مردم آنجا را مثل ارومیه کشتار نکردند، تنها به غارت و گرفتن لباس، ساعت و اشیاء قیمتی افرادی که در کوچه‌ها بودند بس کردند. بدین ترتیب سلماس نیز به آسانی به دست مسیحیان افتاد و به قلمروشان اضافه گردید. کسروی می‌نویسد:

«ولی جلوها نه کسی بودند که از آزار باز ایستند و دژ رفتاری نمایند. مردم روز نخست را به خانه کنجیده و از ترس جان بیرون نیامدند، ولی روز دیگر ناگزیر شده برای بسیج زندگانی بیرون آمدند. جلوها هر که را می‌دیدند می‌زدند و پول و ساعت و دیگر چیزهای ارزنده هر چه می‌یافتند از دستشان می‌گرفتند. پس از آن بهانه جسته به خانه‌ها در آمدند و آنچه‌افزار و کاپال گرانبها پیدا می‌کردند می‌بردند. بدین سان دارائی مردم را می‌ربودند و خود آنان را برده و زیر دست گردانیده بودند. رنج مردم نه به اندازه‌ای بود که توان نوشت.

آن گروهی که از شهر بیرون رفته بودند، چون پیاده راه می‌رفتند و بیشترشان زنان و فرزندان می‌بودند، بیچارگان پس از پیمودن یک فرسنگ

یا بیشتر درمانده شدند و آن شب را در بیابان پراکنده و پریشان روی برف‌ها مانده و یک شب تیره و بسیار دلگدازی به سر دادند. بسیاری از ایشان، به ویژه از زنان و بچگان به سرما و گرسنگی تاب نیاورده بدرود زندگی گفتند. از بازماندگان یک دسته از رفتن پشیمان گردیده و به شهر باز گشتند و یک دسته با رنج و گزند بسیار خود را به خوی رسانیدند. مردم خوی از اینان پیشواز کردند و همه را به شهر برده و جا دادند و نان و رخت بخشیدند.

در چنین هنگامی گذشته از گرسنگی که همه جا را فرا گرفته بود بیماری حصبه (تیفوئید و تیفوس) نیز فراوان شده و در تبریز و ارومی و سلماس گروهی نیز از این بیماری بدرود زندگی می‌گفتند. ... این در آغاز کار، شکستی بود و مایه دل‌شکستگی مردم گردید. ولی دموکرات‌ها نومید نشدند و رشته کوشش را از دست نداشتند و حریری و نوبری و سرتیب‌زاده خود به رزمگاه رفتند و با دستور دولت امیرارشاد (سام خان) با چهار صد تن سواره قره‌داغ به آلماسرای آمد و این جا را سنگر گرفت. از آن سوی سپاه خوی انبوه‌تر گردیده و از آنجا به جنگ و کوشش برخاستند<sup>(۱)</sup>.

پس از تصرف سلماس، پطرس عده‌ای از مسیحیان را در شهر گذاشته و بقیه اردوی ارمنی و آسوری را با خود به پکاچیک و قلعه‌سر از روستاهای اطراف سلماس برد و خود را برای جنگ‌های بعدی که در پیش داشت آماده کرد، چرا که خبرهایی از نقل و انتقالات قوای عثمانی به این منطقه بوده است. در نتیجه مسلمانان فرصت یافته و در شب ۲۹

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۸۵

فروردین ۱۲۹۷ شمسی حمله کرده و بدون درگیری وارد سلماس شدند. جلوهای مستقر در شهر دستگیر و سپس به قتل رسیدند و بدین سان سلماس به تصرف مسلمانان درآمد.

توحید ملک زاده دیلمقانی درباره حوادث بعدی این دیار می نویسد: «تصرف سلماس (دیلمقان) بدین ترتیب انجام شد: اولاً پانصد سوار و پیاده، غفلتاً شب وارد شهر شده، چند نفر از جلوها را کشتند و شهر از آن ها خالی شد. سپاه و اهالی در بروج به حفظ شهر مشغول گشتند. تاده روز از طرف خوی و تبریز به تعداد دو هزار نفر کمک به سلماس رسید. از آن طرف نیز جلوها به قوه خودشان افزوده، هر روز به طرف شهر هجوم می آوردند. دروازه ها مسدود و شهر از اهالی دهات مملو و خانه ها از اسیران و بیچارگان پر بود. گوش ها از صدای توپ و تفنگ در زحمت بود. همایون با سپاه خود در لکستان و سالار همایون و حاج موسی خان در شهر. اردوی خوی نیز در مغانجوق بود. در این ایام، اردوی پطرس از ارومیه وارد سلماس شده، نیروهای جلوها زیاد گشته و جنگ شدیدی رخ داد که بیش از دو روز طول کشید.

بالاخره اردوی اسعد همایون شکست خورده و یک عزّاده توپ بزرگ به تصرف جلوها درآمد. جلوها از هر طرف راه امداد را بسته، رو به سوی شهر نهادند. با توپ بزرگ که تصرف کرده بودند به شهر شلیک می کردند و در هر دفعه عمارتی را خراب می نمودند. مدرسه سعدیه سلماس نیز در این تهاجمات نابود شد.

آن روز ۱۲ رجب (سوم اردیبهشت ۱۲۹۷) بود که ساعت به ساعت سپاه جلو جرأت و جسارت بیشتری پیدا کرده و اهالی شهر را خوف و ترس بیشتر شده، اهالی تصمیم به گریختن از شهر گرفتند، ولی چون

اطراف شهر و دهات مملو از سپاه جلوها بود، راه گریز نیافته و منتظر تاریکی شب بودند، ناچار در بروج مشغول دفاع بوده در محافظت شهر می‌کوشیدند. طرف عصر کار محاربه به کلی سخت شده، اهالی شهر در پشت دروازه صدقیان جمع شده منتظر تاریکی شب بودند. چندین هزار اطفال و زنان در نزدیکی این دروازه جمع و نالان و گریان بودند و پی در پی گلوله‌های توپ به شهر می‌بارید. به قدر صد نفر از زنان در آن اجتماع اولاد خود را گم کردند. هرکسی وانفساگویان مدهوش و حیران راه فرار و نجات خود را می‌جست. نیم ساعت از غروب گذشته بود که جلوها با قهر و غلبه از دروازه اهرنجان داخل شهر شده، اهالی را مقتول و خانه‌ها را می‌سوزانیدند.

قشون مدافع سلماس هم که جنگ‌کنان از دروازه پیه‌جوک عقب می‌نشستند. بعضی هم از بروج، خود را به زیر انداخته و می‌گریختند. سپاه جلوها از هر طرف فراریان را تیرباران می‌کردند. اطراف شهر از جناره‌ها مملو بود. خندق‌ها از نعش‌ها پرگردید. بسیاری از زنان، کودکان شیرخواره خود را به جوی انداخته و می‌گریختند.

اختصاراً در آن شب تاریک، از شهر دیلمقان و از صحرا و بیابان، فریاد طفلان و نسوان به نه‌گنبد آسمان می‌رسید. بعد از فرار فراریان، دو سوّم اهالی از عاجزان و پیرمردان در شهر ماندند و درهای خانه‌های خود را بسته و منتظر مرگ نشستند. جلوها هم یک شبانه روز به کشتار اهالی شهر مشغول بودند و در هر خانه بسته را شکسته، صد نفر را در یکجا به خاک هلاک می‌انداختند. اولاد را پیش چشم مادر و برادر را روی روی چشم خواهر می‌کشتند، بعضی را هم پس از کشتن، اعضایش را می‌بریدند و بعضی را هم در آتش می‌سوزاندند.

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۸۷

جمع کثیری از اهالی سلماس به خیال این که حرمت مسجد را جلوها حفظ می‌کنند، به مسجد پناه برده، جلوها به محض تصرف دیلمقان تمام پناهندگان مسجد را دم مسلسل داده، مسجد را مانند رود سیحون با خونشان به موج آوردند.

روز سوم (۵ اردیبهشت) چهل هزار اسیر مسلمان را از هر جا جمع نموده از میان بازار گذرانیده، به قریه هفتوان و قلعه سر برده و عریان در آن جا جای دادند و بعد از یک هفته، آنان را به بلاد غربت روانه کردند که اکثر آنها از گرسنگی در راهها مرده و کسانی که به خوی و گوئی می‌رسیدند از شدت درد و رنج و گرسنگی هلاک می‌شدند. راههای سلماس از مردگان پر بود و در راههای خوی و تبریز به سلماس در هر فرسخ صد تن مرده افتاده بود. از آن سو نیز اسماعیل آقا سمیتقو با اکراد در سر راه خوی هر که را می‌یافتند برهنه گردانیده و بعضاً می‌کشتند.

بدین ترتیب، مسیحیان به سراسر ارومیه و سلماس دست یافته و چنان که خواستشان بود سرزمینی برای خود پیدا کردند<sup>(۱)</sup>.

«تاریخ قتل و غارت شهر دیلمان را در سلماس، از طرف آسوری‌ها و جلوها یکی از فضلالی سلماس این بیت را گفته است:

سیزدهم از رجب یوم الحساب (از جلوها شد همه دیلمان خراب)<sup>(۲)</sup>  
توحید ملک‌زاده دیلمقانی دربارہ ورود عثمانی‌ها به سلماس و آزادسازی این شهر می‌نویسد:

«اواخر اردیبهشت ۱۲۹۷ از طرف قطور خبر رسید که سپاهیان

---

۱- توحید ملک‌زاده دیلمقانی - سلماس در سیر تاریخ و فرهنگ آذربایجان - ص ۱۹۴

۲- حاج حسین نخجوانی - موادالتواریخ - ص ۴۶۱



عثمانی جهت آزادسازی مناطق اشغال شده سلماس و ارومیه نزدیک می‌شوند. به تدریج قشون عثمانی وارد خوی شده با همکاری اهالی خوی مشغول سامان‌دهی به اوضاع و خیم پناهندگان سلماسی شدند. گفتنی است از خیل چهل هزار نفر پناهنده سلماسی به خوی، تنها ده هزار نفر زنده مانده بودند.

از دیگر سو چون خبر رسیدن قوای عثمانی به جلوها رسید، به تدریج از کردارهای ناپسند خود پشیمان شده و چون آخر و عاقبت اعمال ننگین خود را می‌دانستند، خود را آماده فرار می‌کردند. با وجود آن همه جنایات، ترک سلماس چندان هم آسان نبود. خصوصاً برای مسیحیان سلماسی که پاره‌ای در آنجا صاحب ملک و باع و خانه و دوست و آشنا بودند. پس چگونه می‌توانستند از دارائی خود جدا شده، بعلاوه زن فرزند و اثاث خانه را چگونه ببرند و باقی مانده را کجا بسپارند و بدتر از همه کجا بروند.

این بدبختان که گول میسیون‌های مسیحی به ظاهر دوست و در باطن دشمن را خورده بودند و به مملکت و همشهریان خود خیانت کرده بودند، جز آینده‌ای تاریک و مبهم چیزی در پیش رو نداشتند.

مردم سلماس هم که خبر رسیدن عثمانیان را می‌شنیدند، آنان را منجی خود دانسته و نمی‌دانستند شادی کنند یا سوگواری. زیرا از یک طرف می‌دیدند چیزی که هرگز باور نمی‌کردند، انجام می‌شود و مسیحیان آهنگ سفر دارند و از طرف دیگر از کشت و کشتارهای مذبح‌خانه جلوها و آرامنه خوفناک بودند.

به هر حال عسکرهای عثمانی که از لشکر ششم بودند، علیرغم مشکلات داخلی و جنگ‌های استقلال ترکیه، تصمیم به آزادسازی

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۸۹

سلماس و ارومیه گرفته و در ۲۶ خرداد، عثمانی‌ها به اطراف سلماس رسیده و پس از دو روز جنگ در ۲۸ خرداد به سلماس رسیدند، در حالی که از مسیحیان ساکن خبری نبود. قشون عثمانی پس از تصرف سلماس، در چمن‌خان تختی سلماس اردو زدند.

مردم سلماس به پیشواز عثمانیان آمده و در برابر آن‌ها گاو و گوسفند قربانی کردند و مصائب چندین ماهه خود را برای آنان تعریف کرده و از آنان تشکر کرده و تا امروز هم بازماندگان آن حادثه در سلماس، از عثمانیان به گرمی و احترام یاد می‌کنند. تا چندی پیش، مردم سلماس، گرفتگی هلال ماه را سمبل شکست و نابودی مسلمان عثمانی می‌انگاشتند و برای دفع این بلا بر ظروف مسین می‌کوبیدند تا به زعم خود جبران محبت‌های عثمانیان را ولو ناچیز هم باشد، کرده باشند.

پس از ورود عثمانی‌ها و گریختن مسیحیان به سبب کشتار اهالی شهر، مردم در شهر بسیار کم و بسیاری از خانه‌های روستاها خالی از سکنه بود. بنابراین عثمانیان ناگزیر بودند کسانی را به زور به روستاها فرستاده تا محصولات گندم و جو و حتی میوجات منطقه را برداشت کرده و به شهر بیاورند<sup>(۱)</sup>».

## حمله آندرانیک به خوی

پس از نسل‌کشی مردم مسلمان ایروان توسط داشناک‌ها در ژانویه ۱۹۱۸ و تشکیل جمهوری ارمنستان در ۲۸ مه ۱۹۱۸ / هفتم خرداد ۱۲۹۷ شمسی بر روی پیکره‌های به خون خفته شهدای ایروان، داشناک‌ها لازم می‌بینند برای ایجاد ارمنستان بزرگ، محور وان، ایروان و نخجوان را به همدیگر وصل کرده و نیروهای خود را به هم ارتباط دهند. بنابراین تصمیم می‌گیرند که به هر قیمتی شده، خوی را تصرف کنند. مهدی آقاسی در این زمینه می‌نویسد:

«نیمه اول خرداد ماه ارامنه و آسوری‌ها ارومیه و دامنه شمالی گردنه قوشچی تا سلماس را در تصرف داشتند، ولی با آمدن سپاهیان عثمانی به حدود سلماس، آنان مجبور شدند که این شهر و اطراف و دهات جنوبی و دیلمقان و کهنه‌شهر را تخلیه کنند. اما در جبهه قفقاز، ارامنه بر مسلمانان غلبه کرده می‌توانستند نیروی موجود آنجا را بر جبهه جنگ ایران انتقال دهند. در وان نیز دسته‌های کوچکی از ایشان به صورت پارتیزان مزاحم سپاهیان عثمانی می‌شدند.

سپاهیان عثمانی پس از آنکه به خاک ایران آمدند سلماس و آبادی‌های پیرامون این شهر را اشغال کردند، اما خوی در تصرف اهالی خود این شهر و به وسیله یک انجمن مشورتی که از رجال سرشناس شهر ترکیب یافته بود اداره می‌شد. فرمانداری خوی در این زمان حسنعلی خان میرپنجه آقاسی بود و عثمانی‌ها نیز در حدود هفتصد عسکر به فرماندهی عبدالرحمن بیگ و زهدی بیگ در خوی نگاه داشته

بودند که در مواقع بحرانی و ضروری به مردم خوی کمک کنند. عمده قوای عثمانی هم به فرماندهی علی احسان پاشا سلماس را مرکز خود قرار داده بود و عده‌ای از مردان مسلح و جنگ‌دیده خوی و اکراد نیز در اردوی این سردار بودند و سپاه عثمانی را معاونت می‌کردند.

چون از طرف ارومیه حمله به نیروی عثمانیان مشکل به نظر می‌رسید، بنابراین مسیحیان برای این که قوای عثمانی را از پشت سر مورد حمله قرار دهند و محوروان، ایروان و نخجوان را به همدیگر وصل نمایند و قوای خود را به هم ارتباط دهند تصمیم گرفتند که به هر قیمتی شده خوی و سلماس را متصرف شوند. شهر خوی دارای برج و باروی محکمی بود، اگر آرامنه بر آن دست می‌یافتند، از یک طرف در پشت سر نیروی عثمانی قرار می‌گرفتند و لشکریان ترک از جنوب و شمال یعنی از جانب دو شهر ارومی و خوی در خطّ آتش آرامنه و آسوری‌ها واقع و برای دفاع از خود به مشکلات فراوانی دچار می‌شدند و چه بسا بر آن توانائی نداشتند و از طرف دیگر در صورت حمله متقابل به خوی بنابه علل سابق‌الذکر برای آرامنه دفاع از خوی آسان بود و سپاه عثمانی نمی‌توانست به آسانی بر آن دست یابد. بدین جهت تصرف خوی برای مسیحیان از هر لحاظ لازم بود.



مرحوم حجة الاسلام شيخ فضل الله

نقشه جنگی ارامنه بدین نحو طرح شده بود که سپاهیان ارامنه و آسوری پس از جنگ و گریز و زد و خورد مختصری به سوی ارومی عقب‌نشینی کند تا علی احسان پاشا و سپاهیان عثمانی در نتیجه تعقیب ایشان، از شهر خوی دورتر باشند. همچنین عده‌ای از سربازان آنان در کشتی نشسته در بندر شرفخانه پیاده شوند تا هم مهمات و آذوقه موجود آنجا را تصرف و هم قوای تبریز را متوجه شرفخانه کنند که در موقع مقتضی نتوانند به خوی کمک نمایند. برای تصرف خوی نیز ارمنیان مجهز قفقاز نامزد شده بودند که به فرماندهی آندرانیک ارمنی در موقع معین به خوی بتازند و این شهر را تسخیر کنند، مخصوصاً همزمان بودن عملیات جنگی فوق، صحت این نظریه را تأیید می‌کند.

اما اهالی خوی دشمن خود را فقط ارامنه و آسوریان ارومی و سلماس فرض می‌کردند و گمان نمی‌رفت که از جانب قفقاز نیز مورد تهدید قرار بگیرند و چون بین ارامنه ارومی و خوی سپاهیان عثمانی موضع گرفته بودند تا اندازه‌ای آسوده خاطر بودند و خود را در امان تصور می‌کردند. ولی همین که آندرانیک از قفقاز شروع به حمله و تهاجم ناگهانی نمود غافلگیر اما به سرعت دست به کار شدند و خود را برای دفاع آماده نمودند<sup>(۱)</sup>».

آندرانیک زوریان از ارمنی‌های آن سوی ارس بود که در طول جنگ جهانی اول، یک واحد داوطلب از ارمنی‌ها تشکیل داده و در کنار روس‌ها با عثمانی‌ها جنگیده بود و اینک برای ایجاد ارمنستان بزرگ می‌کوشید. در اجرای این مأموریت، وی با یک نیروی مجهز و آزموده از ارامنه که

تعداد آنان را رحمت‌الله توفیق ۱۲ هزار نفر، مهدسی آقاسی هشت هزار نفر، دکتر محمدامین ریاحی پنج هزار نفر و احمد کسروی در تاریخ هیجده ساله آذربایجان، سه هزار نفر نوشته است، به عزم تسخیر خوی، از آن سوی ارس عازم این شهر می‌شود تا پایگاهی بر ضد عثمانی‌ها در پشت سر ارتش آن‌ها ایجاد کند. روز اول تیرماه ۱۲۹۷ شمسی / ۱۳ رمضان ۱۳۳۶ هـ ق خبر عبور وی از رود ارس، تلگرافی به شهرداری عثمانی در خوی می‌رسد. خبر لشکرکشی آندرانیک به خوی را ابتدا مردم این شهر باور نکردند، ولی پس از رسیدن مهاجمان: «وحشت مرگ در شهر موج می‌زد. ساکنان روستاهای اطراف به شهر پناه آورده بودند. خانه‌ها و مسجدها و کوچه‌ها لبریز بود. کسانی هم که وسیله داشتند به نواحی کوهستانی غرب شهر تا زورآباد گریخته بودند.

یک نیروی ۵۰۰ نفری مرکب از عسکرهاى عثمانی و سواران ایرانی برای دفاع همان شب به ائواوغلو عزیمت کردند. در شهر هنگامه محشر بود. در ظلمت شب عسکرهاى عثمانی در به در دنبال ارمنی‌ها در جستجو بودند. آن‌ها را هر جا می‌یافتند، از خانه‌ها بیرون می‌کشیدند و می‌بردند و در خارج شهر می‌کشتند.

سربازان عثمانی و سواران خوی در گردنه ارسی به نیروی آندرانیک رسیدند و جنگ در گرفت. مهاجمان از حیث نفرات و تجهیزات، برتری قطعی داشتند، برتری ده به یک. از چهار طرف عسکرها را در میان گرفتند، آن‌ها تا آخرین فشنگ جنگیدند و تلفات زیادی دادند، معدودی موفق به فرار شدند و سه توپ بر جای گذاشتند و تعدادی از زخمیان را به شهر رسانیدند.

مهاجمان شب را در حوالی سعیدآباد ماندند. شهیندر و فرمانده

قرارگاه عثمانی در خوی، شبانه به وان فرار کردند. آن شب در شهر خواب به چشم کسی نرفت، همه دل به مرگ نهاده بودند.

مردان شهر برای مشورت و تصمیم‌گیری در مسجد قاری جمع شدند و گفتگوهای تند و پرشوری رد و بدل شد. عده‌ای عقیده داشتند که این یک جنگ محلی نیست، جنگ جهانی است. جنگ میان انگلیس و عثمانی است. دولت ایران هم اعلام بیطرفی کرده، پس این‌ها که می‌آیند با ما کاری ندارند. قوی هم هستند و ما در برابر آن‌ها تاب مقاومت نداریم. اگر ایستادگی کنیم قتل عام می‌شویم و بی‌خود زن و بچه را به کشتن می‌دهیم. مصلحت در این است که مدارا کنیم، عده‌ای به استقبال بروند و با مهربانی واردشان کنند.

عده دیگر گفتند: ما با جنگ جهانی چه کار داریم؟ نیروی مسلحی به زور وارد خانه ما می‌شود. در ارومی دیدیم که با مردم صلحجوی بی‌سلاح چه کردند. حالا اگر هم با هزار محبت پیشواشان کنیم و گوسفند زیر پایشان قربانی کنیم، باز هم به زن و بچه ما رحم نخواهند کرد. فکر صلح و تسلیم و مدارا خریدار نداشت. حوادث ارومی و سلماس جایی برای خوش بینی باقی نگذاشته بود. دل‌ها از خشم و نفرت لبریز بود. از مدت‌ها پیش هم شایعاتی در شهر پیچیده بود که ارمنی‌ها در ارزنجان و طرابوزان از گوشت مسلمانان قورمه و قیمه پخته‌اند و به خودشان خورانیده‌اند و با زن‌ها چنین و چنان کرده‌اند.

سپیده‌دم روز دوشنبه سوم تیرماه ۱۲۹۷ صف‌های مهاجمان در کنار شهر پدیدار شد. آن‌ها به حالت خزیده از میان گندمزارهای اطراف، خود را به پشت دیوارهای شهر می‌رسانیدند و تا ظهر نیمی از شهر را محاصره کردند.



مردان شهر، از هر طبقه تفنگ به دست بر فراز برج و باروها آماده دفاع بودند. مردم از هر طبقه و با هر پیشه و اندیشه، از مجاهد و مستبد، روحانی و دیوانی، مالک و رعیت، بازرگان و پیشه‌ور، فقیر و غنی در کنار هم آماده جنگ بودند. با طنین نخستین گلوله‌ها و افتادن نخستین تیرخورندگان، ترس و وحشت از میان رفت. زنان و کودکان مدام آب و شربت و غذا به مدافعان برج و باروها می‌رسانیدند.

از کسانی که آن روز در دفاع از شهر می‌کوشیدند این نام‌ها در خاطرهاست: شیخ فضل‌الله حجت‌الاسلام، آقا ابراهیم، حسنعلی خان میر پنجه، حاج محمدرضا پارسا، حاج خلیل ماکوئی (فتحی)، میرزا محمودخان امین دیوان و جهانگیر میرزا شاهزاده بدل‌آباد و چند تن دیگر. روان همه‌شان قرین شادی و آرامش باد.

در لحظه‌هایی که امید از همه جا بریده شده بود، نزدیک به نیمروز سالار حسن خان اواجقی با ۵۰ سوار از دروازه چورس وارد شد. آن‌ها یکسر به برج‌ها رفتند و مشغول جنگ شدند<sup>(۱)</sup>.

پایداری مردانه مردم خوی در برابر افراد ژنرال آندرانیک، یکی از صفحات درخشان و افتخارآمیز تاریخ معاصر آذربایجان می‌باشد، به طوری که این مقاومت غیرتمندانه، نه تنها هزاران تن از مردم این شهر را از کشتار دسته جمعی به دست افراد آندرانیک نجات داد، بلکه مسیر تاریخ این دیار را عوض نمود. اگر در آن روزهای سرنوشت ساز، اهالی غیور خوی سستی به خرج می‌دادند، امروز معلوم نبود که این خطه چه سرنوشتی داشت. مرحوم علی دهقان که خود در آن روزها در زادگاهش

ارومیه، ناظر این رخداد‌های تاریخی بود، در این زمینه می‌نویسد:

«روز دوم یا سوم تیرماه سپاه عثمانی که تا چهار فرسخی ارومی رسیده بود با شنیدن خبر آمدن آندرانیک و محاصره شهر خوی عقب‌نشینی کرد تا آن غائله را خاتمه دهد. مسیحیان ارومی که در این روزها غیر از فرار به چیز دیگری فکر نمی‌کردند با شنیدن این خبر شادمانی‌ها نمودند و امیدوار گردیدند و مسلمانان افسرده‌تر شدند.

آندرانیک پس از رسیدن به خوی، آنجا را محاصره نموده بود، ولی مردم خوی برخلاف اهالی ارومی سخت مدافعه کرده، حملات و هجوم آرامنه را جواب دادند و چند روز آنان را در بیرون شهر معطل گذاشتند تا سپاه عثمانی از سمت سلماس رسیده آن‌ها را به توپ می‌بندد و عده زیادی از آنان را می‌کشند و بقیه فرار می‌کنند و شهر خوی از دست آن‌ها خلاص می‌شود.

غیرت و مردانگی و مقاومت اهالی خوی در این روزها بسیار ستودنی است و همگی تصمیم می‌گیرند در میدان جنگ و دفاع کشته شوند و نگذارند دشمن به شهر وارد گردد<sup>(۱)</sup>.

در آن مقاومت چند روزه مردم خوی در برابر مهاجمان ددمنش، صحنه‌های حماسی غرورانگیزی وجود دارد که یادآوری آن‌ها، تحسین هر شنونده‌ای را برمی‌انگیزد.

نخست باید از روحانیون مبارز خوی و از اقدامات بموقع آنان در تهییج مردم، به ویژه جوانان این شهر یاد کنیم.

«در این زمان، دو نفر از علمای خوی، حجت‌الاسلام و آقا ابراهیم

مجتهد، دست به کاری زدند که عروق حمیت و غیرت را در جوانان خوی تحریک نموده و روح سلحشوری را در آن‌ها بیدار کردند. بدین معنی، اول حجت‌الاسلام به اهالی خطاب نموده چنین گفت: ایهاالناس هرکس امروز روزه‌دار باشد گناه کرده و روزه گرفتن در همچو روزی حرام است. افطار نموده و با دشمنان بجنگید. اول خودشان افطار کرده، سپس این غیرتمندان پابرهنه ریسمان‌های توپ را به گردن خود انداخته، مثل اسب توپخانه توپ را به طرف سنگر می‌کشیدند. همین اقدامات این دو نفر عالم شوری در افکار جوانان و سنگرنشینان تولید نموده و دیگران نیز همه از جان گذشته به طرف سنگرها رهسپار گردیده از قضا با همان توپ، توپ آرامنه را منهدم ساخته و صدای او را که موجب وحشت شده بود قطع کردند<sup>(۱)</sup>.

«یک توپ دهن پر از یادگارهای عصر فتحعلی شاه را که به درد اعلام وقت در ماه رمضان می‌خورد، بالای بارو کشیده بودند. گلوله هم برای توپ نداشتند. یکی از توپچیان قدیم به نام مشهدی تقی اهل تازه کند شجاع‌الدوله این توپ را شلیک می‌کرد. او به جای گلوله، زنجیر در داخل لوله توپ می‌نهاد و آتش می‌کرد. معروف است که با این توپ، یکی از توپ‌های مهاجمان را که از تازه کند شلیک می‌شد و خرابی‌ها و تلفات فراوانی به بار می‌آورد خاموش کرد<sup>(۲)</sup>».

بنابه نوشته کسروی: «فردا هنگام در آمدن آفتاب بود که ناگهان دسته‌های ارمنی پدیدار شدند و تا سیصد متری شهر نزدیک آمده و

۱- رحمت الله توفیق - تاریخچه ارومیه - ص ۵۳

۲- دکتر محمد امین ریاحی - تاریخ خوی - ص ۵۰۸ و ۵۱۰

توپ‌ها و مترالیوزهای فراوان خود را به کار گذاردند و به جنگ و شلیک برخاستند. از این سوی تفنگچیان به جلوگیری پرداختند و با آن که بیشتر جنگ ندیده بودند غیرتمندانه به کوشش برخاستند. ارمنیان می‌کوشیدند از هر سوگرد شهر را گیرند و این بود دمام به درازی رده خود می‌افزودند و تا هنگام نیمروز یک نیم بیشتر از گرد شهر را گرفتند.

خوئیان با همه بدی‌افزار و نداشتن توپ و مترالیوز می‌جنگیدند. آن چند تن زخمیان عثمانی نیز به یاری پرداخته و هر یکی به سنگر دیگری درآمده و می‌کوشیدند. زنان هم به مردان آمیخته و یاری دریغ نمی‌گفتند و برای جنگیان آب و شربت و خوردنی می‌آوردند و این به دلیری آنان می‌افزود، نیز چند تن سواره از آواجیق به یاری آمدند و این نیز مایه پشتگر می‌گردید.

در این میان دو تن از مردم عامی هنرنمایی شگفتی کردند: یکی خلیل نام که از مجاهدان آغاز مشروطه بوده این مرد یک جانفشانی مردانه‌ای نمود، چگونگی آن که در گرما گرم جنگ سه تن از ارمنیان که رخت عسکر عثمانی در تن می‌داشتند و به زبان ترکی عثمانی سخن می‌گفتند در جلو دروازه سلماس پیدا شده و چنین وانمودند که فرستادگان سپاه عثمانی می‌باشند و آنان از پشت سر می‌رسند و درخواست باز کردن دروازه را کردند. مردم چون آمدن عثمانیان را می‌بوسیدند باور کردند و بسیار شاد شدند و چنین خواستند در را باز کنند، ولی دوراندیشانی نگذاردند و این خلیل داوطلب شد که باریسمان از دیوار پائین رود و آنان را از نزدیک ببیند و بشناسد و به چنین کار بیمناکی تن در داد و چون پائین رفت و به آنان رسید و شناخت، چون بمب‌هایی آماده در دست آنان دید دو تن را بغل کرد و به خوئیان بانگ

زد: «دشمنند این‌ها را بزنید این‌ها را بزنید، مرا هم بزنید.» به این بانگ او از بالا شلیک کردند و آن سه تن را زدند و شگفت بود که به خود خلیل گلوله نخورد، ولی در آن کشاکش به ته خندق در غلطید که از آنجا با ریسمان بالایش کشیدند.

این نمونه است که در چنین پیش‌آمدهائی اگر سرانی بایستند و مردم را به کار باز دارند چه هنرنمائی‌هائی از آنان پدید آید.

در ارومی نیز اگر کسانی به جای رفتن به در خانه مارشیمون و دکتر شت جلو مردم افتادندی و آنان را به جنگ و مردانگی واداشتندی این گونه هنرنمائی‌های فراوان دیده شدی و آن همه خواری و بیچارگی رو ندادی<sup>(۱)</sup>.

از جمله موارد قابل ذکر، شرکت زنان خوی در این دفاع مقدس بود که در پشت جبهه گُرد آفریدند و با پشتیبانی از مدافعان شهر، روحیه آنان را برای مقاومت تقویت کردند، ولی یکی از آنان به نام زری خانم، با یک حرکت تاریخی، شهر خوی را از سقوط حتمی نجات داد و صحنه‌ای ماندگار آفرید. مهدی آقاسی در این زمینه می‌نویسد:

«ارامنه چون دیدند که سمت شرقی محکم و نفوذ کردن از این راه سخت، بلکه محال است، حلقه محاصره را تنگ‌تر کرده، حوالی ظهر از سمت جنوبی شهر ظاهر شدند و چون این قسمت از شهر، محافظ کمتر داشت غلبه کردند تا آنجا که مدافعین برج مجبور شدند عقب‌نشینی کنند. در این بین زنی به نام زری<sup>(۲)</sup> خانم که مشغول حمل آذوقه و مهمات

---

۱- تاریخ هجده ساله آذربایجان - ص ۷۵۳

۲- زری خانم اصلا از اهالی ارومی و اول بار با مرحوم علی آقای درویش آقاسی و بعد از

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۰۱

به برج بود سر راهشان را گرفت و روسری خود را به سر ایشان انداخت<sup>(۱)</sup> و با سخنان هیجان‌انگیز خود آنان را بار دیگر تشجیع کرد و با یادآوری وضع دو شهر ارومی و سلماس و ظلم و جور و تجاوز ارامنه در آن دیار بار دیگر قدرت پایداری و مقاومت آنان را افزود. خلاصه به هر وضعی بود از عقب‌نشینی و فرار ایشان جلوگیری کرد و وادارشان نمود که به برج برگردند و پایداری نمایند. اینان وقتی دوباره به برج برگشتند که ارامنه در حال صعود به آن بودند. مدافعین شهر، حمله مردانه‌ای کردند و عده‌ای از ارامنه را با چوب و چماق و تیر تفنگ کشتند و بقیه نیز مجبور به فرار گشتند<sup>(۲)</sup>.

«عسکرهای زخمی عثمانی که در شهر مانده بودند به مسئولان دفاع شهر پیغام دادند که: ما می‌دانیم اگر ارمنی‌ها شهر را بگیرند، ما را قطعه قطعه خواهند کرد و چون تفنگ داریم پس ما را هم به برج‌ها ببرید تا بجنگیم. یکی را بالای برج دروازه خیابان (جاده سلماس) بردند و به خواست او یک لنگه کاه زیرش ریختند او دراز کشید و مشغول تیراندازی شد.

بعد از ظهر کسی با دوربین، طرف جنوب را تماشا می‌کرد. حلقه‌های دود سرخ را پشت کوه غضنفر دید و به سرباز ترک خبر داد. سرباز گفت: آن شعله توپ‌های اردوی اسلام است. دارند می‌رسند، خدا را شکر، نجات یافتیم.

---

فوت او با آقا میرزا باقر حسنی ازدواج کرده بود.

۱- این عمل در زمان قدیم علامت اعتراض به مردانگی یک مرد بوده است.

۲- مهدی افاسی - تاریخ خوی - ص ۴۱۸

اندکی بعد، صدای توپ‌ها از آن سوی به گوش رسید. جنگ شدیدی درگرفت. آندرانیک پیش‌بینی کرده بود که ممکن است سپاه علی احسان پاشا از سلماس برای دفع حمله او به خوی بیاید. این است که به محض رسیدن به منطقه، قسمتی از نیروهای خود را در ارتفاعات دوکوه غضنفر و قلابی، که در دو سوی جاده سلماس قرار دارند، مستقر کرده بود.

توپخانه عثمانی‌ها، نیروی ارمنی را زیر آتش شدید گرفت و به اندک مدتی مقاومت آن‌ها را در هم شکست و آن‌ها را وادار به فرار کرد. مدافعان شهر از بالای برج‌ها با هیجان و انتظار پیشروی ترک‌ها را تماشا می‌کردند. کوههای قلابی و غضنفر به دست ارتش عثمانی افتاد. ارمنی‌ها عقب نشستند و نبرد در پشت دیوارهای شهر درگرفت. یک ساعت به غروب مانده، سپاه عثمانی به تازه کند رسید، و شلیک توپ‌ها به سوی سعیدآباد ادامه یافت.

سپاهیان عثمانی، آن شب را در خارج از شهر ماندند و فردای آن تا جلفا به تعقیب ارامنه پرداختند. ارامنه پس از گذشتن از ارس، پل جلفا را آتش زدند<sup>(۱)</sup>.

«این شکست، امید ارامنه را درباره تشکیل ارمنستان بزرگ از بین برد و بقیة السیف سپاهیان ایشان پس از تحمل مشقات زیاد، خود را به ایروان رسانیدند و غایله بدان بزرگی که استقلال و تمامیت اراضی ایران در گرو آن بود به همت و کوشش و مردانگی و دلاوری مردم خوی دفع گردید. روز بعد زهدی بیگ نماینده عثمانی به خوی آمد و رجال و مردم

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۰۳

خوی را به عمارت شهبندری که اقامتگاه مأموران ترک بود دعوت کرد و ضمن یک سخنرانی آتشین، مردانگی و دلاوری و به طور کلی خدمات مردم خوی را به مسلمانان و عالم اسلام ستود.

طبق نوشته شهدی محمدرضا محرری، تلفات خوئی‌ها در این جنگ، جمعاً ۱۵ نفر بود. مرحوم آقا میر حبیب یکی از فرزندان مجاهد مشهور آقا میراسدالله و حاجی مرتضی عطار نیز از شهیدان همین روز بودند.

علی احسان یا شا سردار مشهور عثمانی پس از شکست کامل آرامنه، باز عمده قوای خود را به سوی ارومی سوق داد و در اندک مدتی آرامنه و آسوری‌ها را مغلوب نمود و مردم مسلمان ارومی را نیز از شر ایشان نجات داد<sup>(۱)</sup>.

از نکات جالب توجه آن که: «آندرانیک در راه بازگشت در طرف نخجوان، دو قریه معتبر را با زن و بچه قتل عام نمود<sup>(۲)</sup>».

---

۱- مهدی آقاسی - تاریخ خوی - ص ۴۲۲

۲- کاوه بیات - توفان بر فراز قفقاز - ص ۹۳



## حادثه شرفخانه

هنگامی که مردم خوی و عثمانی‌ها حمله آندرانیک به این شهر را دفع می‌کردند، مسیحیان در ارومیه به فکر حمله به بندر شرفخانه می‌افتند که پس از فرستادن ذخایر باقی مانده روس‌ها از شرفخانه به ارومیه، به یاری آندرانیک بشتابند، ولی با شکست فضاحت باری مواجه می‌شوند، عباس نبیی می‌نویسد:

«گفتیم خوی از چهار ناحیه قرار بود، مورد تهدید واقع شود. یکی از طرف آندرانیک، دیگری پطرس، سومی از طرف ارامنه وان و چهارمی از آسوری هائی که می‌بایست بندر شرفخانه را گرفته، پس از تصاحب انبارهای مهمات، از راه تسوج به نیروهای آندرانیک پیوندند<sup>(۱)</sup>». پیش از آن که به حمله آسوری‌ها و ارامنه به بندر شرفخانه اشاره کنیم، لازم است که نوشته کسروی درباره موقعیت این بندر و اقدامات دموکرات‌ها را مرور کنیم. وی می‌نویسد:

«در این میان، داستان شرفخانه رو داد. روسیان در آنجا نیزافزار و کاجال بسیار می‌فروختند و این بود اداره گمرک کمیسیون برای دریافت حق گمرک از خریداران به آنجا نیز فرستاد و سر کمیسیون که آقا شیخ علی خان بود به والی و اداره گمرک چنین نوشت: اینجا روسیان‌افزار بسیار می‌دارند ولی بی‌نگهبان گذارده می‌روند و کسانی از آنان بدنهادی کرده به چیزهائی آتش می‌زنند (یک داروخانه را سالدات‌های ارمنی

آتش زده بودند) و از آن سوی آسوری‌ها که در ارومی برخاسته‌اند بیم آن است که به اینجا آیند و این افزارها و قورخانه را به دست گیرند. برای جلوگیری چاره خواست.

از آسوریان بیم بسیار می‌رفت، آنان که در زیر دست سرکردگان روسی و فرانسه‌ای و به راهنمایی میسیونرهای آمریکا به کار برخاسته و آرزوهای بسیار بزرگی در دل می‌پروراندند بی‌گمان بود که آهنگ شرفخانه کنند و آنجا را که یک بندری است بگیرند. بایستی هر چه زودتر به چاره برخاست. والی بی‌پروائی می‌نمود و بیش از این نکرد که یک دسته کوچکی از قزاقان ایرانی را به آنجا فرستاد. ولی از آن‌ها چه کاری پیش رفتی؟!

در اینجا هم دموکرات‌ها به یک کار نیکی برخاستند و آن این که چند تن نماینده برای سرکشی و نگهداری شرفخانه فرستادند و از آن سوی بسیاری از آزادیخواهان و مجاهدان تفنگ برداشته و داوطلبانه آماده رفتن آنجا شدند.

در شرفخانه یک دسته (۱۵۰ تن) عسکر عثمانی بود که روسیان دستگیر کرده و به اینجا آورده بودند. نمایندگان دموکرات به آنان نیز تفنگ و رخت دادند و با داوطلبانی که از تبریز و دیگر جاها می‌رسیدند روی هم رفته چهار صد یا پانصد تن سپاهی پدید آوردند و با دست آنان شرفخانه را نگهداشتند و از آن سوی تا دیه چهرگان پیش رفته و پاسداران گذاردند.

اگر این نگهداری نبودی آنان به شرفخانه آمدندی و اینجا را گرفتندی و پیرامون‌ها را کشتار کردندی و کارشان بس سخت تر گردیدی. خواهیم دید که این دسته در شرفخانه گذشته از نگهداری آنجا، به سلماس و

ارومی نیز یآوری‌ها نمودند، در چنان هنگام پاشیدگی کارها این مردانگی آنان ارج داشت. ماکسانی که شناخته‌ایم میرزانورالله خان یکانی، اسدآقا خان، احمد آقا بالازاده، ماژور میرحسین خان [سرتیپ هاشمی بعدی]، آقازاده ارومی و میر مهدی ماکوئی بودند و در اینجا نام‌های آنان را یاد می‌کنیم. میرزانورالله خان در تبریز سرکلانتری بود و از آن دست برداشته و با یک دسته داوطلبانه روانه آنجا گردید. اینان جلوگیری از گزند دسته‌های پراکنده روسیان هم کردند. آنان که گروهی پی گروهی می‌آمدند چون می‌شنیدند در شرفخانه سپاهی از ایران گذارده شده، از دست‌اندازی به آبادی‌ها خودداری می‌نمودند و بی‌آن که به آزاری برخیزند آمده و می‌گذشتند و بسیاری از ایشان تفنگ‌های خود را می‌دادند.

افزارهای شرفخانه را همه از آنجا به تبریز فرستادند و در اینجا با دست کمی‌سینونی که از نمایندگان گمرک و والی و دموکرات‌ها بر پا شده بود فروختنی‌ها را فروخته و بازمانده را به ارک سپردند<sup>(۱)</sup>.

«پس از رسیدن خبر قشون کشی آندرانیک به خوی که قطعا پس از گرفتن خوی، مسیحیان ارومیه را کمک و یاری می‌نمود، در ارومیه نیز مسیحیان فکر فرار را رها کرده، به کار دیگری دست زدند و آن حمله به شرفخانه بود. در این هنگام روسیان یک کشتی بخاری به نام «چرنوزوبف» در دریاچه ارومیه به کار انداخته بودند که توبی نیز داشت. این کشتی موقع قیام مسیحیان در بندر گلمانخانه به تصرف مسیحیان درآمد. روز دوم تیرماه ۱۴/ رمضان یکصد و هشتاد تن از تفنگچیان

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۰۷

برجسته آسوری و ارمنی در آن کشتی و یک کشتی بادی دیگر نشسته به سمت شرفخانه روانه شدند. اینان هنگام شب به شرفخانه رسیدند و در سمتی کشتی را نگهداشتند که کسی از آمدن آنان خبردار نشود. مقصودشان این بود غفلتاً شرفخانه را اشغال نموده اموال و ذخایر روس‌ها را از آنجا به ارومیه بفرستند. ولی قبل از این که مسیحیان از کشتی پیاده شوند دموکرات‌ها و قوای ایرانی و عثمانی که آنجا بودند آن‌ها را دیدند و غفلتاً به سرشان ریخته همه را کشتند. بدین سان تلاش مسیحیان جهت دستیابی به شرفخانه با شکست روبرو گردید<sup>(۱)</sup>.

عباس نبی که اهل تسوج و در جوار این بندر زندگی می‌کرد در این باره بیشتر توضیح می‌دهد وی می‌نویسد:

«این کشتی در دست آسوریان روز دوم تیرماه ۱۴/۱۲۹۷ رمضان ۱۳۳۶ هـ ق ۴۵۰ تفنگچی جنگ آزموده آسوری و ارمنی را برگزیده برای گرفتن بندر و تصرف انبارهای مهمات روانه شرفخانه کردند. آن‌ها شبانگاه حوالی صبح به شرفخانه می‌رسند و به جای پهلو گرفتن در بندر در غرب پل می‌خواهند پیاده شوند. هر دو کشتی به گل می‌نشینند و پیش از بیرون آمدن، در خشکی عثمانیان و عده‌ای از مجاهدین که در بندر بودند مطلع شده بر سر آن‌ها ریختند. ابتدا آن‌ها را خلع سلاح کرده به ستون، به یک انبار بزرگ می‌برند. در آنجا دو نفر را گذاشته بودند، به محض ورود به داخل با سر نیزه از پا درآورده نعش‌ها را روی یکدیگر انباشته می‌کنند و پس از اتمام کار، سقف بام را نیز بر سر آن‌ها ویران می‌کنند. تمامی این عده به جز یکی دو نفر که گریخته بودند فواری کوه‌ها

شده، خود را به خوی می‌رسانند. من خود این انبار فرو ریخته را که استخوان‌های آن‌ها در آنجا انباشته بود، در سال ۱۳۱۹ که در شرفخانه معلم بودم به شخصه دیده بودم. گویا بنا به روایت اهالی، بعد از غائله و پیدا شدن آرامش گاهگاهی آسوریان جهت زیارت این استخوان‌ها به شرفخانه می‌آمدند.

... در این جنگ که به صورت تن به تن صورت می‌گیرد، سربازان ترک عثمانی رشادت‌های بی‌نظیری از خود نشان می‌دهند.

آنچه از گفته‌های سالخوردگان شرفخانه بر می‌آید این است که در این نبرد یکی از افسران ترک هنگامی که می‌خواهد از ستون کشتی ارمنی‌ها بالا رود، دست او را با شمشیر قطع می‌کنند، اما افسر مسلمان با دست دیگر داخل کشتی می‌شود و به جنگ با آنان ادامه می‌دهد. سرانجام سپاه ارمنی شکست خورده و همه افراد آن به اسارت گرفته می‌شوند<sup>(۱)</sup>».

## پایان کار مسیحیان

پس از خاتمه غائله آندرانیک و رهائی خوی از دست آرامنه، ارتش عثمانی مجدداً به سمت جنوب سرازیر گردید و از سلماس گذشته به سمت ارومی حرکت خود را ادامه داد. از طرف مسیحیان آقا پطرس با قوای کافی جهت جلوگیری از عثمانیان حرکت نمود، ولی با وجود مدافعات شجاعانه و سخت نتوانست جلو ارتش منظم عثمانی را بگیرد. از این جهت از اوائل مرداد [۱۲۹۷] در شهر آمدن قوای عثمانی شایع شد و به دنبال آن خبرهای امیدبخشی از جبهه جنگ هر روز می‌رسید و قلوب مسلمانان را روشن می‌کرد و مسیحیان برعکس دچار اضطراب و ناراحتی شدیدی می‌شدند.

در شهر شایع بود که این روزها مسیحیان با زن و بچه، شهر را تخلیه خواهند کرد. ولی خبر قطعی هنوز در دست نبود تا روز سه شنبه هفتم مرداد آگاهی دادند که فردا شهر را تخلیه و کوچ خواهند کرد. مرحوم میرزا مخفی سابق الذکر می‌نویسد در این روز از طرف مسیحیان در شهر جار زدند علاوه بر این که کسی نباید از خانه بیرون بیاید حتی قدغن کردند خانه‌هایی که پنجره آن‌ها به کوچه و خیابان باز می‌شود اگر آن روز پنجره‌ها بسته نباشد و کسی از آنجا خیابان را تماشا کند آن منزل غارت خواهد شد. علاوه بر این در شهر شایع شده بود که مسیحیان هنگام حرکت تمام بازماندگان مسلمانان را خواهند کشت و در شهر کسی را زنده

نخواهند گذاشت<sup>(۱)</sup>».

«فردا بامدادان از یکسو کوچ آغاز گردید و مسیحیان با زنان و فرزندان و کاجال و چهارپایان و ارابه‌های خود به راه افتادند و از یکسو بازخونخوارانی از آنان دست به کشتن گشاده در کوچه‌ها و خانه‌ها کسان بسیاری را می‌کشتند. در همان هنگام عثمانیان نزدیک می‌شدند و اندکی نگذشت که یک دسته سوار ایشان، خود را به شهر رسانیدند و از آگاهی از رسیدن اینان بود که آدمکشان مسیحی نیز شهر را رها کرده و از پی دیگران روانه شدند.

بیچاره مردم پس از شش ماه گرفتاری خود را آزاد دیدند. زنان و مردان بیرون ریخته و از عثمانیان پیشواز کردند. بسیاری از ایشان نیمه جانی می‌داشتند و خود نمی‌دانستند گریه کنند و یا شادی نمایند.

بدین سان آشوب سلماس و ارومی فرو نشست و نتیجه‌ای که دکتر شت و همدستان او از افروختن این آتش بردند آن بود که صدوسی هزار بیشتر از مسلمانان و دسته انبوهی از مسیحیان کشته گردیدند و سراسر آن پیرامون‌ها ویرانه شد و سرانجام همه مسیحیان در بدر گردیده از خانه‌های خود به دور افتادند. این است نتیجه بودن دست‌های بیگانه در میان یک توده<sup>(۲)</sup>».

---

۱- علی دهقان - پیشین - ص ۵۳۳

۲- تاریخ هجده ساله آذربایجان - ص ۷۶۰ و ۷۶۳

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۱۱



Shedd

قوای مسلح مسیحیان، ارومیه، ۱۹۱۸



Shedd

پناهندگان مسیحی در حال ترک ارومیه، ۱۹۱۸



از جمله کسانی که در آن روزها، شاهد فرار مسیحیان بودند، مرحوم رحمت الله توفیق بود که در این زمینه می نویسد:

«صبح روز ۲۲ شوال، عجب قیامتی است، مسیحیان با کمال عجله و شتاب از شهر و دهات از دروازه هزاران به طرف ساوجبلاغ فرار می نمایند و در سر راه، اگر به مسلمانی تصادف نمودند می کشند. ۴۵ هزار نفر مسیحی و جلو با زن و بچه، دست از تمام دارائی خود برداشته و غیر از نقدینه و آذوقه و لوازم مسافرت از قبیل جزئی اثاثیه و اسب و ارابه و درشکه به چیزی اقبال نکرده، فقط در فکر اسنحلاص خود می باشند. سه چهار روز پیش، ملک خوشابه را با سیصد نفر از جلوها برای بازدید راه ساوجبلاغ فرستاده و چون از این راه اطمینان حاصل نموده بودند از هر طرف به جاده ساوجبلاغ رو آورده، هر کس در فکر استخلاص جان خود می باشد. در خارج شهر در جاده ساوجبلاغ مرد و زن و بچه، مال و مواشی، ارابه، درشکه یک اسبه، سواره و پیاده به هم آمیخته از دست هر کس چیزی افتاده به برداشتن آن صرف وقت نکرده و اگر زنی یا بچه نمی تواند راه برود توجهی به آن نکرده و با حال اجتماع فرار می نمایند<sup>(۱)</sup>».

رحمت الله خان معتمد الوزاره که او نیز شاهد فرار مسیحیان بود، درباره علت این که مسیحیان هنگام فرار، دست به قتل عام مسلمانان باقی مانده در شهر ارومیه نزدند می نویسد:

«فی الواقع محل خیال دیگر هم نبود، زیرا وسایل نقلیه از درشکه و ارابه و اسب و غیره آنچه مسلمان ها داشتند مسیحیان برده بودند. جواهر

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۱۳

و زینت آلات و وجوه نقدیه و اشیاء ذیقیمت مسلمانان را هم که درید غاصبانه مسیحیان بود و از نفوس مسلمانان، متجاوز از یک صد هزار نفری مقتول کرده و یا به صدمات انقلاب و از نتیجه اقدامات مسیحیان مرده و آن هائی هم که سالم بودند مرده متحرک. مسیحیان بی انصاف مطمئن بودند که به واسطه صدمات وارده احدی جان به در نخواهد برد - چنانچه جز معدودی کسی جان به در نبردند - در این صورت و چه جای زحمت بوده و چه لزوم به اقدامات دیگر داشت که برای قتل عام مسلمانان استعمال اسلحه کرده و فشنگ ضایع کنند<sup>(۱)</sup>».

رحمت الله توفیق در ادامه یادداشت های خود درباره سرگذشت فراریان مسیحی می نویسد:

«چنانچه قبلاً تذکر داده شد، مسیحیان با عده چهل و پنج هزار نفری به طرف محال سولدوز حرکت کرده، از آن جا از نزدیک های ساوجبلاغ از محل شهر ویران گذشته و از کنار میاندوآب به طرف صائین قلعه افشار یعنی محل اقامت انگلیسی ها می روند و از همان روز حرکت از ارومی در راه به جان یکدیگر افتاده، یعنی قاچاق ها و جلوها در راه به مسیحیان شهری یک مایه بدبختی شده، هرکس از مسیحیان شهری اسب و یا ارابه و درشکه داشته، قاچاق ها و جلوها از دست آن ها گرفته و در فرار سبقت می نمایند. با این حال تا رسیدن به سولی تپه که نزدیک های میاندوآب است کسی از مسلمانان و اکراد به آن ها تعرض ننموده، ولی مجدالسلطنه افشار ارومی که چندی بود به واسطه فشار روس ها از ارومیه مهاجرت و در اسلامبول می زیست در این ایام با چند تن از فدائیان ایران که به

اسلامبول مهاجرت نموده بودند از آنجا حرکت کرده به تبریز وارد شده، چون مغلوبیت مسیحیان را در مقابل قوای عثمانی یقین کرده بود با آزادیخواهان به حوالی میاندواب آمده و در قریه حسین آباد نشسته منتظر مهاجرت مسیحیان بود. همین که فتح ارومی و حرکت مسیحیان را دریافت و خطّ فرار آنها را نیز کاملاً می دانست کم کم جلو آمده تا سر قله های کوه سولی تپه را در نزد یک میاندوآب گرفته و یک عراده توپ هم همراه داشته و کلیه قوای مجدالسلطنه از شصت نفر تجاوز نمی کرد.

وقتی که مسیحیان با آن ازدحام و عجله وارد دره سولی تپه گردیدند مجدالسلطنه و آدم های مشارالیه یک دفعه از کمین گاه بلند شده با توپ و تفنگ آنها را گلوله باران نموده و در آن دره ها از ناله زنان و بچه ها محشری برپا گردید. هر کس که سواره بوده خود را به میان آتش گلوله زده یا مرده و یا خود را نجات داد آن که از مسیحیان صاحب عائله بوده دست و پای خودشان را گم کرده اعضای یک خانواده اصلاً از یکدیگر جدا افتاده و با آن حال از میان دره که پی در پی گلوله توپ و تفنگ مثل باران می بارید فرار می نمودند و عده ای از زنان و اطفال از راه کنار شده و سرسرانه رو به بیابان نهاده و در آن کوه ها و صحراهای بلامسکون سرگردان مانده و اکثراً به دهات مسلمانان پناه بردند. اهالی دهات آن حوالی عده ای از این قبیل اطفال را نگهداری کرده یا پس از چند سال به صاحبان آنها مسترد داشته و اگر صاحبی بر آنها پیدا نشده در همان دهات ماندند. نویسنده یکی از این دختران را در قریه کلب رضاخان نزدیک به سولی تپه دیدم.

خلاصه سواره نظام مسیحیان دوباره برگشته، جزئی در مقابل مجدالسلطنه مقاومت کرده تا کلیه بازماندگان و زنان و مردان از دره

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۱۵

گذشته باز با هیئت اجتماع راه فرار را گرفته و می‌رفتند. از طرف دیگر مامش‌ها ایشان را تعقیب نموده و در این زد و خورد، عده‌ای از مسیحیان مخصوصاً زنان و اسیران مقتول و آنچه از ارومیه آورده بودند تماماً در آن حوالی ریخته، نصیب اهالی دهات میاندوآب و مامش‌ها گردید. مدت چندین روزها اهالی آن صفحات ااثیه و فرش و سایر ادوات که آن دره‌ها و بیابان‌ها را پر کرده بود جمع‌آوری نموده و به دهات خود می‌کشیدند. مخصوصاً مامش‌ها که پس از فرار روس‌ها تازه از عراق برگشته و به هیچ چیز قادر نبودند از غارت ارامنه هر یکی دارای خانه آراسته و ثروت سرشاری شدند.

تویی که مجدالسلطنه همراه آورده بود از آنجائی که پشت سر هم به کار می‌انداختند لوله آن شکاف خورده و از کار افتاد و چند نفر از تفنگچیان وی هدف گلوله مسیحیان گردیده از آن جمله غلام بیگ ترکمانی از اهالی ارومیه بوده و مسیحیان با هر زحمتی بود خود را به صائین قلعه رسانده و در حوالی صائین قلعه دوباره مور تعرض تفنگچیان چار داوول و افشار گردیده آن‌ها نیز محض ورود به صائین قلعه، شهر را قتل عام نموده و غارت کرده به طرف تیکان تپه حرکت کرده و در همان جا به انگلیس‌ها رسیده و از تعرضات آسوده گردیدند. تشکیلات چندین ماهه مسیحیان به هم خورد و قسمتی از آن‌ها داخل تشکیلات انگلیس‌ها شده و قسمتی دیگر به سایر شهرها پراکنده گردیدند و در تیکان تپه در همان روز اول که این‌ها با نمایندگان انگلیس ملاقات نمودند. مسترشت بدون مقدمه درود زندگانی را گفته و در همان جا مرد<sup>(۱)</sup>.



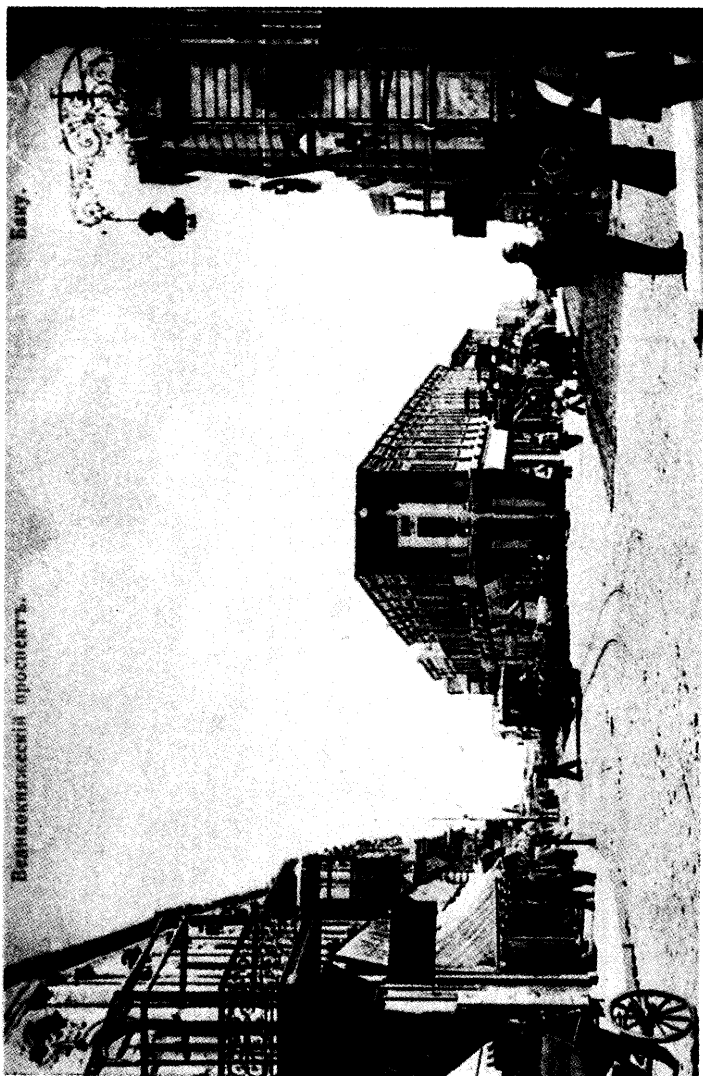
نسل کشی (سوئی قیریم) مارس ۱۹۱۸،

فاجعه اسماعیلیه

پس از انعقاد معاهده‌های ننگین گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) و منضم شدن ۱۷ ولایت آن سوی ارس به قلمرو امپراطوری روسیه، مسلمانان ساکن در آن ولایات، از سلطه روس‌ها ناراضی بودند و دست به قیام‌هایی می‌زدند. سردمداران روسیه نیز هرگز به مسلمین آن سوی ارس اعتماد نداشتند و در نتیجه سیاست تزاریسم، در تنگنا قرار دادن آن‌ها و تقویت ارامنه و ایجاد شهرها و ولایات ارمنی نشین بود. در این راستا، تشویق ارامنه ایران و عثمانی به مهاجرت به قفقاز بود که این سال‌ها ادامه داشت.

این سیاست تبعیض‌آمیز، پس از انقلاب‌های فوریه و اکتبر روسیه و فروپاشی تزاریسم از سوی سران انقلاب‌های یاد شده دنبال گردید. رخدادهای بعدی نشان داد که این ملت‌ها از نظر انقلابیون روس نیز یکسان نیستند. همان‌گونه که مسلمانان آذری برای سردمداران تزاریسم غیرقابل اعتماد بودند و ارمنیان متحد سنتی آنان محسوب می‌شدند، در دوران‌های بعدی نیز این روال ادامه پیدا کرد. مورخ ارمنی «هراند پاسدرماجیان» این واقعیت تلخ را این چنین بیان می‌کند:

«انقلابی که در ماه فوریه ۱۹۱۷ روی داد و موجب سقوط حکومت تزاری گردید، دلایل متعددی داشت. لیکن یکی از دلایل مهمش این واقعیت بود که روسیه نتوانسته بود از مجموعه‌ای از ملت‌های مختلف یک واحد زنده بسازد و دلیل این که به این کار توفیق نیافته بود، این بود که برخلاف امپراطوری بریتانیا نتوانسته بود به اخلاق و روحیه خاصّ ملت‌هایی که تشکیل امپراطوری از ترکیب آنان بود، پی ببرد و خود را با آنان سازگار کند.



تصویری از شهر باکو در آن روزها

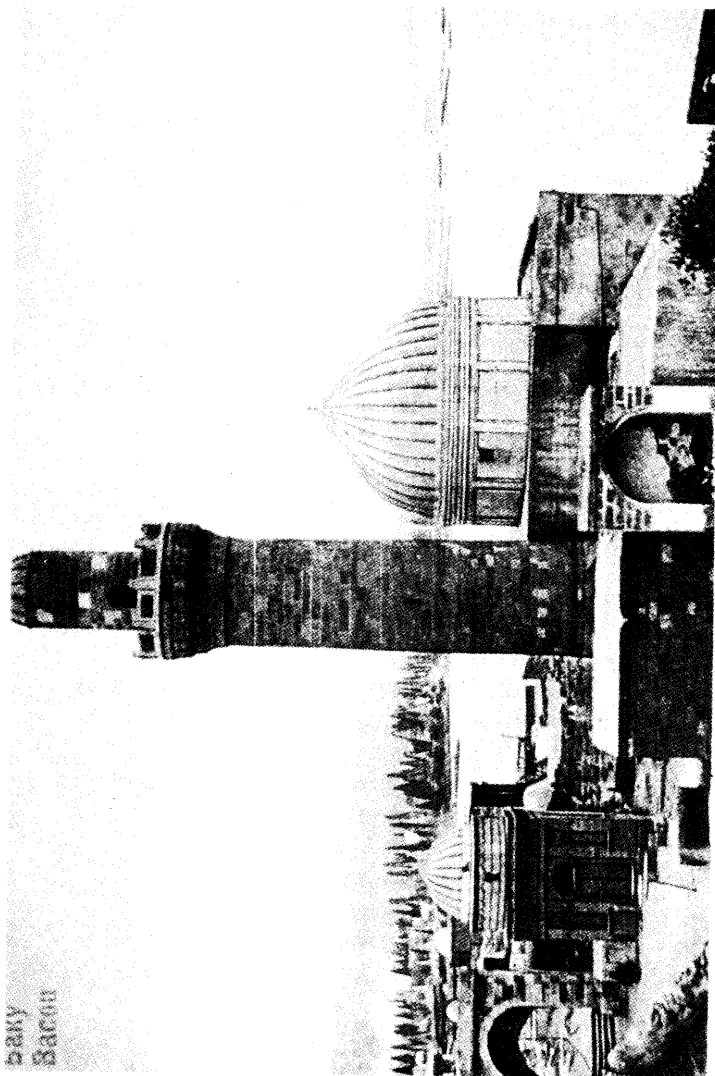


این انقلاب روسی ماه فوریه، عوامل لیبرال و سوسیالیست را بر سر کار آورد و یک دولت موقت در سن پترزبورگ به رهبری مردانی همچون لووف و میلیوکف و سپس کرنسکی که هیچ‌گاه علاقه خود را به مسئله ارمنستان پنهان نکرده بودند زمام امور را به دست گرفت.

آنان تلاش کردند که روسیه را در جنگ و در کنار متفقین نگاه دارند و یک نظام دموکراسی در روسیه مستقر سازند. آنان در قبال ملت‌های غیرروس، سیاست آزادی‌خواهانه‌ای در پیش گرفتند و به ایشان وعده خودمختاری دادند، ولی فقط برای سه ملت، حق استقلال کامل و تشکیل یک دولت جداگانه قایل شدند و آن سه ملت عبارت بودند از فنلاندی‌ها، لهستانی‌ها و آرامنه.

این انقلاب فوریه، دورانی از آزادی در سرتاسر امپراطوری آورد و اداره ارمنستان ترکیه! را که آزاد شده بود، به دست خود آرامنه عثمانی وا گذاشت<sup>(۱)</sup>».

پرواضح است که با فروپاشی تزاریسم، یک فرصت تاریخی بی‌نظیر برای ملت‌های تحت ستم این رژیم خودکامه به وجود آمد که خود را از اسارت حقارت بار یکصد ساله روسیه تزاری که زندان ملل نام گرفته بود رهائی بخشند.



تصویری از شهر باکو در آن روزها

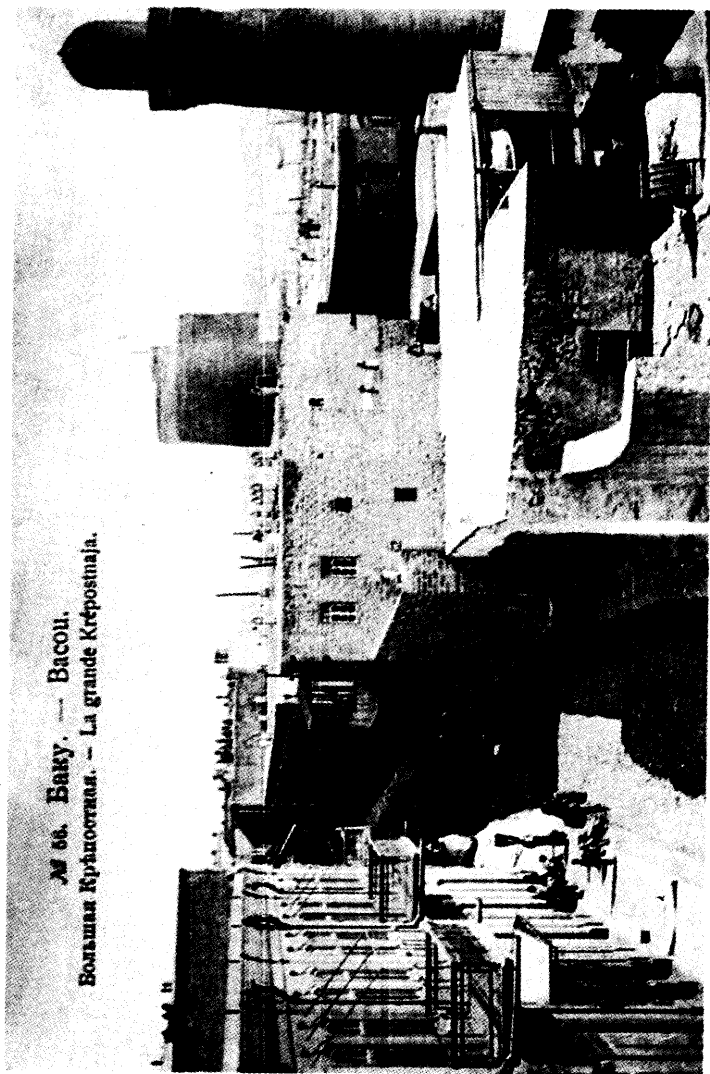
۱۲۲ / نسل‌کشی (سوی قیریم) مارس ۱۹۱۸، فاجعه اسماعیلیه

هنگامی که مردم آذربایجان برای به دست آوردن استقلال، مجاهدت می‌کردند بلشویک‌ها به سرکردگی استپان شائو میان ارمنی به همراه داشناک‌ها از زدن هیچ ضربه‌ای به آنان دریغ نمی‌کردند. به طوری که در ۳۱ مارس ۱۹۱۸ (۱۱ فروردین ۱۲۹۷ شمسی) تقریباً دو ماه قبل از اعلام استقلال آذربایجان در اغلب مناطق با یورش به مردم بی‌سلاح این دیار به قتل عام دست زدند و جنایات هولناکی آفریدند.

اتحاد داشناک‌ها با بلشویک‌ها صرفاً به خاطر از بین بردن مسلمانان آن سوی ارس و ایجاد ارمنستان بزرگ بود. یک اندیشمند روس به نام «بایکوف» در خاطرات خود نوشته بود:

«در جریان انقلاب روسیه، داشناک‌ها برای حفاظت از جامعه ارمنی در برابر ترک‌های مسلمان، روس‌ها را تنها حامی خویش می‌دانستند. بنابراین ناچار بودند به روس‌ها وابستگی داشته باشند، اگرچه مخالف شدید بالشوویزم بودند. ارمنی‌ها می‌گفتند ما با روس‌ها هستیم، حتی اگر بالشوویک باشند. بالشوویک‌ها هنوز روس هستند و از ترک‌های مسلمان بهترند»<sup>(۱)</sup>.

این نسل‌کشی آرامنه در باکو و دیگر نقاط آذربایجان چنان فاجعه‌بار است که در جمهوری آذربایجان همه ساله روز ۳۱ مارس (۱۱ فروردین) را به عنوان (سوی قیریم = نسل‌کشی) یاد کرده و خاطره قربانیان آن روزهای سیاه را طی مراسمی زنده نگه می‌دارند.



№ 66. Баку. -- Восток.  
Большая Крепость. -- La grande Krepostnaja.

باکو در قرن نوزدهم

در ۳۱ مارس ۲۰۰۱ نیز این مراسم در مزار شهیدان باکو با حضور حیدرعلی اوف رئیس جمهوری پیشین و دیگر سران جمهوری آذربایجان برپا شد. گزارش این مراسم در تاریخ اول آوریل همان سال در روزنامه «رسپوبلیکا» چاپ باکو همراه با تصاویری از این مراسم چاپ گردید. در این گزارش آمده است:

«پس از استقلال جمهوری آذربایجان [در سال ۱۹۹۱ میلادی]، مردم این دیار توانسته است پیشینه تاریخی خود را آن‌گونه که بود بررسی و تحقیق کند و حقایق پنهان نگه داشته شده را که سال‌های متمادی بازگوئی آن‌ها ممنوع بود، آشکار ساخته و حوادث تحریف شده را آن‌گونه که رخ داده‌اند، بیان نماید. تندروهای ارمنی و هواداران آن‌ها با سیاست‌های مکارانه در سده‌های ۲۰ و ۱۹ بارها نسل‌کشی و سیاست نفی بلد را وحشیانه و غدارانه بر علیه خلق آذربایجان به مرحله اجرا درآورده‌اند.

از جمله خونبارترین این رخدادها کشتارهای جمعی ماه مارس ۱۹۱۸ می‌باشد که از فاجعه بارترین صفحات ناگشوده تاریخ ماست... در سال ۱۹۱۸ در باکو، شاماخی، قوبا، قره باغ، زنگه زور، نخجوان، لنکران و دیگر مناطق میهنمان با بی‌رحمی خاصی به اهالی غیرنظامی و بی‌سلاح یورش برده و در نتیجه صدها هزار نفر از آنان به قتل رسیده، روستاها سوخته و آثار تاریخی‌شان نابود شدند».

پروفسور سید آقاعون الهی در این باره می‌نویسد: «در سال ۱۹۱۸ سرکرده ارمنی‌های تندرو استپان شائومیان ستمگر و آدمکش که در دوران حکومت شوروی [سابق]، سال‌ها او را به آذربایجانی‌ها خادم برجسته حزب کمونیست، نجات بخش، عادل و مبارز معرفی کرده بودند

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۲۵

از طرف لنین به عنوان کمیسر فوق العاده برای کل قفقاز تعیین می‌گردد و طبق حکم رسمی برای تامین مختاریت و استقلال ارمنستان ترکیه، به او اختیارات کامل داده می‌شود. همچنین از سوی لنین، برای همکاری با تشکل‌های سیاسی و ملی ارمنی‌ها به شائومیان اختیارات گسترده‌ای داده شده بود.

در این حین، تعداد زیادی از سربازان روس که از جبهه ایران<sup>(۱)</sup> بازگشته و در باکو ساکن شده بودند، بلشویک‌ها آن‌ها را فریفته و از نظر مادی تحریص کرده، از رفتن به وطنشان بازداشته و سعی می‌کردند برای رسیدن به مقاصد سیاسی و نظامی خود، آن‌ها را مورد استفاده قرار دهند.

---

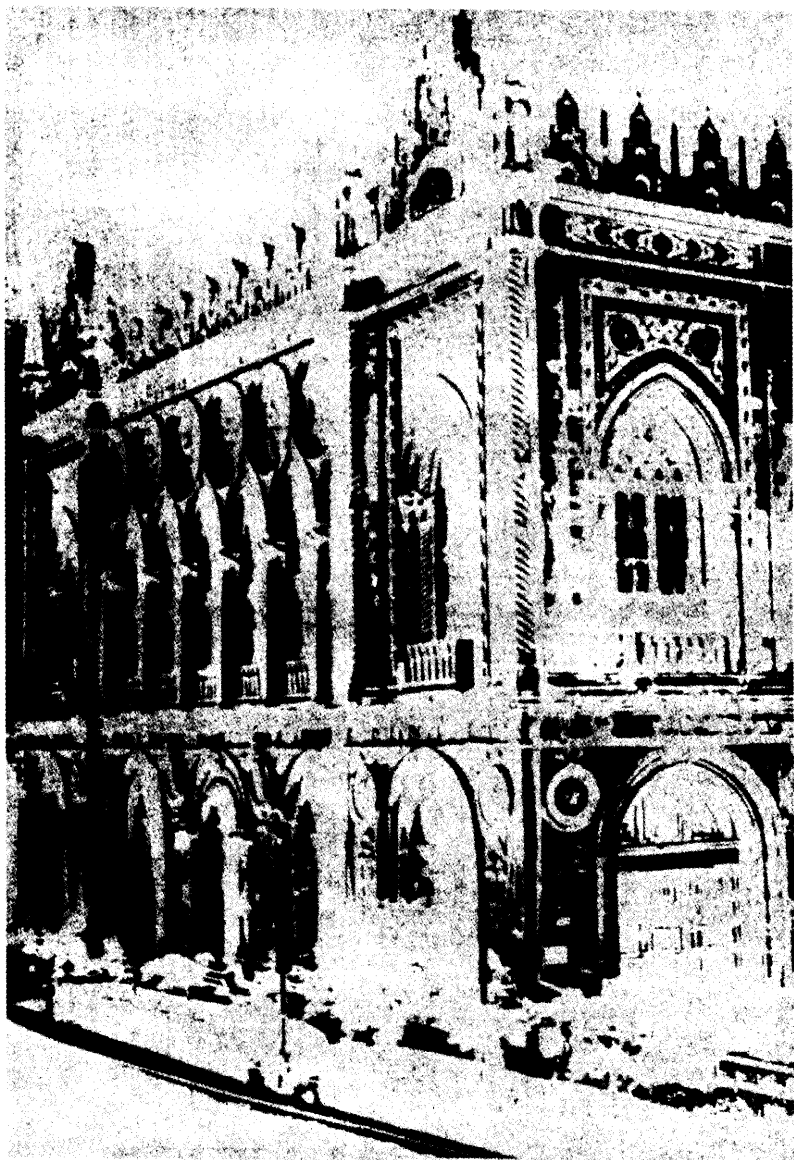
۱- این عده از سربازان روس که از جبهه ایران بازگشته بودند همان سالدات‌هایی بودند که از نهم اردیبهشت ماه ۱۲۸۸ شمسی در جنگ‌های یازده ماهه رهائی بخش مردم تبریز بر علیه استبداد قاجار به بهانه باز کردن راه آذوقه، تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان را به اشغال درآورده و به مدت نه سال در این دیار ماندگار شدند و در این مدت چه ستم‌ها که نکردند و چه فجایعی که به بار نیاوردند. با وقوع انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ و فروپاشی تزاریسیم، این نیروهای اشغالگر مجبور به بازگشت به روسیه شدند و هنگام بازگشت نیز فجایعی را مرتکب شدند. برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» تألیف احمد کسروی (مؤلف)



آقا موسی نقی اوف

در این راستا، از یک طرف، دستورها و سفارش هائی که شائومیان از مسکو در زمینه همکاری با تشکل های ارمنی گرفته بود و از سوی دیگر، ارمنی بودن رئیسشان از نظر ملیت، بلشویک ها را به اتحاد با حزب ارمنی داشناک سوق می داد. از طرف دیگر در میان سربازانی که در باکو بودند، چند دسته ارمنی نیز بودند. پس از به دست گرفتن شورای باکو، برای ایجاد حکومت کمونیستی در اینجا، کمیته قفقاز حزب بلشویک موفق شده بود که با حزب ارمنی داشناک از نظر سیاسی و نظامی متحد گردد. اینک برای تهاجم به ترک های آذربایجان بهانه ای لازم بود. در این برهه، در نتیجه احضار نشدن ترک های آذربایجان به خدمت نظام وظیفه در روسیه، آن ها از نظر تاکتیک رزمی خیلی ضعیف بودند. در یک همچو شرایطی برای شائومیان بهانه پیدا می شود. به علت زندانی شدن هیئت نظامی که چند روز قبل برای تشکیل ارتش ملی ترک های آذربایجان، از تفلیس به باکو اعزام شده بود، ترک های آذربایجان با حادثه دومی مواجه می شوند. به طوری که دسته ای از ارتش ملی که در حال تشکیل از ترک های آذربایجان در شهر لنکران بود، پس از آوردن پیکرهای رفقای فوت شده شان به باکو و دفن آن ها، هنگام بازگشت، از سوی نگهبانان شوروی [افراد شائومیان] به محاصره درآمده و از آن ها خواسته می شود که خلع سلاح شوند. پس از رد این درخواست، زد و خورد آغاز می گردد. در نتیجه مداخله حزب مساوات، حادثه با اندکی تلفات به پایان می رسد ولی... (۱)».





بنای اسماعیلیه که امروزه مخزن دستنوشته‌ها را در خود جای داده است

یکی از زمینه‌های تبعیض که از سوی تزاریسیم اعمال می‌شد، محروم شدن مسلمانان آذربایجان از رفتن به خدمت سربازی بود. تادیوس سه ویتوخوفسکی در این باره می‌نویسد: «در سال ۱۹۱۷ رهبران آذربایجان این مدعا را مطرح کردند که زیانبارترین عارضه حکومت روسیه، خط‌مشی تزار در معاف کردن مسلمانان از خدمت نظام بود. مسلمانان روسیه از نخستین هفته‌های پس از سرنگونی سلطنت، در تلاش احقاق حق تشکیل نیروی نظامی خاص خود بودند، با این هدف که عقب‌ماندگی خود را نسبت به همسایگان مسیحی برخوردار از آموزش نظامی جبران کنند. کابینه کرنسکی موافقت خود را تا پایان دسامبر به تعویق انداخت و حتی آن زمان نیز از تأمین تجهیزات خودداری کرد. در ماورای قفقاز، تشکیل واحدهای نظامی مسلمان، فقط پس از سقوط «حکومت موقت» آغاز شد. این نیرو همچون هم‌تای ارمنی و گرجیش تحت نظارت شوراهای ملی بود. هسته اولیه نیروهای ملی مسلمان را هنگ سوار «تاتار» از «لشکر وحشی» که از پتروگراد منتقل شده بود تشکیل می‌داد. ژنرال شیخلینسکی فرمانده کل بود و افسران از بقایای ارتش از هم پاشیده روس بودند و مسلمانان اولویت داشتند. علاوه بر این، در پائیز ۱۹۱۷ آموزش افسران محلی در مدرسه کادت در باکو شروع شد. آذربایجانی‌ها هنوز سلاح کافی نداشتند. فرمانده جبهه قفقاز و شورای [سوویت] باکو هر دو از تحویل سلاح امتناع می‌کردند. شورا اصرار داشت که نیروهای مسلح براساس طبقاتی و نه قومی تشکیل شود و از این رو از کارگران قابل اعتماد نام‌نویسی کنند».

این مؤلف درباره آمادگی طرفین می‌نویسد: «مقارن زمستان ۱۹۱۸ مسلمانان در باکو بیش از پیش نگران حضور نیروهای ارمنی در آن جا

بودند. نیروهای آذربایجانی در شهر، برخلاف وضعیت موجود در حومه، نسبت به داشناک‌ها از نظر تسلیحاتی کمبود داشتند. طنز اینجاست که واحدهای ارمنی را می‌خواستند به جبهه اعزام کنند ولی به علت این که نیروهای مسلمان، خط آهن را قطع کرده بودند این امر ممکن نبود. کنفرانس‌های محلی مسلمان و شوراهای ملی آرامنه درباره تخلیه نیروهای داشناک از شهر بی‌نتیجه پایان یافت، زیرا مساواتی‌های باکو کنترلی بر افرادی که تردد خط آهن را قطع کرده بودند نداشتند.

چون اهالی وحشت زده مسلمان شروع به ترک شهر در مقیاسی که ممکن بود تعادل جمعیت را به هم زند کردند، بلشویک‌ها در شورا برای آرام کردن اوضاع کار نکردند. با آن که در گذشته از دعوت به جنگ داخلی خودداری کرده بودند تا مبادا به کشتار «تاتار - ارمنی» تازه‌ای تبدیل شود و احتمالاً خود آنان را هم از بین ببرد، اکنون فکری کردند که درگیری بین دو ناسیونالیسم ممکن است به نفع آن‌ها تمام شود. در این برهه، آذربایجانی‌ها با این که به طور بالقوه برای بلشویک‌ها خطرناک‌تر بودند، از نظر نظامی در باکو هنوز قدرتی نداشتند. در عین حال، حتی پیروزی داشناک‌ها ممکن نبود به حاکمیت دائمی اقلیت ارمنی بینجامد. در سخنان شائومیان کم‌کم اشاره‌هایی به اجتناب‌ناپذیر بودن مبارزه قهرآمیز پیدا شد. در ۱۵ مارس گفت:

«شورای باکو باید کانون اصلی جنگ داخلی در ماورای قفقاز

شود»...

**АЗЭРБАЙЖАН МИЛЛИОНЧУЛАРЫ**

МАНАФ  
УАБДИМАНОВ

**Аға Муса  
НАБЫЇЕВ**



مسئله خطیر نتیجه رو در روئی حدود ده هزار آذربایجانی و شش هزار تن افراد سوویت باکو، نگرش داشناک‌ها با بیش از چهار هزار نفر افراد کاملاً مسلحشان بود. ارمنی‌ها نخست اعلام بیطرفی کرده بودند و بنابراین مسلمانان با این فکر وارد جنگ شدند که مجبور به نبرد با داشناک‌ها نخواهند شد و فقط بعداً در ۳۱ مارس بود که شاهد پیوستن آن‌ها به نیروهای سوویت می‌شدند<sup>(۱)</sup>».

داشناک‌های ارمنی که خود را برای کشتار مسلمانان آماده کرده بودند، از این فرصت استفاده کرده، به محلات مسلمان‌نشین یورش بردند. حال ببینیم ماجرا چگونه آغاز شد.

«هنگامی که در عصر روز شنبه ۱۷ جمادی الثانی / ۳۰ مارس یک واحد از نیروهای «هنگ و حشی» که تنها واحد نظامی بر جای مانده از دوره تزاری بود که اکثر آن‌ها را نیروهای داوطلب مسلمان تشکیل می‌دادند، در راه کمک به مسلمانان لنگران توسط بلشویک‌ها خلع سلاح شدند، دیگر راه بازگشتی باقی نماند.

صبح روز بعد، یکشنبه کمیته مساوات به شورای سالدات‌ها و عمله‌جات و فلاحان اولتیماتوم داد که شورای مزبور باید در عرض دو ساعت اسلحه سربازان مذکور را مسترد دارد. ولی پیش از انقضای مهلت در ساعت پنج و نیم بعد از ظهر، قبل از این که جوابی از شورای سالدات‌ها برسد، سربازان ارامنه برخلاف انتظار با بالشویک‌ها همدست شده و شلیک شروع شد. از همان ساعت، نایره جنگ اشتعال و در تمام خیابان‌های شهر، اعم از محله ارامنه و مسلمان سنگر بندی شده و

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۳۳

مشغول مجادله گردیدند. و چنان که معاون کارگذاری گیلان خاطر نشان ساخته بود، از آنجایی که بخش عمده قوای شورای بلشویکی شهر را ارمنی ها تشکیل می دادند، اختلاف بین بالشویک و مساوات، معنأً مبدل به نزاع ارمنی و مسلمان گردیده، جنگ با یک وضع وحشت آوری جریان یافت.

هدف اصلی حمله بلشویک ها و ارمنی ها، محله های مسلمان نشین باکو، یعنی قلعه قدیمی شهر و بخش علیای شهر جدید بود. نیروهای مهاجم در این حمله که هم از سمت دریا با آتش توپخانه ناوهای جنگی و هم از سمت خشکی جریان داشت موفق به تسخیر شهر قدیم نشده ولی با توپ های دریائی بعضی بناهای واقعه در شهر قدیم و مناره های مسجد تازه پیر را خراب نمودند و از محله جدید مسلمانان که در قسمت فوقانی شهر واقع است قسمتی که در امتداد بازار و قونسولگری واقع شده اشغال کرده، کلیه دکاکین بازار را که غالباً متعلق به مسلمانان بود و همچنین بنای معروف «اسماعیلیه» را که مریضخانه و انجمن خیریه مسلمانان است و اداره دو روزنامه معروف «آچیق سوز» و «کاسپی» را که طرفدار افکار مسلمانان و مساواتیان بودند و مهمانخانه اسلامی را آتش زده و آنچه خانه مسلمان در محله ارامنه بود غارت و زن و بچه ایشان را عده ای مقتول و عده ای اسیر نمودند<sup>(۱)</sup>.

«در برابر این تهاجم، خواه ناخواه، ترک های آذربایجانی باکو، برای دفاع از خود بر می خیزند. ترک های آذربایجان که بر اثر احضار نشدن به

---

۱- کاوه بیات - توفان بر فراز قفقاز - از انتشارات وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی

خدمت سربازی، تجربه لازم در زمینه نظامی را نداشتند، لاعلاج برای دفاع از خود سلاح به دست می‌گیرند. نابرابری طرفین متخاصم، سبب مغلوبیت ترک‌های آذربایجان می‌شود. چون هم قشون روس مستقر در باکو و هم بلشویک‌ها به ارمنی‌ها کمک می‌کردند، ترک‌های آذربایجان در باکو از سوی ارمنه قتل عام می‌شوند. مساجد و مؤسسه‌های ملی و اجتماعی بخش مسلمان‌نشین باکو به دست ارمنیان سوزانده می‌شود. برای شرح عینی حادثه و برای بررسی فجایع هولناکی که ارمنه بر مسلمانان تحمیل کردند، بخش‌هایی از صورت جلسه «کولگه» نامی راکه عضو کمیته‌ای بود که از طرف دولت روسیه تشکیل شده و از نظر دینی هم مسیحی بود به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

در سند گفته می‌شود: «ارمنی‌ها به محلات مسلمان‌نشین رفته، انسان‌ها را وحشیانه کشتار نموده، با شمشیر پاره پاره کرده و با سر نیزه سوراخ سوراخ کردند. خانه‌ها را آتش زده و سوزاندند. کودکان را زنده زنده در خرمن آتش سوزاندند. حتی نوزادان سه چهار روزه شیرخوار را بر سر نیزه زدند. در این حادثه جنازه ۵۷ ترک آذربایجانی در کوچه‌ها مانده بود. گوش‌ها و بینی‌های این اجساد کنده شده، شکم‌هایشان پاره و اعضایشان بریده شده بود. ارمنه گیسوهای زنانی را که نکشته بودند به یکدیگر گره زده، بدن‌های لخت آنان را با تفتنگ زخمی کردند. آن‌ها به کسی رحم نمی‌کردند حتی به اطفال. مثلاً در منزل حاج امیر علیزاده، مادر هشتاد ساله او و زنان ۷۰-۶۰ ساله را کشته و نوزادان ۲۵ ساله را زنده زنده در لای دیوار گذاشته بودند. آلت تناسلی مسلمان کشته شده را بریده و به دهان زن مسلمانی که اندکی قبل، از پا درآمده بود تپاندند که گویا مادر نوزادش را شیر می‌دهد. این چنین وضعیتی، اعمال

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۳۵

جنایتکارانه‌ای بود که بی‌رحم‌ترین افراد را به وحشت می‌انداخت. کولگه از صحنه به دندان کشیدن سگ‌ها، اجساد کودکان به دیوار تکیه داده شده عکس برداری کرده بود.

آذری مؤلف مقاله می‌نویسد: نمی‌خواهم با شرح تمام رخدادها، اعصاب خوانندگان را خرد کنم... نشان دادن این مقدار کینه و عداوت هولناک نمایندگان روسیه سرخ و عده‌ای ارمنی مفلوک که آلت دست سیاست روس بودند، نسبت به ترک‌های آذربایجان در روزهای حوادث مارس کافی است.

در مدت سه روز ۱۵ هزار ترک مسلمان آذربایجانی به قتل رسید. بنای ملی مؤسسه ترک «اسماعیلیه» و چاپخانه‌های جراید «آچیق سۆز» و «کاسپی» به آتش کشیده شدند. بزرگترین مسجد جامع باکو با گلوله‌های توپ سوراخ سوراخ شدند<sup>(۱)</sup>.

کتاب «نفت و خون در شرق» که به قلم اسدبیگ در سال ۱۹۲۹ میلادی به زبان آلمانی در شهر اشتوتگارت آلمان، چاپ شده بود، در سال ۱۹۵۰ با ترجمه ژنرال محمدحسین جهانبانی به زبان فارسی در تهران منتشر شده است. اسدبیگ در سال ۱۹۰۲ در شهر باکو متولد شده بود. در نسل‌کشی مارس، ۱۶ سال داشته و پسریکی از صنعتگران نفت باکو بود. اسدبیگ می‌نویسد: «لالای (استپان شائومیان» یکی از سرکردگان ارمنی، در سال ۱۹۱۷ سوگند یاد کرده بود که از مسلمانان انتقام بگیرد. اکثریت رهبران حزب کمونیست از آرامنه بودند که با

---

۱- آذری - مارت فاجعه‌سی - ۲۱-۱۷ مارت ۱۹۱۸ - مجله «یثی قفقاز» - ۳۱ مارت

۱۹۲۵ - استانبول - ص ۷-۶ به نقل از کتاب ارمنی ملتچی لری و ایران - ص ۵۲



داشناک‌ها هم فکری داشتند.

اسدبیگ که در شهر باکو از زمان شلیک نخستین گلوله، ناظر رخدادهای مارس بود، سپس می‌نویسد: «اطراف قلعه خان به میدان جنگ تبدیل شده بود. در نبردهای ارمنی - مسلمان، ارمنی‌ها ۱۴ نفر از مهندسان مسلمان نفت را کشتند. اجساد ۳۰ هزار نفر، کوچه‌ها و خیابان‌های باکو را پوشانده بود. ارمنی‌ها مهندسان مسلمان را کشته و پیکرهای آنان را به چاههای نفت انداختند. در این رخداد خونین، به غیر از یک صاحبکار نفت، با دیگر کارفرمایان این صنعت برخورد نشد. در خیابان‌های باکو نفرت ملی هیچ کس را محافظت نکرد. این بار ارمنی‌ها غلبه کردند و زنان، کودکان و پیرمردان را در خانه‌های خودشان به قتل رساندند. خون مسلمانان فراری که به مساجد پناه برده بودند از جوی‌ها جاری بود.

لالای کمونیست و کارفرمای نفت، برای کشتن کودکان مسلمان، آن‌ها را جستجو و برای یافتن آنان همه شهر را زیر و رو می‌کرد. او پس از پیدا کردن بچه مسلمان، از پایش گرفته، به دور خود می‌چرخانده و سرش را به سنگفرش خیابان می‌کوبید. صدها طفل بی‌گناه مسلمان، با این وضعیت دهشتناک، وحشیانه به قتل می‌رسیدند.

شش ساعت پس از آغاز زد و خورد، ۱۲ نفر از سران مسلمانان باکو (شش نفر از آنان از سران روحانی بودند) بیرق سفید در دست، به قرارگاه جنگی دشمن می‌روند. ولی همه آن ۱۲ نفر، از جمله شش نفر رهبر روحانی مسلمانان، به دست ارمنی‌ها کشته می‌شوند.

سه روز تمام در خیابان‌های باکو، به جای آب، از جوی‌ها خون جاری بود. خیابان‌ها، کوچه‌ها و خانه‌ها پر از جسد بود. زنان باردار با

شکم‌های پاره، لخت و عریان به جلوی مساجد پرت شده بودند...  
ارمنی‌ها به منزل ما هم حمله کردند. من با پدرم از زیرزمین خانه به  
کوچه نگاه می‌کردیم. دیدیم دو کودکی را که هنوز ده سالشان تمام نشده  
بود گرفته، در هوا چرخانده و به سیخ کشیدند. دسته‌ای از مسلمانان که  
همه چیزشان را از دست داده بودند، کفن سفید پوشیده و بدون سلاح،  
خود را در برابر شمشیر و خنجر ارمنی‌ها سپردند. حتی ارمنی‌ها به  
کودکان خود خنجر داده بودند که به زندان‌ها رفته و سرزندانیان مسلمان  
را ببرند. مسلسل‌ها لاینقطع، منازل مسلمانان را زیر آتش می‌گرفتند. در  
شب اول پیکارهای خونین، خانه ما از سوی استپان لالای اشغال شد. او  
نتوانست به زیرزمینی که ما پناه برده بودیم راه پیدا کند. ولی در جلوی  
دیدگان ما، زنان و کودکانی را که در منزل بودند به قتل رساندند. اشیای  
قیمتی را به ماشین‌ها و گاری‌ها پر کرده و بردند. من در روز سوم  
نسل‌کشی، با پدرم به کوچه رفتم. خیابان‌ها را دیدم که از خون‌های مثل  
سیل جاری شده به رنگ قرمز درآمده بود. من به چنان اجساد مسلمانی  
برخوردم که برخی از آن‌ها گوش نداشتند. این مرده‌ها در خیابان‌ها روی  
هم تلنبار شده بود. دو روز بعد، اجساد را توی گاری‌ها انباشته به خارج از  
شهر برده و جیب‌هایشان را خالی کردند. پس از کندن زمین در صحرای  
نفت، آن‌ها را روی هم انداخته، بر رویشان اندکی خاک ریختند. مؤسسه  
خیریه موسی نقی‌اوف که از زیباترین ساختمان‌های باکو بود، از سوی  
ارامنه ویران و نابود گردید<sup>(۱)</sup>.

میرجعفر پیشه‌وری که خود ناظر این فاجعه خونین بود می‌نویسد:

«در مارس ۱۹۱۸ وحشیّت داشناک‌ها را با چشم خودم دیدم که چسان تعداد بی‌شماری از انسان‌های بی‌گناه، به ویژه ایرانی‌های بی‌طرف را کشته و در کاروانسراها اجسادشان را آتش زده و می‌سوزاندند. این حرکت، فاجعه‌بار و نفرت‌انگیز بود. داشناک‌ها بدون هیچ علتی، فقط از روی کینه و عداوت، به آن همه جنایات دست می‌زدند که روح هر انسانی را آزرده می‌ساخت»<sup>(۱)</sup>.

دکتر سلام‌الله جاوید نیز که در آن روزها در باکو شاهد این حوادث خونبار بوده، مشاهدات خود را در خاطراتش به رشته تحریر درآورده و ضمن اشاره به رویدادهای یاد شده و مغلوبیت مسلمانان به علت نداشتن آمادگی و کمبود سلاح و کشته شدن عده‌ای از ایرانیان در کنار مسلمانان بومی اضافه می‌کند که جلیل محمدقلی‌زاده، مدیر نشریه ملانصرالدین، واقعیات حوادث مارس ۱۹۱۸ را در نمایشنامه‌ای تحت عنوان «کمانچه» نشان داده است<sup>(۲)</sup>.

«آذربایجانی‌ها مقهور چنین ترکیب نیرومندی، روز بعد، درخواست آتش‌بس کردند. کمیته دفاع انقلابی سوویت... اکنون برای آذربایجانی‌ها اولتیماتومی صادر کرد که به طور تعجب‌آوری معتدل بود:

۱- شناسائی بی‌چون و چرای اقتدار سوویت باکو و اطاعت کامل از دستورات آن.

---

۱- میرجعفر پیشه‌وری - سنجلیش اثرلری - آذربایجان روزنامه سینین نشریه‌سی -

۱۳۴۴ شمسی، ۱۹۶۵ - ص ۳۹۸

۲- ایران سوسیال دموکرات (عدالت) فرقه‌سی حقیقنده خاطره‌لریم - تهران - اردیبهشت

۱۳۵۹ - ص ۱۴

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۳۹

۲- عقب‌نشینی «لشکر وحشی» و سایر واحدهای مسلمان همراه با عقب‌نشینی نیروهای ارمنی.

۳- بازگشائی خط آهن باکو - تفلیس و باکو - پتروسک.

آذربایجانی‌ها در نخستین مقابله مسلحانه با تمرکزگرائی بلشویک متحمل شکست سختی شده بودند، هرچند که تاوان کمرشکنی نپرداختند. گردش واقعاً فاجعه‌بار حوادث پس از قبول اولتیماتوم رخ داد که دانشناک‌های متحد با بلشویک‌ها در محله‌های مسلمان‌نشین شهر دست به غارت، آتش‌سوزی و کشتار زدند. اکنون نریمانوف شاهد واقعیت یافتن پیش‌بینی‌های هراس‌انگیز خویش بود. توصیف وی از این دومین مرحله برخورد، نه تنها حاکی از انزجار وی از دانشناک‌هاست، بلکه احساسات او را دربارهٔ اتحاد بلشویک - دانشناک بر ضد مسلمانان نشان می‌دهد:

«حتی اگر مسلمانانی هم اتفاقاً بلشویک بود، گذشت نمی‌کردند. دانشناک‌ها می‌گفتند ما بلشویک سرمان نمی‌شود. همین که مسلمان هستی کافی است هر که را خواستند کشتند، خانه‌ها را غارت کردند... زیر پرچم بلشویسم انواع قساوت‌ها را در مورد مسلمان‌ها مرتکب شدند. نه فقط مردها که حتی زن‌های حامله نیز جان به در نبردند.»

شائومیان در ۱۳ آوریل به سونارکم گزارش داد که «نتیجه جنگ برای ما عالی است» پس از تشریح جریان حوادث، او با شغف فراوان نتیجه گرفت که «نفوذ ما بلشویک‌ها قبلاً در باکو زیاد بود و اکنون به اوضاع تسلط به تمام معنی داریم». شائومیان در عین شور و شغفش، شاید به یاد نمی‌آورد که در ۱۹۰۵ خودش حکومت تزاری را به بهره‌برداری از کشتارهای ارمنی - مسلمان متهم کرده بود. جای تردید است که او در

مخالفتش با آذربایجانی‌ها، چنین شباهتی را دریافت‌ه باشد<sup>(۱)</sup>».

از نکات قابل ذکر در این فاجعه خونین، کشته شدن عدهٔ کثیری از ایرانیان بی‌گناه مقیم باکوست. این بخت برگشتگان از سال‌ها قبل، بر اثر فقر و بیکاری، به آن سوی ارس مهاجرت کرده و در مراکز مختلف، به ویژه صنایع نفت، مشغول به کار بودند که در آن روزهای تیره، بیش از پانصد نفر از آنان به جرم مسلمان بودن، به دست داشناک‌ها از پا در آمدند.

«براساس گزارشی که روزنامه بهار خراسان در تاریخ نهم رجب ۱۳۳۶ هـ ق از مشاهدات عینی یک مسافر ایرانی منتشر کرد، در مراحل نخست این درگیری ایرانی‌ها هر چه «تضرع و استغاثه نموده و تذکره‌های خودشان را نشان دادند، بلکه شاید آن‌ها را معاف بداند مثمر نشده و به سخت‌ترین وضعی که قلم در شرح آن عاجز است بیچاره‌ها را مقتول نمودند...».

حتی در یک مرحله - روز دوم جنگ - عمارت کنسولگری نیز به تصرف بلشویک‌ها در آمد و توده ایرانی‌هائی که در آن متحصن شده بودند به همراه اجزای کنسولگری - از جمله میرزا محمد آقاخان - به اسارت در آمدند و در پی این واقعه بود که با مراجعه ساعدالوزاره، نادر میرزا و مترجم کنسولگری به «شورای سالدات‌ها» برای استخلاص اسراء، نمایندگان ایران نیز در مذاکراتی که برای ترک مخاصمه آغاز شده بود، دخیل شدند. به گزارش ساعدالوزاره وی طی سخنانی در این مجلس «... وحشی‌گری‌هائی که نسبت به عیال و اطفال مسلمانان

## قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۴۱

می شود ایراد کرده، خواهش نمودم حتی الامکان زودتر اقدام به صلح شود و نیز خواهش کردم چون اغلب ایرانیان که به هیچ وجه در جنگ شراکت ندارند تلف خواهند شد شهر را با توپ بمبارده ننماید...».

در این میان، در حالی که تلاش های ناموفقی برای خاتمه دادن به درگیری های جاری جریان داشت، ساعدالوزاره به استخلاص اجزاء کنسولگری و متحصنین تحت بازداشت موفق شد و در حالی که به او توصیه شده بود که از کنسولگری خارج نشود، ولی از آنجائی که «حفظ ایرانیان در این موقع از مهم ترین وظیفه» برایش بود «... از ابتدای جنگ در کوجه ها بوده و آن را چه از...» دستش بر می آمد مضایقه نکرد.

بالاخره پس از سه - چهار روز جنگ شدید که در خلال آن بیش از دو هزار<sup>(۱)</sup> نفر - که حدود پانصد نفر آن ها ایرانی بودند، از جمله برادر ۲۱ ساله ساعدالوزاره - کشته شدند و بخش وسیعی از محلات مسلمان نشین مورد نهب و غارت قرار گرفت، مسلمان ها به قبول شرایط شورای بلشویکی شهر گردن نهاده و پذیرفتند که شورای مزبور را به عنوان حکومت رسمی باکو پذیرفته و با خلع سلاح «عمومی» - یعنی مسلمان ها - موافقت کنند<sup>(۲)</sup>.

این قتل عام منحصر به شهر باکو نبود، دیگر شهرها نیز مقهور خشم و غضب داشناک ها گردید. پروفسور سید آقاعون اللهی در این زمینه می نویسد: «پس از باکو، ارمنی ها در قوبا، لنکران، شوشا، گنجه و شاماخی، این فجایع را تکرار کردند. در محلات مسلمان نشین شاماخی،

---

۱- تعداد کشته شدگان مسلمان خیلی بیش از رقم یاد شده بود (مؤلف)

۲- توفان بر فراز قفقاز - پیشین - ص ۳۹

سنگ روی سنگ بند نبود. یادگار دوران حاکمیت اعراب، نماد معماری و مدنیت چند قرن که از زلزله شروان جان سالم بدر برده بود، یعنی مسجد جامع و تمام شهر را زیر آتش گرفته و سوزاندند. طبق اسناد تایید شده، حوادث مارس که از سوی اتحاد بلشویک - داشناک ایجاد شده بود تحت عنوان «فاجعه مارس خونین» در تاریخ آذربایجان ثبت شده است. در نتیجه این فاجعه که در مارس ۱۹۱۸ رخ داد، پس از به قتل رسیدن وحشیانه عده‌کثیری از اهالی شهر شاماخی که بیش از چهل هزار نفر جمعیت داشت، تمام ساختمان‌های این شهر ویران گردید. به مساجد و مدارس آتش زده، سوزاندند. حتی آن‌هایی که نتوانسته بودند از شهر شاماخی فرار کنند و در دشت‌ها پیتوته کرده بودند، همه‌شان از پا در آمدند. اکثریت کسانی هم که فرار کرده و جان بدر برده بودند بر اثر سرما و گرسنگی در راه‌ها جان خود را از دست دادند. مصائبی که بر سر شروانی‌ها آمد، چه در جنگ جهانی اول و چه پس از آن بر سر هیچ‌کسی نیامده بود. شرکت مستقیم بلشویک‌های آذربایجان در این حوادث خونبار، در تاریخ، هیچ وقت فراموش نخواهد شد. بلشویک‌هایی که از نظر ملیت، ترک آذربایجانی بوده و خود را در دنیا آزادیخواه و دوست مسلمانان معرفی می‌کردند.

ارمنی‌ها و بلشویک‌ها به سرکردگی شائومیان، مسجد جامع شاماخی را که دارای پنج در و پنج گنبد و ۲۱۰ متر طول و ۵۰۰ متر عرض بود و در زمین لرزه سال ۱۹۰۱ دو گنبد آن ترکیده و سپس ترمیم شده بود با دینامیت منفجر کردند<sup>(۱)</sup>.

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۴۳

قبل از آن که به چگونگی پایان یافتن این فاجعه دهشتناک اشاره کنیم، لازم است که اندکی درباره بنای «اسماعیلیه» که این رخدادهای خونبار به نام «حوادث اسماعیلیه» نیز نامیده شده بدانیم. این ساختمان زیبا که هم اکنون نیز در مرکز شهر باکو قرار دارد و «مخزن دستنوشته‌ها» را در خود جای داده است توسط یکی از میلیونرهای آن روزگار باکو به نام آقاموسی نقی اوف احداث گردیده و در آن ایام، علاوه بر این که به عنوان مؤسسه خیریه مسلمانان باکو مورد استفاده قرار می‌گرفت، مرکز نشست‌های ترک‌های مسلمان این شهر نیز بود. این بنا به احترام آقا اسماعیل فرزند آقاموسی به نام اسماعیلیه نامگذاری شده بود. مؤسس این بنای تاریخی شرح حال جالبی دارد، چرا که او یکی از مردان خودساخته عصر خویش می‌باشد و از شغل بازرگری به میلیونری دست یافته است. به همین علت هم، یکی از قلم به دستان آن سوی ارس به نام «مناف سلیمان اوف» درباره این رجل برجسته کتابی تألیف کرده است. بجاست که برای اطلاع بیشتر خوانندگان محترم، ترجمه بخشی از این کتاب را نقل کنیم:

«موسی نقی اوف پسر یک کاه فروش معمولی بود و در سال ۱۸۴۸ متولد شده بود. آقاموسی که بعدها به ثروت رسیده بود، از نظر تمول نه تنها از حاج زین‌العابدین نقی اوف کمتر نبود، بلکه از او ثروتمندتر هم بود... آقاموسی میلیونر به یک شخصیت «افسانه‌ای» تبدیل شده بود.

این شخص علیرغم احداث ساختمان «اسماعیلیه» در مرکز شهر، برای تأسیس «جمعیت خیریه»، به عهده گرفتن هزینه بنای مدرسه رئالنی با تکمیل طبقه سوم ساختمان نیمه‌کاره‌ای که بالاتر از اسماعیلیه قرار داشت، احداث بیمارستان «سماشکوی» سابق و «آقاموسی نقی اوف»



فعلی در کنار شهر، پرداخت پول زیاد جهت کشیدن شبکه لوله‌کشی آب آشامیدنی باکو و خیلی کارهای خیریه دیگر که انجام داده بود از سوی مردم به خسیسی متهم شده بود.

تندیس مرمرین آقا اسماعیل پسر آقاموسی نقی‌اوف که نابهنگام درگذشته بود، در مقابل یکی از پنجره‌های گرد ساختمان اسماعیلیه نصب شده بود<sup>(۱)</sup>.

پروفسور عون‌اللهی درباره پایان این فجایع می‌نویسد: «اگر اردوی ترک به فرماندهی محمد فداکار آناطولیائی به باکو نیامده بود، ارمنی‌ها بدون شک همه مسلمانان راکشته و از بین می‌بردند. چون که در آن وقت، بلشویک‌ها و دانشناک‌ها به ویژه سوخورچف کمیسر بلشویک، شادی کنان می‌گفت: «جبهه باکوی ترکیه تسخیر شد» لکن ترک‌ها به یاری برادران هم‌خون خود آمده و این شادمانی آن‌ها به دل‌تنگی مبدل شد و امیدشان بر باد رفت<sup>(۲)</sup>».

حال ببینیم بازتاب این رخدادهای خونین در ایران چگونه بود. در کتاب «توفان بر فراز قفقاز» با استفاده از اسناد وزارت امور خارجه ایران و کنسولگری ایران در باکو آمده است:

«در حالی که با فرا رسیدن واحدهای داغستانی از مناطق شمالی، احتمال مجدد جنگ بسیار بود، کنسولگری با وظیفه دشوار رسیدگی به حال و روز ایرانی‌ها و همچنین بسیاری از مسلمین محلی باکو مواجه شد که در خلال این جنگ و درگیری، هست و نیست خود را از دست داده

۱- نریمان سلیمان‌اوف - آقاموسی نقی‌اوف - باکو - گنجلیک - ۱۹۹۴ - ص ۳

۲- ارمنی ملتچی‌لری و ایران - پیشین - ص ۵۶

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۴۵

بودند. در حالی که «... ارزاق به خصوص نان و گوشت و قند به کلی نایاب، خوراک عمومی منحصر به گردو و فندق و کشمش و خشکبار ایرانی شده و همین روزها احتمال قحطی خیلی سختی می‌رود [و] راه حمل آرد که از شمال قفقاز وارد می‌شد، مسدود...» شده بود، گروه کثیری از اتباع ایران و همچنین مسلمان‌های محلی بر آن شدند که باکو را به مقصد ایران ترک کنند. ساعدالوزاره پس از کسب اجازه از شورای سالدات‌ها که مسافرت را قدغن کرده بودند، با کمک مالی گروهی از تجار ایرانی و همچنین تسهیلات اداری از نقطه نظر صدور اوراق شماره‌دار به جای تذکره، آن‌ها را با کشتی روانه انزلی و دیگر بندرهای شمال کرد.

در مجموع بین پنج تا ده هزار نفر از مسلمان‌های باکو - چه اتباع ایران و چه قفقازی - به آستارا و انزلی و دیگر شهرهای شمال ایران پناهنده شدند. و برای مدتی بیم آن می‌رفت که با توجه به حضور مجامع ارمنی در گیلان و مازندران، دامنه درگیری‌های باکو به این حدود نیز تسری یابد. به همین دلیل در همان روزها و به عبارت دقیق‌تر در ۲۱ حمل / ۱۰ آوریل ۱۹۱۸ - از سوی حکومت انزلی اعلاتی صادر گردید مبنی بر آن که «هر کس خیال آشوب و فتنه را داشته باشد سخت تنبیه شده و به عموم واردین و ساکنین انزلی، دارای هر مذهب که باشد مثل یک نفر تبعه ایرانی رفتار خواهد شد...» در ادامه این گزارش آمده است که فعلاً حکومت نظامی در انزلی اعلان شده و «... از اشخاص متفرقه خلع اسلحه می‌نمایند...».

در گزارش دیگری که از این تحولات رسید و حیدالسلطنه کارگزار بار فروش، ضمن اشاره به بازتاب نامطلوب حوادث باکو در حوزه مأموریت خود و این که «... از این واقعه افکار عمومی متأثر، بر علیه ارامنه شاید

اقدامی نمایند...» خاطر نشان ساخت که «... از قرار مسموع ارامنه متوقفین بارفروش از تازه‌شهر [کراسنودسک] کمک از برای خود خواسته‌اند...» و جای آن دارد که برای جلوگیری از وخامت بیشتر اقدامی صورت گیرد.

اگرچه وزارت امور خارجه از طریق وزارت داخله تقاضا کرد که به تمامی سرحدّات اطلاع داده شود از وقوع احتمالی نیروهای امدادی ارامنه به قلمرو ایران جلوگیری شود، ولی با خاتمه یافتن زد و خوردها در باکو، التهابات حاصله در نواحی شمالی ایران نیز فروکش کرد. به گزارش کارگزار انزلی، مردم «... خیلی مضطرب بودند که خدای نخواستہ این نزاع به انزلی هم سرایت نموده و زد و خورد واقع شود، ولی بحمدالله تعالی سکونت و آرامش و امنیت، فعلاً در انزلی موجود و برقرار است...»<sup>(۱)</sup>.

از جمله کسانی که باکو را ترک و به تبریز آمدند «بعضی از اعضا و وابستگان کمیته باکوی حزب دموکرات ایران چون عبدالله عبدالله زاده فریور، شیخ باقر خرازی و علی اکبر اسکوئی هم که در نتیجه پیش آمدن حوادث مارس ۱۹۱۸ که منجر به ترک باکو شده بودند، به تبریز آمده، به حزب دموکرات پیوستند و در جنبش خیابانی شرکت کردند. عبدالله زاده که پس از آن در تبریز ماندگار شد و به تدریس در مدرسه متوسطه محمّدیّه و نویسندگی در روزنامه تجدد و... پرداخت، مدیر مدرسه اتحاد ایرانیان، رهبر سازمان دموکرات‌های ایرانی مقیم باکو و یکی از نویسندگان ارگان آن‌ها بود. رساله «ایران دمیر یول امتیازاتی» (امتیازات راه‌آهن ایران) یکی از نوشته‌های او بود که به طور پاورقی از شماره اول

آذربایجان جزء لاینفک ایران تا شماره ۹ آن به چاپ رسیده بود. روزنامه مذکور که اکثر مقالاتش به زبان ترکی آذربایجانی و بعضی از آن‌ها به زبان فارسی بود، خود را «ناشر افکار حزب دموکرات ایران» معرفی کرده، بر آن بود تا «عموم هم‌وطنان خود را با اصول دموکراسی آشنا نماید. گردانندگان آن مخصوصاً بر این نکته تأکید می‌ورزیدند که روزنامه می‌خواهد «کارگران و کسبه را به اقتضای عصر، معاصر کرده، در میان آن‌ها به دایره علم و معارف توسعه دهد. [ روزنامه ] طرفدار فقیر کردن ثروتمندان و ضعیف کردن مقتدران نبوده، بلکه برعکس بر آن است تا به واسطه چاره‌جویی و گشودن راههای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به ثروتمند شدن فقرا و مقتدر شدن ضعیفا کمک نماید و...»

اگرچه برای ادامه انتشار روزنامه تدارک لازم دیده شده و حتی چاپخانه‌ای به نام نوروز به منظور انتشار آن تأسیس گردیده بود، ولی پیش آمدن حوادث مارس در باکو انتشار آن را از شماره ۱۳ به بعد متوقف کرد. سازمان دموکرات‌های ایرانی مقیم باکو گویا در حدود سال‌های نخستین جنگ جهانی اول ریخته شده بود، یعنی زمانی که محمدعلی تربیت مدیریت مدرسه اتحاد ایرانیان را به عهده داشت. وی با همکاری میرزا محمودخان پرورش و میرزا عبدالله عبداللّه زاده و چند نفر دیگر شالوده این تشکیلات را بنیان نهاده، اما آن سازمان تنها پس از انقلاب فوریه و از هم پاشیدن تزارسم بود که توانست ابراز وجود کند... این سازمان که به نظری دارای نظام و انتظام تشکیلاتی چندان منسجمی هم نبوده، بیش‌تر با کمیته آذربایجان حزب دموکرات به رهبری شیخ محمد خیابانی ارتباط داشته است تا مرکز (تهران).

فاجعه خونین مارس نه تنها سبب گردید که ارگان این سازمان از

۱۴۸ / نسل‌کشی (سؤی قیریم) مارس ۱۹۱۸، فاجعه اسماعیلیه

فعالیت باز ماند، بلکه خود سازمان نیز در همان ایام در کوران کشمکش‌های خونین باکواز هم پاشید<sup>(۱)</sup>.

**ایروان یک ولایت**

**مسلمان نشین بود (۲)**

پس از انتشار کتاب «ایروان یک ولایت مسلمان‌نشین بود» در سال ۱۳۸۰ توسط انتشارات «زوفا» که با استقبال مشتاقانه علاقه‌مندان در داخل و خارج از کشور قرار گرفت، نظر به اهمیت موضوع، مؤلف در صدد برآمد که مطالب مربوط به این مبحث را که در کتاب نیامده است گردآوری، تدوین و به دانشوران محترم تقدیم کند.

شهر ایروان، در سفرنامه‌های جهانگردان متعدّد که از این شهر تاریخی دیدن کرده‌اند، منعکس شده، از جمله در سفرنامه شاردن فرانسوی که در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی از این خطّه بازدید کرده، مطالب جالب توجهی درباره طرز زندگی، خصایل و ویژگی‌های مردم مسلمان ایروان بیان کرده است. از جمله از وجود هنرآپرا در این شهر مسلمان‌نشین در قرن هفدهم میلادی یاد کرده و در این باره شرح مفصلی نوشته است.

«سفر به دربار سلطان صاحبقران» نیز سیاحتنامه‌ای است که دکتر «هینریش بروگش» شرق‌شناس و سفیر دولت پروس در طول سفرش به ایران در سال ۱۸۶۰، اواسط سلطنت ناصرالدین شاه نوشته که بخشی از آن مربوط به ایروان می‌باشد

همچنین اظهار نظر «مادام دیولافوای» فرانسوی است که در تاریخ ۲۹ مارس ۱۸۸۱ یعنی اواخر قرن نوزدهم از ایروان دیدن کرده است. از جمله منابع گرانسنگی که اخیراً به دست مؤلف رسیده، کتاب وزین «بلوغ الامانی فی حیاة الفقیه الکبیر و الاصولی الشهیر الايروانی و المشاهیر من تلامذته» است. این اثر ۵۵۰ صفحه‌ای که توسط حجت الاسلام والمسلمین حاج سید محمد تقی حشمت‌الواعظین طباطبائی قمی تألیف و برای اولین بار در سال ۱۳۷۵ شمسی در شهر قم منتشر

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۵۱

شده و در سال ۱۳۸۰ به چاپ سوم رسیده است، لکن مؤلف از وجود این کتاب نفیس بی‌خبر بود تا این که در اواخر فروردین ماه ۱۳۸۳ از طریق پست آن را دریافت کرد. فرستنده، جناب آقای دکتر محمدجواد ایروانی وزیر محترم امور اقتصادی و دارائی پیشین و عضو فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام بودند که پس از مطالعه کتاب «ایروان یک ولایت مسلمان نشین بود» که اهدائی یکی از دوستانشان بود، این کتاب را به مؤلف ارسال داشتند که جای بسی تشکر و قدردانی است. ایشان در مکتوبی خطاب به مؤلف نوشتند:

#### بسمه تعالی

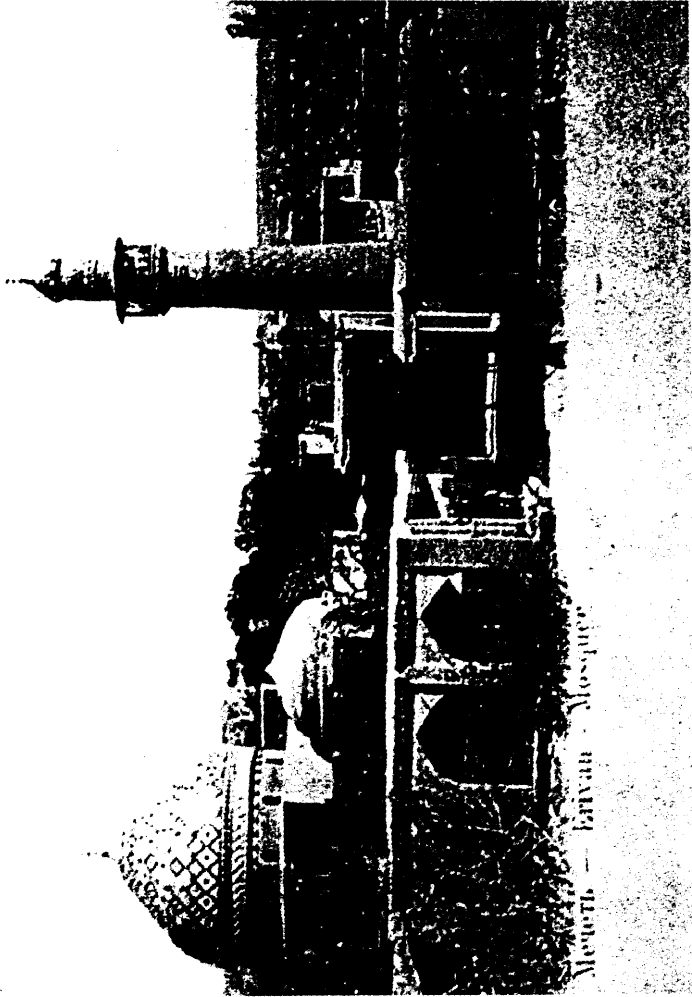
حضور محترم و شریف جناب آقای صمد سرداری نیا با سلام  
کتاب ارزشمند «ایروان یک ولایت مسلمان نشین بود» را با اشتیاق فراوان ملاحظه نمودم. انصافاً اثر ارزشمندی در شناسائی تاریخ ایروان می‌باشد. با توجه به این که قفقاز و به ویژه ایروان سرزمین علمای بزرگ شیعه بوده است بدین وسیله کتاب فوق را در مورد پدر بزرگ اینجانب مرحوم علامه حضرت آیت‌الله العظمی میرزاعلی ایروانی و پدر اینجانب مرحوم آیت‌الله میرزایوسف ایروانی نگارش شده تقدیم می‌گردد. مؤلف به نوبه خود به معرفی علمای دیگر ایروان پرداخته که عنداللزوم جهت هرگونه بهره‌برداری در چاپ‌های بعدی کتاب ایروان تقدیم می‌دارد.

با سپاس فراوان از زحمات آن جناب

دکتر محمد جواد ایروانی

۱۳۸۳/۱/۱۷





۴۴ - عکس قدیمی شماره (۹۳) از نمای عمومی جنبه مسجد جامع  
ایروان و بافت شهری مقابل آن

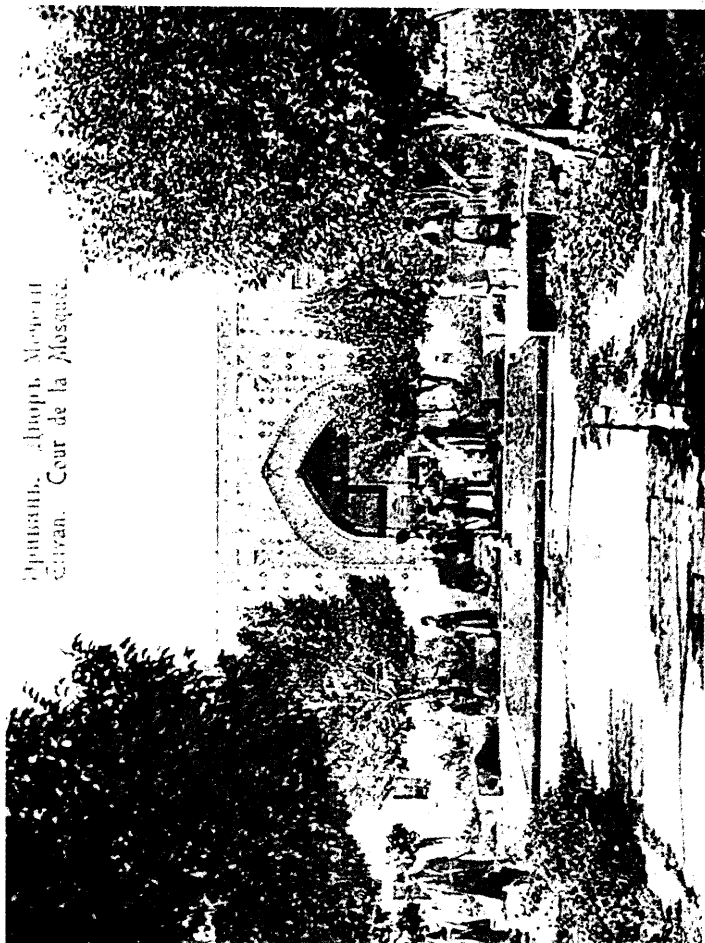
قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۵۳

یکی از مواردی که در این کتاب جالب توجه می‌نماید، کشتار مسلمانان توسط ارامنه در سال ۱۹۱۰ میلادی است. در این زمینه در کتاب یاد شده آمده است: «در سنه ۱۹۱۰ میلادی، هفت سال قبل از انقلاب اکتبر، حادثه‌ای دلخراش را مؤلف از لسان صاحبان درد مشروحاً بیان نموده تا آن‌که این قصه تلخ در آتیه روشنگر حقایق و در قالب یک سند تاریخی به حساب آید.

آقای احد ایروانی مدیرکل امور استان‌ها در وزارت معادن و فلزات جمهوری اسلامی ایران، در حضور برادر مسئول و متعهد عضو هیئت مدیره و معاونت مالی و بازرگانی شرکت ملی فولاد ایران جناب آقای حاج سیدعلی اکبر هاشمیان «دام مجده» برای نگارنده نقل نمود:  
پدرم قاسم ایروانی معروف به ابوالقاسم فرزند علی ایروانی می‌گفت:

در زمان نیکلای دوم، تزار روسیه اختلاف عمیقی بین ارامنه و روسیه با مسلمانان ایروان به وجود آمد. به همه اهالی ایروان و توابع و قرای آن ابلاغ گردید: مردم یا باید آئین ارامنه را بپذیرند و یا قرآن را به آتش بکشند تا حرمت اسلام در منطقه شکسته شود و در غیر این صورت همگان قتل عام خواهند گردید. مردم مسلمان با قاطعیت در برابر این سخن نابجا مقاومت نموده و عملاً حریم آئین پاک اسلام را گرامی داشتند. چند روزی از ابلاغ پیام نظام فاسد نگذشته بود که روزی مادرم گفت: نیروی مسلح ارمنی به داخل خانه‌ها می‌ریزند و همه را سر می‌برند.

Հրազդան, Հայաստան, Մուսթաֆա Շիրվան, Cœur de la Mosquée.



۳۳- عکس قدیمی شماره (۹۳) از صحن مسجد جامع ایروان نشانگر وضع آبدان آن و بومش در اطراف حوض مسجد و در برابر گنبد خانه خانی مسجد.

بهترین راه آن است که تو به داخل چاه آب خانه رفته تا از شرّ این اراذل مصون بمانی، شاید آنان به هنگام هجوم به خانه به حریم زنان حرمتی قائل شوند و تو هم به عنوان پناه برای ما زنده بمانی، من امر مادر را امثال نمودم و در داخل چاه رفتم و با زحمت، خود را در وسط چاه نگاهداشتم که ناگهان متوجه ورود اشرار ارمنی و حمله آنان به اهل خانه شدم، و حتی شیون زن و بچه را نیز شنیدم، و پس از آن، سکوت، فضای خانه را فرا گرفت. پس از گذشت لحظاتی شنیدم که فرمانده دستور می داد تا جنازه‌ها را به داخل چاه بیندازند، ولی معاون او می گفت: صبر کنید تا فردا هوا روشن شده و جنازه‌ها شمارش شود، فرمانده نظر معاون را پذیرفت و همگی از خانه بیرون رفتند.

پس از آن که مطمئن شدم اشرار از منزل خارج شده‌اند از چاه بیرون آمده و با منظره هولناک و وحشتناکی روبرو گشتم، دیدم که پدر و مادر و زن و بچه و بستگان در خون خویش غلطانند.

بلادرنگ در دل شب خود را به قریه مجاور رسانیده و ماجرا را به خواهرم اطلاع دادم که جز من و تو کسی دیگر از ما باقی نمانده است. او هم ناگهان در مقابل دیدگانم سکنه کرد و از دنیا رفت.

با چنین وضع دلخراشی شبانه به سوی جلفا حرکت نموده و وارد تبریز شدم و تحت عنوان تبعه ایران به سربازی رفتم و بعد از اتمام دوره خدمت سربازی، در ارتش استخدام شدم و سپس با دختری به نام «محترم» در سنه ۱۲۹۵ شمسی در سن ۳۵ سالگی ازدواج نمودم.

احد ایروانی می گوید: حاصل این ازدواج ۱۰ فرزند می باشد<sup>(۱)</sup>.



این تصویر دارالمعلمین شهر ایروان را در سال ۱۳۲۶ ه. ق / ۱۲۸۷ شمسی نشان می‌دهد. مدرّسان و عدّه‌ای از دانش‌آموزان این مرکز آموزشی، عکسی به یادگار گرفته‌اند. استادان این مدرسه عالی، نه تنها مسلمان هستند، بلکه ۱۳ تن از آنان، لباس روحانیت به تن دارند که یکی از آنان، میرزا عبدالله، قاضی ایروان است که با شماره ۷ نشان داده شده است. میرزا جبار باغچه بان و میرزا جعفر راشد، از مصلحان این آموزشگاه بودند که در ردیف دوم با شماره‌های ۲۱ و ۲۰ مشخص شده‌اند. این عکس را آقای ناصر احمدی در اختیار مؤلف قرار دادند.

این کشتارها در برهه‌های مختلف ادامه داشته به طوریکه مسلمانان مظلوم ایروان هر از چندی به دست ارامنه سلاخی شده‌اند، ولی قتل عام ژانویه ۱۹۱۸ میلادی به دست داشناک‌ها و به فرماندهی آرام مانوکیان معروف به آرام پاشاکه منجر به کشته شدن سیصد هزار نفر از مسلمانان ایروان و ۲۱۱ زوستای پیرامون آن گردید نقطه عطفی شوم در سرنوشت رقت بار مسلمین ستم دیده این دیار بلا دیده بود. ابعاد این نسل کشی گسترده‌تر از آن است که در کتاب «ایروان یک ولایت مسلمان‌نشین بود» آمده است. به طوری که تأثیر اسف بار این فاجعه خونین تا امروز حتی بر ادبیات مکتوب و شفاهی خلق آذربایجان سایه گسترده است.. نمونه هائی از بیایاتی های سروده شده توسط مسلمانان ایروانی که در آن فاجعه خونین، یار و دیار خود را ترک کرده و راهی دیار غربت شده‌اند در کتاب «ایروان یک ولایت مسلمان‌نشین بود» به دست داده شده است.

در این راستا، آثار شاعر نامدار آذربایجانی «عمران صلاحی» نیز نمونه‌ای از این تأثرات را نشان می‌دهد. این شاعر درد آشنا در مصاحبه با روزنامه «ایران» به تاریخ ۱۳۸۲/۱۲/۷ با صراحت به این تأثیرات اشاره می‌کند. پرسشگر روزنامه ایران در بخشی از این گفتگو که تحت عنوان «متأثر از قصه‌های مادر بزرگ» چاپ شده از ایشان می‌پرسد:

س - از خصوصیات بارز آثارتان - چه نظم و چه نثر - این است که برخلاف بسیاری، طنزتان نه تنها خنده صرف نیست، بلکه به این ترتیب، خواسته‌اید لایه‌های زیرین اجتماع را به نمایش بگذارید. نمونه‌اش کتاب «حالا حکایت ماست» که دغدغه‌های اجتماعی در آن برجسته است. پرسش این است که چه عواملی، چنین پروسه‌ای را در ذهن‌تان به وجود آورد؟ این که به مردم فکر می‌کنید، آیا همواره برایتان مسئله بود؟

ج - کاملاً. من اساساً زندگی‌م در میان مردم گذشته است. تمام محله هائی که همراه خانواده زندگی می‌کردم، جنوب شهر بود. از این رو خیلی خوب توانستم با مسائل و مشکلات آنها خوب بگيرم و رابطه ایجاد کنم. این‌ها همه از همان کودکی در ذهنم تأثیر گذاشتند..... مسئله دیگری هم که باید بگویم، تأثیر قصه‌ها و شعرهای «مادر بزرگم» بود. الآن که فکر می‌کنم این تأثیر را در آثارم به وضوح می‌بینم.

به کارگیری «فرهنگ مردم» و «ادبیات عامه» یعنی استفاده از لغات، اصطلاحات، گویش‌ها، آداب و سنن مردم و .... از عناصری اند که می‌توانند اساساً شعر را مردمی کنند. حالا اگر با طنز هم همراه باشند بسیار تأثیر گذارتر خواهند بود. همه این‌ها را مدیون مادر بزرگم هستم که اسمش «لیلا» و اهل ایروان بود. او از جنگ آرامنه و مسلمان‌ها که آنجا اتفاق افتاده بود، ماجراهای بسیار به یاد داشت که به صورت قصه برایمان تعریف می‌کرد.

تمام کشت و کشتارها و بگير و ببندها را از نزدیک شاهد بود، می‌گفت: اگر من زنده مانده‌ام تنها دلیلش این است که زیر چرخ یک گاری پنهان شده بودم و بعد که همه، آتش و لاش شدند، من هم از مخفیگاهم بیرون آمدم.

او شعرهای زیادی به ترکی می‌گفت که یا از قدیم شنیده بود، یا حتی خودش می‌ساخت.

به خصوص «بایاتی» - دو بیتي - های آذربایجانی، خوب، این‌ها همه در من تأثیر داشتند. همین تأثیر باعث شد تا شعری با نام «لیلاننه» - که البته ترکی است - بگویم.



تمثال مبارک مرحوم حضرت آیت الله العظمی میرزا علی ایروانی (ره)



الآن که به گذشته نگاه می‌کنم می‌بینم همواره زندگی‌م روی شعرهایم تأثیر داشته‌اند. در واقع از هر کسی یا چیزی تأثیر گرفته‌ام، شعری در وصفش گفته‌ام.»

پس از این نسل‌کشی و حاکمیت یافتن حزب داشناک در ایروان، این کشت و کشتارها ادامه می‌یابد و بقایای مسلمانان این دیار را که صاحبان اصلی این سرزمین بودند به دستور اربابان غربیشان از دم تیغ می‌گذرانند. به طوری که الکساندر میاسنیکیان رهبر کمیته انقلاب و شورای کمیساریای خلقی جمهوری ارمنستان شوروی در سال‌های نخست حکومت بلشویکی می‌نوشت:

«گرجستان در دوره بلشویک‌ها به طور آزاد و حاکم (حاکم به جای سورن آورده شده مترجم) آرامنه را مورد آزار قرار می‌داد، ولی ارمنستان در زمان داشناک‌سیتیون به همان شیوه «حاکم» و بدون مجازات، مسلمانان را می‌کشت. چون دستورات دائی‌های اروپایی و آمریکایی چنین بود. دائی‌هایی که بدون اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» قادر به زندگی نیستند.» (میاسنیکیان ۱۹۲۳)<sup>(۱)</sup>

کتاب «بلوغ الامانی» که جهت انعکاس شرح احوال مرحوم آیت‌الله‌العظمی میرزا علی ایروانی و فرزندش مرحوم آیت‌الله میرزا یوسف ایروانی تألیف گردیده، لکن در این اثر، از دهها رجال نامدار و روحانیون نام‌آور سخن رفته است که از شهر ایروان برخاسته‌اند و این نشانگر آن است که این شهر تاریخی مسلمان‌نشین، یکی از کانون‌های مؤثر تشیع و خاستگاه علمای بزرگ شیعه بوده است. مؤلف درباره

خاندان ایروانی می نویسد:

«آنچه در این کتاب (بلوغ الامانی) تحت عنوان خاندان ایروانی عنوان گردیده، ذکر نام و شرح حال رجال علمی و اعلام شیعه این دودمان معظم است و نه ابعاد دیگر این طایفه معظمه، که تماماً با مراجعه به منابع و مأخذ جدید موجزاً به رشته تحریر درآمده است.

خاندان ایروانی از بیوت فضل و فقاہت و زعامت و مرجعیت شیعه در ایران و عراق و قفقاز بوده است. این طایفه از ذریه ملا محمد (۱۳۰۶ - ۱۲۱۱ هـ ق) فرزند ملا محمد باقر ایروانی مشهور به فاضل ایروانی است. وی از مراجع تقلید، در ایران، ترکیه، هندوستان، قفقاز و آذربایجان شوروی [سابق] در عصر خویش بوده است. او بانی نهضت علمی این خاندان و از آیات عظام و زعمای امامیه می باشد.»

پس از عرضه اسامی ۱۷ تن از روحانیون برخاسته از این خاندان، درباره آیت الله العظمی میرزا علی ایروانی از دیدگاه مؤلف کتاب «مشهد الامام» آمده است:

«میرزا علی ایروانی (۱۳۵۴ - ۱۳۰۱ هـ ق) فرزند شیخ عبدالحسین ابن مولا علی اصغر خطیب حائری ایروانی، از حجج برجسته و دارای تقوا و عالم به علم فقه و اصول و دارای شخصیت ممتاز بوده و از اساطین نجف اشرف به حساب آمده است. وی از تلامذه آیت الله سید محمد کاظم یزدی و آیت الله آخوند خراسانی (ره) می باشد.



تمثال مرحوم حضرت آیت‌المیرزا یوسف ایروانی (قدس سره)

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۶۳

بعد از وفات اساتید بزرگوارش به کربلا مهاجرت نمود و در بحث زعیم الطائفه آیت الله شیخ محمد تقی شیرازی (ره) حاضر شده است. ولی بعد از بدرود حیات استادش مجدداً به نجف اشرف مراجعت نمود و بر مسند تدریس تکیه زد و به بحث و درس رسمی حوزه عملیه نجف اشرف پرداخت.

آثار قلمی و تألیفات نافعه‌ای از او به جای مانده، از جمله حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری (ره) و حاشیه بر کفایة الاصول، و رساله عملیه به زبان فارسی و رساله در فروع علم اجمالی و کتاب‌هایی در طهارت و صلوات و حج و غیر این‌ها.

پنج جلد از مؤلفات هیجده‌گانه مرحوم آیت الله العظمی ابروانی به چاپ رسیده است که پنجمین اثر، کتاب ارزشمند «هدیه الصبیان» است که ۱۰۳ صفحه بوده و در سنه ۱۳۲۹ شمسی در تبریز به زیور طبع آراسته گردیده است و الباقی مؤلفات آن رادمرد فقیه و اصولی، متأسفانه به صورت مخطوط باقی مانده است<sup>(۱)</sup>.  
اینک می‌رسیم به سیاحتنامه‌ها:

شاردن فرانسوی که به قول ادوارد براون، معتبرترین مورخ عهد صفوی است در قرن هفدهم میلادی، در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی در شهرهای مختلف ایران از جمله ابروان به سیاحت پرداخته، درباره این شهر تاریخی مسلمان‌نشین، مطالب مشروحی نوشته، از جمله درباره حکمران و طرز حکومت وی می‌نویسد:  
«حکمران ابروان، بیگلربیگی است. حکام ایالات بزرگ را بدین

عنوان می‌خوانند و بدین طریق اینان از مقامات دیگر که خان خوانده می‌شوند (و حکام درجه دومی می‌باشند) امتیاز دارند. معظم له دارای عنوان سردار نیز می‌باشد که به معنای فرمانده سپاه است. حاکم این ایالت یکی از اعیان درجه اول ایران می‌باشد و از رجال بسیار بصیر و فوق العاده سیاستمدار کشور به شمار می‌رود. نام این شخصیت صفی قلی خان است که به معنای بنده اجل صفی می‌باشد. همیشه در دوره سلطنت شاهنشاه فقید، حکومت مهم‌ترین و عالی‌ترین ایالات امپراطوری ایران با مشارالیه بوده است، ولی در نتیجه دسیسه زنان (درباری) سه سال پیش از فوت پادشاه مزبور، معزول و مغضوب گشت. شاهزاده خانمی که همسر حکمران ایروان می‌باشد، از جانب مادر منتسب به خاندان سلطنتی است. این شاهزاده خانم، در آغاز سلطنت پادشاه کنونی (شاه سلیمان) و سالی برانگیخت که شوهر خود را مورد نظر و عنایت اعلیحضرت همایونی قرار داد و کمی بعد مشارالیه به حکومت ایروان منصوب گشت که از ایالات بسیار مهم و بسیار پردرآمد کشور است، این ایالات هر سال سی و دو هزار تومان درآمد دارد که معادل تقریباً پانصد هزار اکو (مسکوک طلای قدیمی) می‌باشد. بعلاوه از طریق جرایم و غرامات، هدایا و تحف و طرق انتفاع غیر مستقیم نیز دویست هزار اکوی دیگر نصیب حاکم می‌شود. اینک حکمران ایروان به طور مسلم ثروتمندترین شخصیت تمام ایران است. این شخصیت محبوب شاهنشاه و مورد احترام دربار می‌باشد و دو فرزند مشارالیه یگانه مقرب اعلیحضرت همایونی به شمار می‌روند.

صفی قلی خان مردم دار و عدالت پیشه و نسبت به دیگر حکام کمتر رشوه می‌گیرد و به همین جهت محبوب عامه و مورد احترام همه

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۶۵

مردمان حوزه حکومت خویش است. این مرد کاملاً شایسته مقام خویش است، چون علاوه بر صفات حمیده مزبور، اهل فضل و دانش نیز می باشد و عاشق علوم و فنون است.»

این گردشگر فرانسوی که تألیفاتش بسیار پر مغز و مشحون از بدایع تحقیق و تاریخ می باشد، به طوری که فلاسفه و مورخین عالی مقام سده هجده میلادی مونسیکو، ژان ژاک روسو، دیدرو، هلوئیوس و گیبون در تحقیقات فلسفی و تاریخی خود از سیاحتنامه شاردن استفاده های شایان توجهی کرده اند، در بخشی از سفرنامه اش از اجرای هنر اپرا در میان مردم مسلمان ایروان یاد کرده و می نویسد:

«پس از پایان نمایش کشتی گیران که یک ساعت تمام طول کشید، مصارعت کنندگان [کشتی گیران] از میدان خارج و فی الفور محوطه با نمدهای بزرگی پوشیده شد و فرش های گرانبهائی به روی آن گسترده گشت و گروه عظیم مطربان و مغنیان و رقاصان به صحنه درآمدند و بیش از دو ساعت به ترنم پرداختند که مورد تحسین حضار واقع گشت. استاندار ایروان، اوقات خود را به تماشای این صحنه و مذاکره با غلام شاه و حاضرین و مخصوصاً استعلام اخبار فرنگستان از من می گذرانید.

.....صحنه با هنر نمائی زنان بازیگر جوان (اکتریس ها) افتتاح می یابد و این قسمت متضمن اغنیه عاشقانه و تغزلات محبت آمیزی می باشد و جذبه و انجذاب و حالات انشراح عشاق بیان می گردد. آنگاه فرط عشق و ایمان و اضطراب و تشویش نمایان می شود.

در این دوره، حالات و خصوصیات خارق العاده عشاق جوان، مغالزه و معاشقه عاشق و معشوق با یک صورت حسّاس و زنده مافوق

تصویری به معرض نمایش گذارده می‌شود و این مرحله در حقیقت نخستین پرده اُپراست.

در دوره دوّم نمایش، گروه رقصان و مغنیان به دو دسته تقسیم می‌گردد. یکی اصرار و الحاح عاشقی را در انظار مجسم می‌سازد، دیگری نفی و انکار معشوق متکبری را جلوه‌گر می‌نماید. پرده سوّم، حاکی از توافق و کنار آمدن عشاق است. در این مرحله است که هنر نمائی بازیگران به حدّ اعلای خود می‌رسد و حنجره خوانندگان زن و حرکات لغزنده رقصه‌ها سحر آسا می‌شود. مطربان و مغنیان در میعادگاه عشاق توقّف کرده‌اند و با حرکات چشم و دست با استرجام و استغاثه و به یک حالت بیخودی از دلبران در تمنّای وصال می‌باشند. در این مرحله دیگر شرم و آزرم اجازه نمی‌دهد چشم و گوش حرکات و سکناات شهوت‌انگیز بازیگران را تحمّل کند. معه‌ذا باید متذکّر شویم که این چیزها با تفوای مذهبی ایرانیان منافات ندارد. چون این قوم، تجرّد را عیب می‌شمارد و حتّی گناه می‌داند و برحسب تعلیمات آئین اسلام، مردان مجبور می‌باشند به محض وصول به مرحله بلوغ به ازدواج مبادرت ورزند. ضمناً یادآور می‌شویم که در میان مغنیان و مطربان و رقصه‌ها همیشه اشخاص واقف به رموز محیط و موقع‌شناسی وجود دارد که قطعات نمایش را بر حسب تمایلات روحی مشتریان و امیال مغنوی طالبین ترتیب می‌دهند و مطابق میل آنان موضوع نمایشات خویش را تنظیم می‌کنند. ولی البتّه رعایت چنین نکات دقیق و باریک، مستلزم اطلاعات بسیار وسیعی در فنّ مربوطه است»<sup>(۱)</sup>.

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۶۷

دو قرن پس از شاردن، دکتر «هینریش بروگش» استاد دانشگاه برلین و شرق شناس برجسته، در سال ۱۸۶۰ میلادی از شهر ایروان دیدن کرده و مشاهدات خود را به رشته تحریر درآورده است. وی در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه، هنگامی وارد این شهر شد که ۳۲ سال بود بر اثر انعقاد قرارداد ننگین ترکمانچای، ایروان در تحت حاکمیت روسیه تزاری قرار داشت و یک حاکم روس به نام «کلوبکیان» بر این ولایت حکمرانی می‌کرد، لکن ترکیب شهر، چهره اسلامی خود را حفظ کرده بود. وی در بخشی از سیاحتنامه اش می‌نویسد:

«از ساعتی قبل از حرکت، عده‌ای از خان‌های<sup>(۱)</sup> تاتار [=آذری] و ارامنه با اسب در میدان جلوی ساختمان فرماندار ایروان گرد آمده بودند تا به همراهی ما در گردش شهر شرکت داشته باشند. از بازار ایروان که کاملاً به سبک آسیائی ساخته شده است، از محلات ارمنی نشین، محلات تاتارها [= آذری‌ها] و بالاخره باغ و قصر سرداران ایرانی که در دوران تسلط ایران بر آن شهر، حکومت ایروان را به عهده داشتند، بازدید کردیم. باغ و قصر سرداران در محل مرتفعی از شهر و در کنار رود

شهریور ۱۳۳۵

۱- دکتر «بروگش» نیز به غلط به اهالی مسلمان ایروان که ترک آذری بودند تاتار خطاب می‌کند، چرا که پس از منضم شدن ۱۷ ولایت آن سوی ارس به قلمرو تزاریسم، روس‌ها برای هویت زدائی از ترک‌های آذری، آن‌ها را تاتار نامیدند. در حالی که خود این گردشگر آلمانی در بخشی از سیاحتنامه خود می‌نویسد: «تاتارها، سکنه اصلی این دشت‌ها، در حقیقت همان ترکمن‌ها هستند و از نژاد ترکمن‌های ایران می‌باشند. به افراد این طایفه در شمال رود ارس، نام تاتار داده‌اند و آنها غالباً مسلمان هستند». (ص ۹۵)



«سنگا»<sup>(۱)</sup> قرارداد و فوق‌العاده زیباست. تالارهای مخصوص نشیمن سرداران ایرانی دارای نقاشی‌های دیواری جالبی از زنان و رقاصه‌های گرجی است. در نزدیکی این باغ و قصر، مسجد بزرگی هم قرار دارد که ساختمان این قصر و مسجد تماماً به سبک ساختمان‌های ایرانی است. در دو‌یست قدمی این باغ و مسجد، بیمارستان اروپائی ایروان واقع شده است که ساختمانی نیمه اروپائی دارد و بیماران آن را سربازان روسی تشکیل می‌دادند که گرفتار بیماری تب و لرز بومی ایروان شده بودند.

نخستین شب اقامت در ایروان، برای رفع خستگی سفر، به یک حمام سبک ایرانی که توسط تاتارها [=آذری‌ها] اداره می‌شد، رفتیم. در صحن حمام، روی سگویی نشستیم و مارا کیسه کشیده، بعد با لیف صابون زدند. آن وقت کارگری به جان هر یک از ما افتاد و به مشت و مال پرداخت. چون تصمیم گرفته بودیم کلیه مراحل حمام ایرانی را گذرانده، از آن اطلاع پیدا کنیم اعتراض نکردیم و تحمل نمودیم، مشت و مال آن قدر ادامه یافت که من احساس کردم کاملاً خورد و خمیر شده‌ام. می‌خواستم اعتراض کنم ولی یارای حرف زدن نداشتم و در همین موقع کارگر مرا بلند کرده، کشان‌کشان از چند پله به طرف خزینه آب گرم بالا برد و در آن انداخت. در آنجا نزدیک بود نفسم بند بیاید و به همین جهت با هر زحمتی بود خود را از آن خزینه نجات دادم و به طرف رختکن حمام یا سرینه دویدم. در آنجا تاتارها [=آذری‌ها] کمی آبجوی سرد و قلیان ایرانی برای ما آوردند که البته با یکدیگر مناسبتی نداشت. ما آبجو را رها کرده، خوردن یک فنجان چای داغ را بر آن ترجیح دادیم.»

وی درباره خیانت ارامنه در جنگ‌های ایران و روس می‌نویسد: «اچمیادزین در جنگ‌های روسیه و ایران که بعد از نبرد «الیزابت پل» و سقوط ایروان و تبریز به انعقاد عهد نامه ترکمانچای (۲۲ فوریه ۱۸۲۸) انجامید، نقش مهمی بازی کرده است. دو شهر و ایالت ایروان و نخجوان بیش از بیست سال از اوایل قرن نوزدهم متعلق به دولت ایران بودند. ترک‌ها و ایرانی‌ها قبل از آن تاریخ، کشمکش زیادی بر سر ارمنستان با یکدیگر داشتند و ارامنه مسیحی، جانب روس‌ها را که تازه متوجه نفوذ به طرف جنوب شده بودند گرفتند. یک روز پاپ و روحانی بزرگ ارامنه، جواهرات و ثروت‌های موجود در «اچمیادزین» را جمع‌آوری کرد و به اتفاق روحانیون دیگر ارمنی به طرف همسایگان روس خود فرار کرد و به آن‌ها پناه آورده، استمداد کرد.

مقامات ایرانی سخت برآشفتنند و از دولت روس تقاضای استرداد روحانیون ارامنه را کردند. ولی روس‌ها که بهانه خوبی برای دست‌اندازی به خاک ایران پیدا کرده بودند از این امر امتناع ورزیدند و این خود روابط دو کشور را تیره کرد و یکی از علل جنگ میان طرفین شد. در هر حال، ژنرال «پاسیکویچ» که بعدها از طرف ارامنه ملقب به «ایروانسکی» شد با قوای خود به طرف اچمیادزین حمله کرد و آنجا را تصرف نمود. سپس ایروان را هم تسخیر کرد و نیروهای خود را متوجه نخجوان نمود و بعد از تصرف آن شهر، از رود ارس گذشت و تبریز هم سقوط کرد و قوای روسیه به قافلانکوه رسیدند که بالاخره جنگ با انعقاد عهد نامه ترکمانچای پایان یافت. روس‌ها طبق این عهد نامه، خانات ایروان و نخجوان و خانات طالش را به دست آوردند و علاوه بر این مبلغی در حدود دو کروور تومان هم از دولت ایران به عنوان خسارت و غرامت جنگی دریافت نمودند.

پس از پایان جنگ، روحانیون ارمنی که خود از عوامل جنگ بودند به اچمیادزین بازگشتند و کلیساهای آنجا را که در طی جنگ آسیب دیده بود، با کمک مالی روس‌ها و هدایای ارامنه تعمیر کردند و آنجا را بار دیگر محل اقامت و مرکز روحانیت ارامنه قرار دادند.»

این گردشگر آلمانی درباره طایفه «کنگرلو» که یکی از طوایف مشهور ولایت چخور سعد بوده می‌نویسد:

«سواران تاتار [=آذری] که همراه کالسکه‌های ما حرکت کرده بودند و در هر ایستگاه معمولاً عوض می‌شدند نیزه‌های مخصوصی در دست داشتند که به وسیله این نیزه‌ها از دیگر تاتارها [=آذری‌ها] متمایز و مشخص می‌شوند. این تاتارها [آذری‌ها] از تیره «کنگرلو» هستند که به پرورش اسب علاقه زیادی دارند و در اسب سواری هم شهرت دارند. کنگرلوها دسته و تیره بزرگی از قوم تاتار [=آذری] هستند که در نزدیکی ایران و ترکیه به سر می‌برند. آن‌ها از فرط علاقه‌ای که به اسب دارند از دزدیدن اسب‌های مردم هم ابائی ندارند، ولی البته همه آن‌ها این طور نیستند. از زراعت و کشاورزی نفرت دارند و در دهات مخصوصی زندگی می‌کنند و با قبایل دیگر ارتباط و تماس می‌گیرند. آن‌ها در دوران تسلط ایران بر قفقاز چریک بودند و از دولت ایران بابت خدمت در مواقع ضروری دستمزد می‌گرفتند. حالا هم، آن‌ها چریک به شمار رفته، از دولت روسیه ماهی ۱۰ روبل نقره بابت حقوق خود و علیق اسب دریافت می‌کنند. کنگرلوها بیشتر در نواحی مرزی ایران و ترکیه مستقر هستند و کار آن‌ها مبارزه با راهزنان مسلحی است که در راه‌ها قافله‌ها و کاروان‌ها را می‌چاپند و بعد به داخل ایران و ترکیه فرار می‌کنند. به همین جهت در هر چاپارخانه‌ای عده‌ای سوار تاتار [=آذری] کنگرلو مستقر

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۷۱

هستند که مراقب دزدان و راهزنان می‌باشند و هر جا که اثری از آن‌ها بیابند در تعقیبشان بر می‌آیند»

در این سیاحتنامه، درباره یکی از خان‌های این منطقه و روابط او بادربار تزار آمده است:

«نزدیک غروب آفتاب، به ده «باشناراشن» رسیدیم. مالک این ده، یک خان قدیمی ایرانی به نام «خلیل بیگ» بود. او پسران خود را که سراپا غرق اسلحه بودند به استقبال ما فرستاد و خواهش کرد که برای استراحت و اطراق در منزل او فرود آئیم. پس از دوازده ساعت طی راه و خستگی زیاد، این دعوت خیلی دلپذیر و مطبوع بود و آن را با کمال میل پذیرفتیم. خانه نسبتاً مجلل خلیل بیگ به سبک ایرانی تزئین و دکوراسیون شده بود. مارا به قسمت اندرون هدایت کرده، اطاق‌های اندرون را در اختیارمان گذاشتند. زنان اندرون را در زیرزمین‌های تحتانی اطاق‌ها جای داده بودند و آن‌ها از پشت درهای مشبک زیرزمین با کنجکاو میهمانان خارجی خود را می‌نگریستند. اطاق‌هایی که برای اقامت ما ترتیب داده بودند خیلی تمیز، دیوارهای آن سفید و دارای قفسه‌های چوبی بود، و فرش‌های بسیار عالی و با ارزش ایرانی نیز کف اطاق‌ها را تزئین کرده بود. غذا آوردند و این نخستین باری بود که با غذاهای ایرانی از ما پذیرائی می‌شد. مطابق آداب و رسوم شرقی غذاها را یکجا و با هم سر سفره آوردند. با تعارف خلیل بیگ همگی دور سفره روی زمین نشستیم، در حالی که پسران او دست بر قبضه خنجر پشت سر ما ایستاده بودند و این کار به معنای آن بود که هر لحظه آماده دفاع از ما هستند. ضمناً در موقع صرف غذا خودشان هم خدمت می‌کردند و غذاها را از یک طرف سفره به طرف دیگر برده، تعارف می‌کردند. البته

آن‌ها مستخدم و نوکر زیاد داشتند، ولی این رسم مشرق زمین است که میزبان به خاطر احترام به میهمانان شخصاً خودش با پسرانش از آن‌ها پذیرائی می‌کنند.

دیس‌های بزرگی که جلوی ما قرار داشت مملو از غذاهای مخصوص ایران یعنی: پلو، چلوکباب، عسل، پنیر، کره، پیاز و نان نازک بود، و همه با دست از این دیس‌ها غذا می‌خوردند. دست در اینجا کار قاشق و چنگال و کارد را می‌کرد و ما هم به ناچار چون قاشق و چنگال وجود نداشت از دست‌های خود استفاده می‌کردیم. خلیل بیگ و پسرانش که لباس چریک‌های تاتار [=آذری] را پوشیده بودند نشان‌های روسی بر سینه داشتند و از مسافرت خود به سن پترزبورگ و دیدار تزار روس خاطراتی نقل می‌کردند. این یک سیاست زیرکانه روس هاست که رؤسای قبایل ایرانی متصرفی خود را مورد محبت قرار داده، به آن‌ها نشان و خلعت اعطا می‌کنند و حتی آن‌ها را به سن پترزبورگ برای دیدار تزار می‌برند تا بدین ترتیب دوستی آن‌ها را نسبت به خود جلب کنند و اگر دوباره جنگی با ایران روی دهد، این قبایل از روسیه پشتیبانی نمایند<sup>(۱)</sup>»

مادام دیولافوای فرانسوی نیز که در تاریخ ۲۹ مارس ۱۸۸۱، ۲۱ سال پس از دکتر بروگش از این شهر دیدن کرده می‌نویسد:  
 «در تاریخ ۲۹ مارس ۱۸۸۱ میلادی که از ایروان بازدید به عمل آوردیم منظره شهر ایروان طرب‌انگیز و نشاط آور بود، خانه‌ها اغلب

۱- دکتر هینرش بروگش - سفری به دربار سلطان صاحبقران - ترجمه مهندس کردبچه -

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۷۳

دارای مهتابی‌های قشنگ بوده و از باغ‌های باصفا احاطه شده است و گنبد‌های باشکوه مساجد شیعه و دیوارهای سفید منازل نیمه اروپائی و شکوفه‌های درختان میوه از میان توده خاکستری رنگ ساختمان‌ها، سر بر آورده بود و نمایش و جلوه مخصوصی داشت.

هرگاه از گنبد‌های شیروانی کلیساهای روسی، که با رنگ سبز درخشندگی داشت صرف نظر می‌کردیم می‌دیدیم همه چیز ایرانی است و احساس می‌نمودیم که ما در ایران هستیم.

کالسکه ما به هنگام عبور از خیابان‌های شهر ایروان، جمعیت زیادی را به دنبال می‌کشانید. زیرا مردم می‌خواستند هیکل خارجیان تازه وارد را تماشا کنند.

بازارهای ایروان پر هیاهو و جنجال برانگیز بود، دکان‌های محقری در طرفین معبر سرپوشیده‌ای وجود داشت که همه از اشیاء درهم ریخته و بی‌نظم پر بود، تجار دوزانو روی پاشنه پاها نشسته و با مشتریان سرگرم گفتگو بودند و اگر مشتری نداشتند با تسبیح کهربائی بازی می‌کردند. این تسبیح برای دو کار مورد استفاده قرار می‌گرفت:

۱- محاسبه معاملات تجاری مانند «چرتکه».

۲- خواندن اوراد و اذکار.

از دحام جمعیت در بازار به قدری بود که ما توانستیم با فراغت خاطر از مغازه‌ای دیدن کنیم.

سپس به گردش در معابر پرداختیم تا اوضاع شهر را از نزدیک ملاحظه نماییم. ابتدا به مسجد قدیمی شهر رفتیم که دارای گنبدی با کاشی مینائی آبی رنگ که مربوط به اواخر قرن هفده مسیحی بود. دیوارهای زیر گنبد دارای کاشی‌های یکپارچه بوده که بر روی آن شکل

گل و مرغ دیده می‌شد. این مسجد دارای راهرو هائی بود که درب‌های حجرات متعددی به طرف آن‌ها باز می‌شد، و در این حجرات، طلباب علوم دینی سکونت داشتند و مشغول تحصیل بودند. در بعضی از حجرات هم جمع کثیری از اطفال دیده می‌شد که سرگرم فراگیری قرآن بودند.

آنگاه با مردم ایروان تماس گرفته و از آن‌ها خواستیم که از تاریخ ایروان برای ما سخن بگویند. و مردم، سخن را با ما این چنین آغاز کردند و گفتند: ما از نوح نبی (ع) تشکر می‌کنیم، زیرا او اولین کسی است که در حوالی ایروان تاک را نشانیده است اینک ملاحظه می‌کنید که از دروازه ایروان تا دامنه کوه آرارات باغ‌های ما مملو از تاک (انگور) می‌باشد.

سلسه جبال آرارات که تقریباً ۵۶۵۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و مستور از برف و یخ دائمی است مانند دیو سر سفیدی در میان جبال همجوار خود، سربرآورده و خود نمائی می‌کند.

این کوه دارای دو قلّه است که از حیث ارتفاع، نامساوی و به وسیله گردنه‌ای از هم جدا می‌شود و تاریخ، گویای این معناست: که کشتی نوح پس از طوفان در قلّه طرف راست این کوه مستقر گردیده است. صعود از دامنه این کوه پر از برف و یخ بسیار مشکل است. اما اگر احیاناً اعضای کلوپ کوهنوردی بتوانند با مشقت زیاد به قلّه آن برسند از شدت وجد و نشاط، خستگی را فراموش خواهند کرد.

در اطراف ایروان اراضی ممتاز و حاصلخیزی مشاهده نمودیم که اغلب با کوشش دهقانان پر تلاش، سرسبز شده و از تاک و گندم و برنج و پنبه مستور بود.

زارعین اراضی خود را چنان با ذوق سرشار و سلیقه خاصی به

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۷۵

اشکال هندسی در آورده بودند که چشم هر بیننده و سیاحی را به خود جلب می نمود<sup>(۱)</sup>»

این بخش از سیاحتنامه مادام دیولافوا از کتاب «بلوغ الامانی» نقل شد. مؤلف محترم این کتاب، جناب آقای حاج سید محمد تقی حشمت الواعظین طباطبائی قمی، در ذیل این مطالب اظهار داشتند:

«با توجه به سیاحت سیاحان و گزارش سفرنامه مذکور و تاریخ اعصار و ادوار گذشته روشن می گردد که ایروان، مرکز فرهنگ غنی شیعه و پایگاه عظیم تشیع بوده و از محبوبیت و نفوذ کاملی برخوردار بوده است. مدارس علوم دینیّه جهت تربیت طلبان با جدّیت هر چه تمامتر انجام وظیفه می کرده و تحصیل فقه و اصول و معارف جعفری از برنامه های زیر بنائی این مدارس بوده است.

ولی در دوران حاکمیت نظام فاسد کمونیستی، ارزش های اسلامی کم رنگ و مخدوش گردیده. اینک با فروپاشی نظام فاسد شوروی و سقوط مکاتب مادی ضدّ خدا در شوروی سابق، آرزوی ما این است که این جان های شیفته و شیدای مردم ایروان هر چه سریعتر در پرتو ایمانی فزاینده حراست گردد، تا اصالت ها به قلب منتقل گردد و نه به قالب، و ارزش ها به دل داده شود و نه به گل، و به استناد بیان «النّاس معادن کمعادن الذهب و الفضة» استعداد سرشار مردم ایروان به وسیله فرهنگ غنی شیعه شکوفا گردد و غبار بی فرهنگی از مراکز علمی، مساجد و مدارس زدوده شود، انشاء الله تعالی.»

---

۱- ایران، کلد و شوش - تألیف خانم دیولافوا شوالیه دونور - ترجمه علی محمد فرهوشی



باید به عرض حجّت‌الاسلام حشمت الواعظین رساند که این دعای خیر ایشان، در مورد شهر ایروان اجابت شدنی نیست، چرا که بر اثر جنایات داشناک‌ها که در برهه‌های مختلف، مسلمانان این شهر را نسل‌کشی کرده‌اند، امروزه حتّی یک نفر مسلمان بومی در ایروان باقی نمانده است و بر روی پیکرهای به خون خفته مسلمانان مظلوم این دیار، اشغالگران نه تنها ایروان را به یک شهر کامل العیار ارمنی نشین تبدیل کرده‌اند، بلکه قره‌باغ کوهستانی را نیز که آن هم یکی از کانون‌های پرشور تشیّع بوده به اشغال خود در آورده و ادعای مالکیت می‌کنند.

**پیرم خان عامل انحراف مشروطه و**

**ضارب ستارخان سردار ملی**

پیرم که نام اصلیش «داویدبانتس» بوده، از جمله انقلابی‌های قلبابی است که در انقلاب مشروطیت ایران، همگام با دیگر خمیر مهره‌های دست‌آموز بیگانگان، با اقدامات ضد انقلابی خود توانستند در گذرگاه مناسب زمانی، بستر اصیل انقلاب را تغییر و آن را به بیراهه بکشانند. انقلابی که زاده ایثار، مقاومت و پایمردی مجاهدینی که در قلمرو خط اصیل انقلابی، یازده ماه در برابر نیروهای اهریمنی مستبدین، مردانه ایستادگی کرده و نور امید و ایمان را بر دل‌های حرمان زده مردم ایران تابانیدند. شعله آن از محله امیر خیز تبریز افروخته شده بود و گرد دلاور آذربایجان، ستارخان سردار ملی فرماندهی آن را به عهده داشت. ح.م. زاوش می‌نویسد:

«پس از این که کانون مرکزی انقلاب مشروطیت [تبریز] با تحریک و توطئه دیپلماسی انگلیس، در زادگاه خود به دست دژخیمان تزار به خاک و خون کشیده شد، سردمداران خط «شبه انقلابی و ساختگی» بارهنمود مقامات انگلیس به تهران حمله کرده و آن را تصرف کردند و به نام «رهبران مشروطه» بر اریکه قدرت نشستند و به نام مردم ایران فرمان رانند.

گردانندگان این خط، مقامات عالیه دولتی را، چون گوشت قربانی بین خود تقسیم کردند و سهم پیرم خان در تقسیم غنائیم، ریاست نظمیّه تهران شد<sup>(۱)</sup>»

داویدبانتس اسیر بگیان که در ایران به پیرم و یا یفرم معروف گردیده، در سال ۱۸۶۸ میلادی در روستای با رسول از روستاهای شهر

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۷۹

گنجه در آن سوی ارس زاده شد و در ۱۶ سالگی با گروهی از جوانان ارمنی که هدف‌های توطئه طلبانه آنارشیستی در سر می‌پروراندند آشنا شد. در سال ۱۸۷۷ به همراه یک دسته مسلح ۲۰ نفری که آهنگ فرار به کشور عثمانی را داشتند که در آنجا به آشوبگران ارمنی پیوندند، توسط مرزداران تزار دستگیر شده، سپس همگی به سیبری تبعید شدند. یپرم پس از سه سال اقامت در تبعیدگاه، با سه تن از دوستانش از سیبری فرار کرد و از مرز شرقی روسیه خود را به ژاپن رسانید. در سال ۱۸۹۸ میلادی / ۱۳۱۵ هـ ق به تبریز آمد و از آنجا به سلماس رفت چون بیم گرفتاری می‌رفته با زنی از ارمنیان به نام «آناهید» که همچون او گریزان و ترسان بود به قره داغ گریخته و در آنجا در روستای «آغاغان» با هم ازدواج می‌کنند. یپرم به طرز مرموز به تفلیس سفر می‌کند و به عضویت حزب ارتجاعی و راست‌گرای دانشناکسیتیون در می‌آید. سپس به دستور حزب، به قره داغ باز می‌گردد و در آنجا اقامت می‌کند. دوباره محرمانه راهی تفلیس می‌گردد. مسافرت دوم او چندماه به طول می‌انجامد و بار دیگر در سال ۱۹۰۱ میلادی / ۱۳۱۷ هـ ق به ایران بازگشته و این بار در تبریز سکونت اختیاری می‌کند.

در این سال‌ها، یکی از اعضای مؤسس حزب دانشناکسیتیون به نام استپان زوریان معروف به روستوم به همراه تعدادی از جوانان ارمنی آن سوی مرز به تبریز می‌آید و پنهانی تشکیلات حزب دانشناک را در این شهر به وجود می‌آورد. یپرم نیز مأموریت می‌یابد که به گیلان رفته و شعبه حزب دانشناک را در آنجا ایجاد نماید.

ح.م. زاوش درباره این حزب می‌نویسد: «از بررسی اوراق و اسناد تاریخی و پیگیری و شناسائی خط سیر فعالیت‌ها و عملکرد کادر

مرکزیت این حزب چنین برمی آید، این سازمان که در بدو موجودیت و آغاز فعالیت، خود راتندرو و انقلابی می شناسانید، خیلی شتابزده در مسیری قرار گرفت که هیچ رابطه ای با آرمان گرائی خلق ارمن نداشت و به عنوان کارگزار متحد فراماسونری انگلیس چرخش ۱۸۰ درجه ای پیدا کرد و به یک حزب راستگرا و به صورت عنصر نفوذی فعال در درون نهضت های مردمی در خدمت به منافع جهانی سرمایه داری به فعالیت مخفی پرداخت و راه رسمی خلاف مصالح ملی ملت های ایران و ترکیه پیش گرفت و سرنخ رهبری آن نیز به دست سرمایه داران مرتجع ارمنی افتاد.

... شعبه داشناکسیتیون در ایران نیز که بیرم خان از گردانندگان کاردان و فعال آن به شمار می رفت، در راستای همان اهدافی فعالیت می کرد که شاخه عثمانی آن در پیش گرفته بود، یعنی اتحاد و همبستگی با فراماسون ها و پیشبرد مقاصد سیاسی و منافع اقتصادی امپریالیسم انگلیس<sup>(۱)</sup>».

ابراهیم صفائی نیز این حزب را چنین معرفی می کند: «داشناکسیتیون می خواست با ایجاد وحشت و ترور به هدف های خود دسترسی پیدا کند. کسانی که می توانستند با این روش همراهی کنند از بی رحم ترین و بی باک ترین افراد بودند و بیشتر شان در کارهای اسلحه سازی و ساختن مواد منفجره از قبیل بمب و خمپاره تخصص داشتند. ... بعضی از توانگران ارمنی از ترس، کمک های جزئی به این سازمان می دادند، ولی کمک بیشتر از ناحیه عمال انگلیس عاید آنان می شد، زیرا

انگلیسی‌ها به ایجاد بلوا در روسیه و عثمانی علاقه‌مند بودند.... تلاش حزب متوجه پیشرفت نهضت‌های عثمانی و ایران شد و مجری آن نقشه‌هایی گردید که مورد علاقه سیاست انگلستان بود. از این فعالیت‌ها می‌توان به خوبی قضاوت کرد که دانشناکسیتیون چرا به وجود آمد؟ و در چه راه و به سود چه سیاستی برنامه‌های خوف و وحشت و اصول آدمکشی خود را بموقع اجرا گذاشت!

پی‌رم نیز عضو همین حزب بود و از طرف همین حزب مأمور ایران شده بود<sup>(۱)</sup>».

پی‌رم به ظاهر در شرکت راه‌سازی قزوین - رشت مشغول به کار گردید، ولی عملاً مأموریت او ایجاد تشکیلات دانشناک‌ها در گیلان بود. در این میان عملیات راه‌سازی به پایان رسید و پی‌رم با پولی که در اختیار داشت کوره آجرپزی متعلق به «تورگوم» ارمنی را خرید و به صورت ظاهر، شغل آجرپزی پیشه کرد. لیکن فعالیت محرمانه و اصلی او بر محور ایجاد شعبه حزب دانشناکسیتیون دور می‌زد.

«در فاصله سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۱۹ ه‍.ق که پی‌رم در لباس حرفه آجرپزی سرگرم ایجاد شعبات دانشناکسیتیون برای مقاصد بعدی استعمارگر پیر جهان بود، در تهران و سایر شهرهای ایران سلسه حوادثی تکوین می‌یافت که برخی از این رویدادها با نقشه‌های از پیش طراحی شده پدیدار می‌گشت و بعضی دیگر زاده پویه تاریخی و ستم اجتماعی و مولود مبارزات سیاسی اقشار محروم و تهی دست شهری بود. شاخص‌ترین رویدادهایی که با پیش‌زمینه‌های طراحی شده در عرصه

سیاسی تهران به وجود آمد، موضوع بست نشینی در سفارت انگلیس و متعاقب آن صدور فرمان مشروطیت بود.

پیرم در این زمان، با دانشناک‌هایی که بر محور شخصیت او اظهار وجود می‌کردند، در گیلان برای خود چهره سرشناسی شده بود، وداعیه آزادبخواهی می‌کرد. او در دوره استبداد صغیر با دو تن از مرموزترین چهره‌های سرشناس گیلان، که آنان نیز نقاب آزادبخواهی بر چهره زده و به کسوت انقلابی در آمده بودند، از مجاری معینی آشنا شد. این دو تن یکی عبدالحسین خان سردار محیی (معز السلطان) فراما سونر نقش آفرین در نقشه‌های سرکوبگرانه مجاهدین تبریز در پارک اتابک و دیگری برادرش میرزا کریم خان رشتی (رئیس کمیته سرّی ستاررشت) بازیگر کار کشته وابسته به انتلیجنت سرویس انگلیس بود.

ایجاد رابطه با این دو برادر که به خط «شبه انقلابی و ساختگی» نهضت مشروطیت تعلق داشتند و فعالیت مشترک آنان در عرصه ترورهای سیاسی، پیرم را نیز که خود از مجرای دیگر سرو سرّی با عوامل بیگانه داشت، به صورت چهره فعال شبه انقلابی در آورد، و به هنگام حمله به تهران فرماندهی گروهی از دانشناک‌ها را به عهده داشت و عنوان غیررسمی «سردار» را پیدا کرد<sup>(۱)</sup>.

حزب دانشناک‌سیتیون در کنگره چهارم این حزب که در سال ۱۹۰۷ میلادی در شهر وین تشکیل گردید طبق مصوبه‌ای به تمام اعضای تشکّل‌های خود که در ایران فعالیت می‌کردند سفارش کرده بود که برای حلّ «مسئله ارمنی» بر اساس مرامنامه حزب دانشناک، در خیزش‌های

آزادیخواهانه ایران به طور فعال شرکت کنند<sup>(۱)</sup>

پیرم هم همین توصیه را در انزلی، رشت، قزوین و تهران به کار بست. وی در پوشش آزادی و آزادیخواهی داشناک‌ها، در نهضت مشروطیت ایران شرکت کرده و در راستای پیاده کردن نقشه‌های استعمارگران، دست به جنایاتی زد که شرح آن‌ها خواهد آمد. از جمله با گلوله او ستارخان سردار ملی در پارک اتابک تهران زخمی شد و چهار سال بعد بر اثر همین زخم در ۴۸ سالگی درگذشت.

پس از فتح قزوین به دست مجاهدان گیلان که پیرم هم شرکت داشت، بنابه نوشته ابراهیم فخرائی:

«مسیو پیرم در قزوین با ویس قونسول روس ملاقات کرد و هدف این ملاقات به کسی معلوم نشد، اما این نتیجه را داد که چند تن از سران مجاهدین را عصبانی کرد و همین ملاقات به ضمیمه چند فقره کارهای ناهنجار، که از مجاهدین سرزد، باعث شد که «والیکو» و «پانف» بلغاری و میرزا کوچک‌خان و چند نفر دیگر قزوین را ترک کنند و به حالت قهر به رشت بازگردند<sup>(۲)</sup>».

«سحرگاه روز سه شنبه ۲۴ جمادی الآخر ۱۳۲۷ / ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ شمسی، نیروهای تحت فرماندهی حاج علیقلی خان بختیاری (سردار اسعد) و محمدولی خان تنکابنی (سپهسالار) از دو سو وارد تهران شدند و سران آن‌ها بهارستان را پایگاه فرماندهی فاتحان تهران قرار دادند. پیرم نیز که با عده خود تحت فرماندهی محمدولی خان قرار داشت،

۱- دکتر علی فروغی - آینده - ۱۳۷۲ - شماره ۹-۷، مهر - آذر - ص ۶۹۶

۲- ابراهیم فخرائی - گیلان در جنبش مشروطیت - ص ۱۵۱



۱۸۴ / بیرم خان عامل انحراف مشروطه و ضارب ستارخان سردار ملی

با سربازان پادگان (قراولخانه) شاه‌آباد به زد و خورد پرداخت، تعدادی از افرادش کشته و مجروح شدند و سرانجام بر نیروهای وفادار به محمدعلی میرزافائق آمد و جمعی از قزاقان و افسران که پایداری می‌کردند، از پا در آمدند.

هیئت مدیره انقلاب، متشکل از دروازه نفر که همگی از اعضای لژ بیداری بودند، بیرم را بلافاصله به ریاست پلیس تهران منصوب کردند. او نیز همراه افراد خود در پست تازه مستقر شد و به عنوان یکی از بازوان مسلح هیئت مدیره انقلاب به تعقیب و دستگیری مخالفان پرداخت و امنیت دلخواه فاتحان را در پایتخت ایران به وجود آورد.

دستگیری افراد سرشناس به بهانه ضدیت با مشروطه طلبان، در واقع سرکوب و اعدام مخالفان فاتحان تهران، یعنی همان مخالفین فراماسونرها را در مد نظر داشت، دلیل روشن این امر، گردش آزادانه عین‌الدوله، دشمن شماره یک مشروطیت و مشروطه خواهان در خیابان‌های تهران بود. اگر بنا بود دشمنان مشروطه خواهان دستگیر و اعدام شوند، در رأس همه آنان می‌بایست عین‌الدوله دستگیر و اعدام می‌شد، زیرا او در مقام آخرین صدراعظم مستبد عصر استبداد، دستور گشودن آتش به روی مردمی را که در مسجد جمعه تهران اجتماع کرده بودند، داده بود و سیزده ماه فرماندهی نیروی چهل هزار نفری دولتی را در محاصره تبریز به عهده داشت، و بسیاری از آزادیخواهان مشروطه طلبان را به کام مرگ سیاه فرستاده بود<sup>(۱)</sup>.

بیرم پس از عهده‌دار شدن ریاست نظمیّه تهران و فرماندهی

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۸۵

نیروهای مسلح، به زودی چهره واقعی خود را نشان داد و ثابت نمود که همانا وی فردی خود کامه می باشد که به هیچ وجه به دموکراسی، مردم سالاری، حاکمیت قانون و بهروزی ملت ایران اعتقادی ندارد و آماده اجرا کردن نقشه های استعمارگران در انحراف انقلاب مشروطیت از مسیر واقعی خود می باشد و به قول ابراهیم صفائی: «پیرم در مقام ریاست پلیس، قدرتی بود که به دولت و بالاتر از دولت اعتناء نمی کرد. این سردار آزادیخواه! با چنان دیکتاتور منشی رفتار می کرد که مشیرالسلطنه و امیر بهادر هرگز به پای او نمی رسیدند»<sup>(۱)</sup>.

صادق مستشارالدوله در مقام وزیر داخله که سمت ریاست به پیرم را داشت از خود سری های وی به تنگ آمده و در جلسه هیئت دولت، خطاب به رئیس الوزراء می گوید: «من که وزیر داخله هستم نمی توانم با میل یک ارمنی آنارشویست که معلوم نیست با چه نیت و چه مأموریت می خواهد انقلاب بزرگی در تهران راه بیندازد موافقت کنم. او تابع امر دولت است نمی تواند مستقلاً منویات دانشناکسیون خود را اجرا کند»<sup>(۲)</sup>.

پیرم برخلاف قوانین جاری کشور، نامه های ارسالی، حتی نامه رئیس مجلس شورای ملی را سانسور می کرد. در این زمینه در کتاب «اسناد مشروطیت» آمده است: «مطلب این نامه از این حیث قابل توجه است که نظمیّه عهد یفرم خان، سانسور پستی را حتی در مورد نامه های رئیس مجلس هم اعمال می کرده است. اداره جلیله نظمیّه و امنیّه

۲۲ ذیقعدہ ۱۳۲۷

خدمت ذی شرافت جناب.... آقای مستشارالدوله رئیس مجلس  
شورای ملی دام اجلاله

در فقره پاکت و امانتی که به اسم جناب اجل عالی، مأمورین نظمیه  
در پستخانه توقیف داشته‌اند تفصیل از قرار ذیل است: جناب مسیویفرم  
از زنجان تلگراف فرمودند که تفتیشات لازم به عمل آورد. اداره نظمیه هم  
بدون آن که بداند پاکت و امانت به اسم کیست حسب التکلیف به وزارت  
پست نوشت که پاکت و امانت را در حضور مفتشین نظمیه بگشایند. از  
قرار مسموع مأمورین نظمیه هم خواسته‌اند پاکت را باز کنند و این مسئله  
موجب تکدر خاطر محترم گردیده است.»

امضای نامه ناخواناست، ایرج افشار ترتیب دهنده این اسناد و  
نامه‌ها در زیر نویس نوشته است: «در این ایام یفرم خان رئیس نظمیه بود و  
علی الظاهر این نامه به امضای معاون اوست که در آن وقت.... بوده  
است»<sup>(۱)</sup>.



بیرم خان و سردار بهادر بختیاری همراه اتباعشان در سفر قراچه داغ

پیرم پس از آن که به مشروطه‌اش می‌رسد و جای پای خود را محکم می‌کند، در نامه‌ای خطاب به همسرش آناهید از تسلط حزب داشناک خبر می‌دهد. او می‌نویسد:

«من سلامت و خوب هستم. شهر آرام است و امنیت حکمفرماست. اطراف شهر توسط مدافعین گرفته شده است، حزب داشناک بر اوضاع شهر مسلط است. از خود گذشته‌گی‌ها و جدیت‌های ما بی‌نتیجه نماند. تقریباً من به منظور خود رسیده‌ام<sup>(۱)</sup>».

چندماه پس از فتح تهران و استقرار آرامش آن چنانی که خواست سردمداران دولت جدید مشروطه بود، اینک موقع آن فرا رسیده بود که پرده دیگر سناریوی خائنانه استعمارگران به دست مزدورانش به مرحله اجرا در آید. با وجود انقلابیون اصیل و مجاهدان پاکبخته آذربایجان، انحراف مشروطه و سوق دادن آن در کانال دلخواه بیگانگان چشم‌آبی مشکل می‌نمود و لذا لازم بود که به هر طریقی هست این مبارزان راستین را از یار و دیار خود جدا کرده و دور از موطنشان خلع سلاح و سربه‌نیست کنند. در این راستا پیرم‌خان، همراه با جعفر قلی خان سردار بهادر مأمور می‌گردند که در رأس اردوئی در ظاهر برای سرکوب گردنکشان محلی و در واقع برای تبعید سردار و سالار و دیگر هم‌زمانشان به تهران اعزام آذربایجان شوند.

سلسله گزارش‌های کارگزاران سیاسی روس و انگلیس، خودگویای این واقعیت تلخ و انکارناپذیر تاریخی هستند که این توطئه شوم چسان از قبل طراحی شده و به دست خائنانی مثل پیرم‌خان به مرحله اجرا در

آمده است.

مشاور ارشد میلر سرکنسول روسیه در تبریز در تلگرافی که در ۱۵ اسفند ۱۲۸۸ شمسی به پایتخت روسیه مخابره کرده می‌گوید: «...نظم عادی در آذربایجان، بستگی به خلع سلاح دسته ستار و باقر توسط صفوف دولتی پیرم و سردار بهادر و اخراج آن دو از تبریز دارد. انجام این کار نیک توسط نیروهای دولتی ایران، اثری مفید در موقعیت ایران دارد»<sup>(۱)</sup>.

همین شخص در تلگراف پیشین خود که در ۲۵ بهمن همان سال به سفارت روسیه تزاری در تهران مخابره کرده، اطلاع می‌دهد که «استاندار [مخبرالسلطنه] فردا پس از ورود ارتش دولتی به تبریز، به ستارخان و باقر خان پیشنهاد تسلیم اسلحه می‌کند. او در صورت پذیرفته نشدن پیشنهادش قصد به کار بردن زور دارد»<sup>(۲)</sup>.

مخبرالسلطنه<sup>(۳)</sup> هدایت در این زمینه می‌نویسد: «لازم بود آن‌ها [سردار و سالار] را تا اردو در شهر است روانه تهران کنیم. مجلس شورای ملی، انجمن و اردو، به پند و تهدید، آخر آن‌ها را راضی کردند که به طرف تهران حرکت کنند. ظاهراً در تهران هم از طرف سفارت به دولت،

---

۱- کتاب نارنجی - اسناد سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطیت

ایران - ترجمه پروین منزوی (ج ۴) ص ۵۱ و ۳۳

۲- کتاب نارنجی - اسناد سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطیت

ایران - ترجمه پروین منزوی (ج ۴) ص ۵۱ و ۳۳

۳- برای اطلاع بیشتر از نقش مخرب و خائنه مخبرالسلطنه رجوع کنید به مقاله «عامل

انحراف مشروطه و قاتل خیابانی» به همین قلم در جلد دوم کتاب «مشاهیر آذربایجان»

۱۹۰ / پیرم خان عامل انحراف مشروطه و ضارب ستارخان سردار ملی

درخواستن ستارخان به تهران تاکید می شده است. به سردار بهادر گفتم به سردار اسعد بنویس در تجلیل حضرات اندازه نگاه دارند<sup>(۱)</sup>».

عزیمت اجباری این مردان صادق و غیرتمند از زادگاهشان که همیشه قلبشان برای عظمت و سرفرازی آن می طپید موقعی به درام غم‌انگیزی تبدیل شد که آن‌ها مجبور شدند یک روز قبل از عید نوروز سال ۱۲۸۹ شمسی، این سفر بی بازگشت را آغاز نمایند و نتوانستند هنگام تحویل سال پیش افراد خانواده‌شان باشند، آری بر اثر توطئه خائنانه مشتی ناجوانمرد سردر آخور بیگانگان، این فرزندان خلف بابک خرم دین، هر یک همراه با پنجاه تن از یاران وفادار خود راهی تهران شدند. مردم سلحشور و ستم‌دیده تبریز که الفتی ناگسستنی با قهرمانان جاودانه خود داشتند، پس از این که از حرکت سرداران آگاه شدند، محل کسب و کارشان را تعطیل کرده و برای بدرقه مسافران محبوب خود در کوچه و خیابان‌های سرراه آن‌ها اجتماع کردند و چون می دانستند که این دو مرد رشید به اجبار از دیاری که آن همه عاشقش بودند رخت سفر بسته‌اند با چشمان پر از اشک و دل‌های مملو از درد هجران باشکوه هر چه تمامتر در مراسم بدرقه عزیزانشان شرکت می‌کنند.

کودکان بریام

دختران بنشسته بر روزن

مادران غمگین کنار در

مردها در راه

سرود بی‌کلامی، باغمی جانکاه

زچشمان برهمی شد با نسیم صبحدم همراه

کدامین نغمه می ریزد

کدام آهنگ آیا می تواند ساخت

طنین گام های استواری را که سوی نیستی مردانه می رفتند؟

طنین گام هائی را که آگاهانه می رفتند<sup>(۱)</sup>.

مشاور ارشد میللر سرکنسول روسیه تزاری در تبریز در چهارم

فروردین ۱۲۸۹ در گزارش خود می نویسد:

«همان طور که قبلاً افتخار داشتم تلگرافی به عرض حضرتعالی

برسانم، روز ۶ مارس [۱۹ مارس = ۲۹ اسفند] ساعت ۵ بعد از ظهر ستار

و باقر تبریز را به طرف تهران ترک کردند و همه ساکنین تبریز از دکاندار

خرده پاتا استاندار نفس راحت کشیدند.... قزاقان ایرانی، سواران پیرم و

بختیاری ها، برای اطمینان به این که واقعاً از حدود شهر بیرون می روند،

آن ها را مشایعت کردند.....

صبح روز ششم مارس [۱۹ مارس = ۲۹ اسفند] هواداران ستار و

باقر، آخرین تلاش را برای جلوگیری از بیرون رفتن آنان کردند: در تبریز

اعلامیه بخش شد که دشمنان اسلام یعنی مخبرالسلطنه، پیرم و سردار

بهادر باید از تبریز بروند. ترجمه این اعلامیه به زبان روسی که به دست

همه کنسول های خارجی رسیده است، به ضمیمه می باشد.»

اینک ترجمه آن نامه بی امضاء که به مدیر جنرال کنسولگری در

آذربایجان رسیده است:

همه مردم تبریز از زن و مرد از آقایان کنسول های دولت های خارجی



در تبریز تقاضا می‌کنند درخواست آنان که احضار مخبرالسلطنه، پیرم و سردار بهادر چهره‌های ناستوده مردم، دشمنان اسلام، به تهران می‌باشد را به گوش مجلس برسانند. بگذار از امروز کسی مزاحم سردار ملی (ستار) و سالار ملی (باقر) محافظان اسلام و شرف مردم نشود. بدانید که مردم اجازه راندن این دو تن را از تبریز به تهران نمی‌دهند. اگر سه تن اخلاص‌گر نامبرده در بالا (مخبرالسلطنه، پیرم و سردار بهادر) همین روزها تبریز را ترک نکنند، مسبب خونریزی بزرگ خواهند شد. ما نمی‌خواهیم پادشا همان ارمنی باشد و گرنه...»<sup>(۱)</sup>

در حالی که تمام سعی و تلاش پیرم خان در اجرای مقاصد استعمارگران، تبعید سردار و سالار به تهران بود و حتی برای آن که از رفتن آنان اطمینان حاصل کند، آن‌ها را تا دروازه شهر مشایعت کرد، در تبریز هم با سوء استفاده از پست و مقامش، با حیف و میل کردن بیت المال ملت ایران، در تقویت حزب داشناکسیتیون می‌کوشید. سید حسن تقی‌زاده در ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ هـ ق در دوران توقّف در تبریز، در نامه‌ای که به یکی از همکاران خود در حزب دموکرات نوشته، در این زمینه می‌نویسد:

«چنان که می‌بینید همه آرامنه برای پیشرفت کار پیرم، جان نثاری و فداکاری می‌کنند. چه که یفرم را اسم فرقه داشناقساقان [داشناکسیتیون] دانسته موفقیت یا خرابی او را موفقیت یا بی‌عزمی فرقه داشناقسوسیون می‌دانند. همچنین مشارالیه هم اگرچه ظاهراً رئیس نظمیه و رئیس اردو و فلان و بهمان است، ولی باطناً تمام این فرصت‌گرانها را شب و روز فقط

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۹۳

صرف ترقی دانشاقسوسیون و حصول مقاصد آن‌ها می‌کند. مثل این که شنیدم در عودت از قراجه داغ، در تبریز بیست و پنج عدد تفنگ پنج تیر با پانزده هزار فشنگ از اردو و به کمیته دانشاقساقان داد و همچنین تمام مقصودش از انحصار رسومات ثلثه به خودش استخدام دانشاقساقان‌ها در آن دوایر و به آن وسیله جلب اجباری و اضطراری باقی ارامنه به فرقه است. چنان که دانشاقساقان‌ها به هر وسیله است اوقاف و مدارس ارامنه و تیاتر و کتابخانه و غیره را دست خود گرفته به جوانانی که تحصیل کرده، می‌خواهند یک کاری پیدا کنند در ادارات خود شغل نمی‌دهند، مگر آن که فرقه را قبول کرده و داخل شود و به این واسطه جوانان تربیت شده بیچاره ارامنه که هیچ میلی به آن فرقه و عقایدش ندارند و خودشان صاحب عقاید و افکار عالی تر هستند مجبور می‌شوند که به ناچاری داخل فرقه شوند. و الا مثل دگران<sup>(۱)</sup> و بعضی دیگر بیکار می‌مانند که الآن رفقا و هم مسلکان ما در تبریز از ارامنه از آن قبیل است.»<sup>(۲)</sup>

پیرم پس از بازگشت از آذربایجان، در شغل ریاست نظمیّه تهران به کار خود ادامه داد. برای پرسنل پلیس، لباس نازک یکنواخت تهیه کرد و برای تأمین درآمد و اصلاحات پلیس، شخصاً بازدن باند رول بر نوشابه‌های الکلی مالیات بست و به اعتراض وزارت دارائی وقعی نگذاشت.

---

۱- دگران (تیگران) ترهاکویبان از ارامنه آزادیخواه، تحصیلات خود را در سویس انجام داده بود و در وزارت مائیه به خدمت اشتغال، در دوران وزارت داور مورد توجه بود. تیگران حدود ۱۳۳۰ شمسی درگذشت.

۱۹۴ / پیرم خان عامل انحراف مشروطه و ضارب ستارخان سردار ملی

«درباره باند رول مشروبات الکلی، اشعار فکاهی زیادی در آن ساخته شد و این یکی خالی از لطف و کنایه نیست و به مرحوم حاج صدرالسلطنه نسبت داده شده است:

به یفرم بگو ارتجاعی منم	قصیده، غزل، هم رباعی منم
عرق را اگر باند رول می زنی	به پهلوی روس انتفاعی منم
الف همزه از رغم تو عین شد	مسلمان، ازلی، بهائی منم <sup>(۱)</sup>

بنا به نوشته ابراهیم صفائی: «در آغاز کابینه مستوفی الممالک، حادثه قتل سیدعبدالله بهبهانی پیش آمد (۸ رجب ۱۳۲۸) پیرم در دستگیری قاتلان بهبهانی مسامحه می کرد، زیرا خود طرفدار این گونه ترورها بود و با روحانیت، حتی روحانیت مسیحی، دشمنی داشت.»<sup>(۲)</sup> پس از سکونت سردار و سالار در تهران، توطئه گران درصدد بر می آیند که این دو شیربیشه شجاعت و همرزمانشان را که از صدقه سر آنان به مشروطه شان رسیده بودند خلع سلاح کرده و از بین ببرند، چراکه آن ها را مانعی بر سر راه نقشه های خائنه خود می دانستند. در این راستا فاجعه پارک اتابک را در ۱۴ مرداد ۱۲۸۹ شمسی به وجود آوردند.

فاجعه پارک اتابک نقطه عطف شومی در تاریخ انقلاب مشروطیت به شمار می رود، چراکه پس از این حادثه ناگوار، مسیر این نهضت مردمی و ضد امپریالیستی منحرف شد و در کانال خواست های استعمارگران و ایادیشان یعنی همان کهنه درباریان و ضد انقلابیونی که تغییر چهره داده و کسوت مشروطه خواهی به تن کرده بودند افتاد. در این فاجعه ننگین، انقلابی نماها پاسداران راستین و به ثمر رسانندگان واقعی انقلاب که

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۹۵

جنبش را تا آن روز با هزاران خون دل خوردن‌ها و تحمل زحمات و رنج‌های فراوان به مرحله نابودی استبداد صغیر و استقرار دوباره مجلس شورای ملی و تجدید حیات مطبوعات متعهد و جراید انقلابی و تشکیل مجدد انجمن‌های دموکراتیک و سایر نهادهای انقلابی رسانده بودند با خدعه و نیرنگ خلع سلاح کرده و از پا در آوردند.

اگر دست‌های مرموز، این سانحه دلگداز یعنی ماجرای پارک اتابک و خلع سلاح مجاهدان آذربایجان را به مرحله اجرا در نمی‌آوردند، می‌رفت که سنگرهای استعمار یکی پس از دیگری به وسیله انقلابیون تسخیر شده و استقلال، آزادی، استقرار حکومت قانون و بسط عدالت نه تنها در سراسر کشور تأمین گردد، بلکه کشور ایران به یکی از پایگاههای ضد امپریالیستی منطقه تبدیل شود، لکن اهریمنان آدمی صورت نگذاشتند این آرمان‌های متعالی انقلاب مشروطیت تحقق یابد و ملت ستمدیده ایران از تیره‌روزی نجات یافته و در شاهراه ترقی و بهروزی گام بگذارد.

واپس‌گرایان بیگانه پرست با گرفتن جنگ‌افزار از دست مجاهدین جان برکف آذربایجان که فدائیان واقعی انقلاب و در شرایط سخت، حامیان راستین استقلال کشور بودند توانستند راه را برای کودتای ضد انقلابی سوم دی ماه ۱۲۹۰ شمسی و تخته کردن درب دوره دوم مجلس شورای ملی هموار کرده و استبداد و خودکاملگی و سلطه استعمارگران را دوباره در زیر ماسک دولت‌های باصطلاح مشروطه و با دست مجلس‌های فرمایشی و با تصویب قوانین ارتجاعی برقرار کنند و بدین ترتیب این انقلابی‌نماهای انقلاب دزد، سال‌ها نسل‌اندر نسل حاکمیت میلیون‌ها ایرانی را در دست گرفته و به عنوان وزیر و وکیل و سفیر و والی

۱۹۶ / بیروم خان عامل انحراف مشروطه و ضارب ستارخان سردار ملی

به این ملت ستمدیده حکومت و آقائی کرده و استقلال و ثروت کشور را به ثمن بخش در اختیار بیگانگان قرار دادند<sup>(۱)</sup>.

کسروی در این باره می نویسد: «این یکی از اندوهناکترین داستان‌های تاریخ مشروطه است و چون تلخ‌ترین میوه تباہکاری‌های سررشته‌داران بوده نگذارده‌اند چگونگی آن به راستی شناخته شود و تا توانسته‌اند پرده به روی آن کشیده‌اند.» (۲)

ولی غافل از آن که آفتاب همیشه در زیر ابر نمی ماند و روزی حقیقت روشن می شود. امروزه انتشار این همه اسناد و مدارک، نشانگر توطئه کارگزاران مزدور استعمارگران بر علیه مجاهدان پاکباخته آذربایجان می باشد. پوکلوسکی - کوزل در یک نامه فوری که در تاریخ چهارم تیرماه ۱۲۸۹ به وزارت امور خارجه روسیه فرستاده نوشته است:

«... در آخرین جلسه مجلس، دوباره مسئله فدائیان مطرح شد... سردار اسعد طرحی برای نابودی کامل نام‌های: «فدائی، مجاهد، گارد نصرت و فاتح» داد...»

این طرح از سوی دیگر فاتح تهران طرح و به مرحله اجرا در می آید که از سال‌ها قبل از مشروطیت، سر در آخور بیگانگان داشت. کاردار سفارت انگلیس (گرانٹ - داف) در تاریخ ۲۵ رجب ۱۳۲۳ ه. ق خطاب به وی می نویسد:

«مراسله مورّخه ۴ شهر حال جنابعالی در خصوص عدم امنیت راه بختیاری و اصل و دوستاندار، اقدامات فوریه برای رفع آن نموده، از جناب

---

۱ - شرح بیشتر درباره فاجعه پارک اتابک از حوصله این سطور خارج است. برای اطلاع

بیشتر مراجعه کنید به کتاب «باقرخان سالار ملی» به همین قلم

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۹۷

مستطاب اجلّ مشیرالدوله خواهش نموده‌ام که اجازه دهند سارقین کهگیلویه را تعاقب و تنبیه نمائید و حتی المقدور سعی خواهم کرد چهارهزار تومانی که به اعتقاد دوستدار، من غیر حق مجبوراً پرداخته‌اید به جنابعالی مسترد دارند. امید وارم که قبل از وصول این مراسله اجازه [ای] که خواسته‌اید به جنابعالی برسد و یقین دارم که ایلات کهگیلویه را به طوری تنبیه خواهید نمود که در آتیه مرتکب این قبیل شرارت نشوند. امیدوارم که همواره مزاج محترم جنابعالی و سایر خوانین عظام دام اجلالهم در کمال صحّت و اعتدال بوده باشد.»

محمد ترکمان که این سند را در کتاب سال ایران (۱۳۷۴) چاپ کرده در توضیحش نوشته است:

«این سند نمونه‌ای است گویا از مشی برخی عناصر «بومی» که در خدمت قدرت خارجی قرار گرفته بودند و محل حلّ و عقد مشکلات آنان نه حکومت مرکزی و کانون‌های قدرت در داخل، بلکه سفارت‌های خارجی بودند. مخاطب این نامه چند سال پس از تاریخ تحریر این مکتوب با اشاره و پشتیبانی سفارتی خارجی اقدام به تصرف تهران کرد.»<sup>(۱)</sup>

همین شخص و دیگر همپالکی‌هایش همان گونه که با اشاره و پشتیبانی سفارتی خارجی اقدام به تصرف تهران کردند، با اشاره و پشتیبانی همان بیگانگان نیز فاجعه پارک اتابک را به وجود آوردند و اجرای این جنایت سیاه را نیز به عهده پیرم‌خان محوّل کردند، چرا که او

---

۱- محمد ترکمان - انگلیس و امور داخلی ایران به روایت اسناد - ایران سال (۱۳۷۴) -

۱۹۸ / پیرم خان عامل انحراف مشروطه و ضارب ستارخان سردار ملی

نسبت به ستارخان سردار ملی و دیگر مجاهدان آذربایجان کینه می‌ورزید. کسروی می‌نویسد: «پیرم با ستارخان از در دشمنی درآمد و در پیش آمد پارک اتابک بیش از همه او کار کرد.»<sup>(۱)</sup>

کینه‌ورزی پیرم نسبت به ستارخان سردار ملی یک احساس شخصی نیست، بلکه او به عنوان کارگزار استعمار، چشم دیدن قهرمان واقعی انقلاب مشروطیت را ندارد. چنان که ۳/۵ ماه بعد از وقوع فاجعه پارک اتابک، در نامه‌ای که به تاریخ ۲۱ ماه نوامبر ۱۹۱۰ [۳۰ آبان ۱۲۸۹] به هامبار سوم ارمنی می‌نویسد از سردار و سالار باکینه و تحقیر یاد می‌کند. بخشی از این نامه را مرور می‌کنیم:

«.... هنگامی که به تهران رسیدم همه طوایف چشم‌هایشان را به من دوخته، چاره‌ای از من می‌خواستند. تقریباً یک ماه و نیم در حال بلا تکلیفی به سر می‌بردم، تا در برابر هرج و مرجی که ستار و باقر و یا دیگران ایجاد نموده بودند، روس‌ها و مخصوصاً سفیران دیگر قطعنامه (منظور اولتیماتوم است) دادند. ارتش روسیه درد و فرسخی قزوین - تهران قشون متمرکز کرده و روس‌ها ده ساعت مهلت داده‌اند. این وضعیت مرا مجبور ساخت تا مجدداً در امور دخالت کنم. روس‌ها سه روز خواسته‌های خود را به تأخیر انداختند و روز سوم که آخرین روز بود، حادثه پارک اتفاق افتاد، که البته شما از آن آگاه می‌باشید و باعث شد که ایران مدتی دیگر نیز زنده بماند....»<sup>(۲)</sup>

برخلاف نوشته برخی از قلم به داستان، پس از فاجعه هولناک پارک

۱- تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۵۲۳

۲- اسماعیل رائین - پیشین - ص ۴۵۴

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۱۹۹

اتابک که به زخمی و زمین‌گیر شدن ستارخان سردار ملی انجامید و آن گرد دلاور، چهار سال بعد بر اثر آن صدمات در ۴۸ سالگی در گذشت، پیرم نه تنها اظهار پشیمانی نمی‌کرد، بلکه کشته و زخمی شدن عده‌ای از مجاهدان آذربایجان و اسارت تعدادی از آنان را با شادمانی، زنده ماندن ایران قلمداد می‌کند. و به قول ابراهیم صفائی: «کسی که خود به مجاهد بودن افتخار می‌کرد، مجاهدان را به گلوله بست.»<sup>(۱)</sup>

پیرم در ذی‌قعدة ۱۳۲۸ ه.ق از ریاست نظمیّه تهران کنار رفته و به جای او سردار انتصار مظفر اعلم که از طرف پیرم ریاست ژاندارمری را به عهده داشت به ریاست پلیس تهران برگزیده می‌شود. در زمامداری مجدّد سپهدار تنکابنی در کابینه ششم او در بیستم اسفند ماه ۱۲۸۹ شمسی برابر نهم ربیع الاوّل ۱۳۲۹ ه.ق بار دیگر پیرم به ریاست نظمیّه تهران منصوب گردید و دکتر سهراب‌خان، معروف به ظهراب‌خان را به معاونت خود برگزید.

از جمله وقایع قابل ذکر در این دوره از ریاست نظمیّه پیرم و ریاست وزرائی سپهدار تنکابنی، تبعید سه تن از سرشناسان آزادیخواه، یعنی محمّد امین رسول‌زاده، حیدرخان عمو اوغلو و یار محمّدخان کرمانشاهی بود. رسول‌زاده و حیدرخان به خارج از کشور و یار محمّدخان به کرمانشاه روانه گردیدند. پیرم در نامه‌ای به صادق مستشارالدوله وزیر داخله، چگونگی روانه کردن حیدرخان عمو اوغلو را چنین گزارش می‌کند:

تهران - اداره مرکزی کلّ نظمیّه و ژاندارمری ممالک محروسه



۲۰۰ / پیرم خان عامل انحراف مشروطه و ضارب ستارخان سردار ملی

هفتم برج ۱۳۲۹ [۲۷ ربیع الاول]

محرمانه

حضور حضرت وزارت داخله

امروز یک ساعت و نیم به غروب مانده حیدرخان را با کالسکه شخصی خود بیرون شهر برده و راه انداختم. همراه حیدرخان هفت نفر اشخاص معروف روانه شدند (امضاء پیرم خان و مهرا و به فارسی و لاتین: پیرم داود یانس)<sup>(۱)</sup>

در این دوره ریاست نظمیه، «خسونت پیرم بیشتر شده بود. او اداره تحقیق و چند اداره دیگر پلیس را خود سرانه بست و کارمندان آن سازمان‌ها را با لگد و پس گردنی از نظمیه بیرون کرد.

در جمادی الثانی ۱۳۲۹ مشارالسلطنه بر حسب اختیاراتی که گرفته بود به پلیس دستور داد عدلیه را ببندد، پیرم نیز عده‌ای پلیس فرستاد و عدلیه را به زور بست، وقتی قضات فرمان دولت را مطالبه کردند، پیرم دستور داد آنان را برابر این گستاخی! توقیف نمودند.

دو روز نامه «بهلول» و «چنته» پیرم را نسبت به اخراج کارمندان پلیس و توقیف قضات نکوهیدند، ولی پس از آن که این دو روزنامه به دست پیرم رسید و از انتقادات آن‌ها آگاه شد، چند نفر پلیس و مجاهد را فرستاد و هر دو روزنامه را توقیف و دفتر روزنامه را غارت کردند، میرزا محمود مدیر چنته را هم بازداشت نمودند.

در ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۹ هـ ق که تشکیلات جدید مالیه شروع به کار کرد میرزا احمد خان مفتش مالیه به موجب حکم وزیر، مأمور رسیدگی

به حساب صندوق پلیس شد، ولی پیرم فرمان او را پاره کرده، وی را با سر و دست شکسته از اداره نظمیه بیرون راند. معاون الدوله وزیر مالیه کابینه سپهدار در برابر این اهانت درصدد مؤاخذه برآمد، ولی پیرم که در بیشتر جلسه‌های دولت شرکت می‌کرد با «اشتلم» به او جواب گفت و سپهدار مطلب را مسکوت گذاشت و صندوق نظمیه با تمام مصارفش همچنان از نظارت دولت دور بود.

اقتدار السلطان که از مجاهدان ناراحت تنکابن بود، در مدّت خدمت قزاقخانه مبلغی از وجوه وزارت جنگ را اختلاس کرده و تحت پیگرد بود، از طرف وزارت جنگ دستور جلب او به شهربانی داده شد، شهربانی به دستور پیرم به وزارت جنگ پاسخ داد که «اقتدار السلطان» در تهران نیست، در حالی که پیرم او را در خانه خود مخفی کرده بود.

امجد السلطنه صندوقدار احمدشاه مقداری جواهر و پول از صندوق شاه دزدید، او را تحویل پلیس دادند، پیرم از او حمایت می‌کرد. خلاصه پیرم با رفتاری چنین که همه ضدّ آزادی و نمونه دیکتاتوری و خود سری بود بر پلیس تهران حکومت می‌کرد و دعوی مشروطه خواهی داشت!!<sup>(۱)</sup>

چنان که گذشت وی از روز اوّل که ریاست نظمیه تهران را به عهده گرفت چهره خودکامه خود را نشان داد. «پیرم روز ۲۹ جمادی الثانی تمام مقصّرین نظمیه را مرخص کرد و آنچه زنجیر در «محبس نظمیه» بود، از آن محل خارج کرد و دستور داد تمام کنده‌ها را بسوزانند و رختخواب‌ها را آتش بزنند. پیرم گفته بود تمام رختخواب‌ها میکرب دارد و کندو زنجیر و

۲۰۲ / پیرم خان عامل انحراف مشروطه و ضارب ستارخان سردار ملی

حبس لازم نیست. دزد باید دستش بریده و قاتل باید کشته گردد و خلاف‌های دیگر موافق قانون مجازات شوند و اضافه کرده بود: «عجالتاً هر کس دزدی کند و یا خیانتی نماید که بر من ثابت شود، مجازات او همین گلوله ده تیر من است.»

روز پنجشنبه چهارم رجب یک نفر از مقصرین نظمیه را که پیرم خان مرخص کرده بود، همان شب دزدی کرده و با اسباب مسروقه گرفتار و به نظمیه بردند. بعد از تحقیق و اقرار به دزدی با ده تیر همان جا اعدام می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

فاجعه سیاه پارک اتابک و این بگیر و ببندها و دیگر اقدامات خودکامانه، به حادثه مشئوم دیگری منجر شد که در وقوع آن نیز پیرم نقش مهمی بازی کرد. این رخداد تلخ و غمبار، بستن دوره دوم مجلس شورای ملی در روز سوم دی ماه ۱۲۹۰ شمسی به دست پیرم خان بود. این کار پیرم خان، تکرار همان اقدام ضد انقلابی سرهنگ لیاخوف در مورد دوره اول مجلس شورای ملی بود.

هنگامی که روس‌های تزاری، اولتیماتوم معروف خود را تسلیم دولت ایران می‌کنند و ۴۸ ساعت برای اجرای آن ضرب‌الاجل تعیین می‌کنند و ثوق‌الدوله وزیر خارجه آن را ساعت ۱۰/۳۰ روز هفتم ذیحجه ۱۳۲۹ به مجلس آورده و تصویب آن را از نمایندگان ملت می‌خواهد. سکوت وحشتناکی بر مجلس مستولی می‌شود و نمایندگان در بهت و حیرت فرو می‌روند. ناگهان صدائی مصمم و دشمن شکن، سکوت مرگبار را می‌شکند و جو حاکم بر صحن عمارت بهارستان را تغییر

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۲۰۳

می دهد: «بعضی سئوالاتی است که جواب آن‌ها از زمان‌های بسیار قدیم داده شده و احتیاج به جواب مجددی ندارد. چنان‌که اگر از ملت‌ی سؤال شود آیا حاضر هستی آزادی و استقلال را از دست دهی؟ مسلماً در جواب خواهد گفت: هیچ قدرتی حق ندارد آزادی و استقلال مرا سلب کند. امیدوارم دولت روس اولتیماتوم ظالمانه خود را پس بگیرد و ملت ایران را از خود نیازارد.»

این اعتراض قهرمانانه ملت ایران بود که از گلوی فرزند قهرمان خود، شیخ محمد خیابانی بیرون می آمد. این نطق تاریخی، دل و جرأت کم ماندی به سایر نمایندگان بخشید. پس از آن تعدادی از وکلا در زینبار بودن آن سخنرانی کردند، اکثریت قریب به اتفاق آنان اولتیماتوم را رد کردند و «به دشمن شمالی آن پاسخ را دادند که به یک توده نومید و پامال شده می شایست، توده‌ای که از آینده بیمناک نترسیده، نگهداری آزادی و آبروی خود را بر آن برگزید. همه نمایندگان خواهش‌های روس را برگردانیدند.»<sup>(۱)</sup>

«شب دوّم دی ماه ۱۲۹۰ / دوّم محرّم ۱۳۳۰ ه.ق، جلسه هیئت دولت با حضور ابوالقاسم خان قراگوزلو همدانی (ناصرالملک) - نایب‌السلطنه وقت - در دربار تشکیل شد. وثوق‌الدوله (حسن وثوق) وزیر امور خارجه گزارش مبسوطی از آنچه در مجلس گذشته بود، داد، و از ایستادگی دلیرانه نمایندگان مجلس سخت نکوهش کرد. سپس یادداشتی که از پیش به امضای وزیران دیگر رسیده بود، به ناصرالملک تسلیم کرد. در این یادداشت از نایب‌السلطنه خواسته شده بود که در

۲۰۴ / پیرم خان عامل انحراف مشروطه و ضارب ستارخان سردار ملی

مجلس شورای ملی را ببندد. در خواست هیئت وزیران - که قبلاً به طور پنهانی روی آن توافق شده بود - مورد قبول قرار گرفت و دستور بستن مجلس را صادر کرد و پیرم رئیس پلیس تهران مأمور اجرای آن شد.

روز سوم دی ماه ۱۲۹۰ شمسی، عده‌ای از تفنگچیان پیرم به مجلس فرستاده شدند. آن‌ها نمایندگان راببرون کردند، و چند نفر نگهبان در آنجا گماردند که کسی را به مجلس راه ندهند.

فرمان بستن مجلس شورا و اجرای آن، حکم یک شبه کودتا را داشت، اساس مشروطیت نیم بند چند سالی از صحنه سیاسی و اجتماعی ایران برچیده شد. شعله‌های فروزان امید که از قلب مجلس با سخنوری رجال نامداری چون شیخ محمد خیابانی بر دل‌های توده محروم و رنج‌دیده و طنمان گرمی و حرارت می‌بخشید، به یکباره به خاموشی گرایید. روزنامه‌ها توقیف گردید. پیگرد و دستگیری و اعدام انقلابیون در سراسر کشور آغاز گشت. نوکران کمر بسته امپریالیسم کهنه کار و عاملان نگون بختی ملت ایران، شادمان و پای‌کوبان در گورستان آزادی براریکه قدرت کوس رسوائی و بدنامی را زدند و لگه‌های سیاهی بر صفحات تاریخ دوران معاصر ایران از خود به جای نهادند.

در این رویداد خونبار، نقش اجرائی پیرم، پایه‌گذار حزب راست‌گرای دانشناکستیون تهران و عنصر مشکوکی که در عرصه وطنمان، همپای فراماسونرها به سود انگلستان فعالیت داشت از همه بیشتر بود<sup>(۱)</sup>.

کسروی می‌نویسد: «یفرم در داستان اولتیماتوم به سوی دولت گرائید و با نیرویی که در دست می‌داشت به یاری هواداران پذیرفتن

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۲۰۵

اولتیماتوم برخاست، و با دست او بود که مجلس بسته شد و کانون‌های آزادیخواهی از میان برخاست و روزنامه‌ها ناپیدا شد. نیز با دست او بود که چند دسته آزادیخواهان دستگیر و از تهران بیرون رانده شدند. این‌ها بدی‌های یفرم‌خان است و هیچ‌گاه نباید پوشیده داشت.»<sup>(۱)</sup>

بالاخره زندگی پرماجرایی صاحب ترجمه با آن آرزوهای طلائی، در ۲۸ اردیبهشت‌ماه ۱۲۹۱ شمسی در روستای شورجه از دهستان چاردولی واقع در میان همدان و قروه در یورش به قلعه این روستا با تیر عبدالباقی‌خان چاردولی که به پشت‌گوش‌چپ او اصابت کرده، از گونه راستش بیرون آمد پایان یافت، بنابه نوشته ابراهیم صفائی: «جسد پیرم و سهراب‌خان را با تشریفات رسمی وارد همدان کردند. روز ۲۶ جمادی‌الاول / ۳۰ اردیبهشت مدارس همدان تعطیل شد و اطفال دبستان‌ها را با مأموران دولتی و جمعی از ارمنی‌های همدان به استقبال جنازه بردند و در کلیسای ارمنیان مراسم مذهبی به عمل آمد، کشیشی که پیرم را مسیحی نمی‌دانست و به اجرای تشریفات مذهبی اعتراض نمود از طرف یاران پیرم ترور شد، دکتر سهراب‌خان در همدان دفن شد و جسد پیرم را با اتومبیل به تهران آوردند و در سوم خرداد ۱۲۹۱ دفن کردند» صفائی درباره خصوصیات پیرم می‌نویسد: «پیرم مردی لاغر و بلند قد گندمگون و رنگ پریده بود، نیمه ریشی کوتاه و پرپشت و ابروانی پربر چهره وی سایه افکننده بود، چشمانی گرد و فرورفته و نافذ و خونین داشت، تند و آمرانه حرف می‌زد، کوره سواد بی‌بیشتر نداشت و عامی محسوب می‌شد. به جز زبان ارمنی، ترکی و روسی هم می‌دانست، زبان

فارسی را هم به خوبی یاد گرفته بود نداشتن مرئی و احساسات تند و ماجرا جویانه او را به سوی یک زندگی ناراحت سوق داد و چون بی باک و قسی القلب بود، در این راه موفق شد و بالاخره برای کمک در اجرای یک توطئه سیاسی اجیر سیاست گردید و به گیلان آمد. بدیهی است او نه مسلمان بود نه ایرانی و هیچ گونه احساساتی نسبت به استبداد یا مشروطه ایران نمی توانست داشته باشد....

رفتار او با دیکتاتوری و خودسری کامل توأم بود و به هیچ رو به آزادی عقاید و افکار اعتقاد نداشت و بنابر مسلک و عقیده حزبی معتقد بود که با ترور و آدمکشی بی رحمانه باید راه پیشرفت را هموار کرد، او می گفت تمام کسانی امثال سپهدار و صمصام السلطنه و آن گروه از رجال را باید کشت! شاید هم تصوّر می کرد بتواند با اجرای ترورسم در ایران به زمامداری مطلق برسد!

خلاصه با آن که از لحاظ استقرار مجدد مشروطه و ایجاد امنیت، خدمات قابل تحسینی کرده، ولی در قانون شکنی و ترور، خاطرات بدی از خود به جای گذاشته و اگر کشته نمی شد در این کشور منشاء فتنه های بسیار می گردید و نقشه های خطرناکی به زیان استقلال و ملیت ایرانی اجرا می کرد، گوئی در «چاردولی» به این نکته پی برده بودند که از عبدالباقی خان به عنوان یک قهرمان ملی یاد می کردند و برای جوانی و برازندگی و دلیری او ترانه های محلی ساختند که هنوز در زبان ها است و هنوز دلاوری این جوان اصیل ایرانی را می ستایند و به زندگی کوتاه او اشک می ریزند<sup>(۱)</sup>».





## فهرست منابع

### کتاب:

- ۱- آخرین سنگر آزادی - به کوشش رحیم رئیس‌نیا
- ۲- آذربایجان روسیه - تادیوس سه‌ویتوخوفسکی - ترجمه کاظم فیروزمند
- ۳- آرش کمانگیر - سیاوش کسرائی
- ۴- آقا موسی نقی‌اوف - نریمان سلیمان‌اوف - باکو - گنجلیک - ۱۹۹۴
- ۵- ارمنی ملتچی لری و ایران - پروفیسور سید آقا عون اللّٰهی - باکو - ۲۰۰۲
- ۶- ارومیه در محاربه عالم سوز - رحمت‌الله معتمدالوزاره
- ۷- اسناد مشروطیت - صادق مستشارالدوله
- ۸- اوراق تازه یاب و نقش تقی‌زاده - به کوشش ایرج افشار
- ۹- ایران سوسیال دموکرات (عدالت) فرقه‌سی حقیقنده خاطره‌لریم - دکتر سلام‌الله جاوید
- ۱۰- ایران، کلد و شوش - خانم دیولافوا - ترجمه علی محمد فره‌وشی
- ۱۱- ایران و جنگ جهانی اول (مجموعه مقالات سمینار) از انتشارات وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران
- ۱۲- بلوغ الامانی فی حیاة الفقیه الکبیر و الاصولی الشهیر الایروانی و المشاهیر من تلامذته - حاج سید محمد تقی طباطبائی قمی
- ۱۳- تاریخ ارمنستان - هراند پاسدر ماجیان - ترجمه محمد قاضی
- ۱۴- تاریخ ایران - سرپرسی سایکس
- ۱۵- تاریخ خوی - مهدی آقاسی
- ۱۷- تاریخ خوی - دکتر محمدامین ریاحی
- ۱۸- تاریخ رضائیه - احمد کاویان‌پور
- ۱۹- تاریخ هیجده ساله آذربایجان - احمد کسروی

قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس / ۲۰۹

- ۲۰- تسوج درگذر تاریخ - عباس نبی  
۲۱- توفان برفراز قفقاز - کاوه بیات - از انتشارات وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران  
۲۲- تهران در گذرگاه تاریخ ایران - ح. م. زاوش  
۲۳- خاطرات عبدالله بهرامی  
۲۴- خاطرات و خطرات - مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه  
۲۵- رهبران مشروطه - ابراهیم صفائی  
۲۶- سچیلیمیش اثرلری - میرجعفر پیشه‌وری  
۲۷- سرزمین زردشت، رضائیه - علی دهقان  
۲۸- سفری به دربار سلطان صاحبقران - دکتر هینرش بروگش - ترجمه مهندس

کردبچه

- ۲۹- سلماس در سیر تاریخ و فرهنگ آذربایجان - توحید ملک‌زاده دیلمقانی  
۳۰- سیاحتنامه شاردن (ج ۲) - ترجمه محمد عباسی  
۳۱- کتاب نارنجی (ج ۴) - ترجمه پروین منزوی  
۳۲- گیلان در جنبش مشروطیت - ابراهیم فخرائی  
۳۳- مشاهیر آذربایجان (ج ۲) - صمد سرداری‌نیا  
۳۴- موادالتواریخ - حاج حسین نخجوانی  
۳۵- نظم و نظمیه در دوره قاجاریه - مرتضی سیفی فمی تفرشی  
۳۶- یادداشت‌های تاریخی - صادق مستشارالدوله  
۳۷- بیرم‌خان سردار - اسماعیل رائین

نشریات:

۱- آینده - شماره (۷-۹) - مهر و آذر ۱۳۷۲

- ۲- ایران - روزنامه - ۱۳۸۲/۱۲/۷
- ۳- ایران سال - ۱۳۷۴
- ۴- تاریخ معاصر ایران (فصلنامه) - سال سوم - شماره ۱۱ - پائیز ۱۳۷۸
- ۵- تجدّد (نشریه) - ۱۱ و ۲۵ اسفند ۱۲۹۶
- ۶- رسوبلیکا - روزنامه - چاپ باکو - اول آوریل ۲۰۰۱
- ۷- نوروز - روزنامه - ۱۳۸۱/۱/۲۶
- ۸- یشی قفقاز - مجله - ۳۱ مارس ۱۹۲۵ - چاپ استانبول

### از این مؤلف منتشر شده است:

- ۱- آذربایجان پیشگام جامعه مدنی
  - ۲- ایروان یک ولایت مسلمان نشین بود
  - ۳- باقرخان سالار ملی (این کتاب در سال ۱۹۹۶ میلادی به زبان ترکی استانبولی ترجمه و در آنکارا منتشر شده است)
  - ۴- تاریخچه تئاتر آذربایجان
  - ۵- تاریخ روزنامه‌ها و مجله‌های آذربایجان
  - ۶- تبریز در نهضت تنباکو
  - ۷- تبریز شهر اولین‌ها
  - ۸- دارالفنون تبریز
  - ۹- علی مسیو
  - ۱۰- قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس
  - ۱۱- مرکز غیبی تبریز
  - ۱۲- مشاهیر آذربایجان (جلد ۱ و ۲)
  - ۱۳- ملا نصرالدین در تبریز
- تالیفات آماده به چاپ مؤلف:
- ۱- امیرحشمت نیساری
  - ۲- تبریز مهد صنعت چاپ در ایران
  - ۳- فعالان مشروطه در آذربایجان
  - ۴- قره باغ در گذرگاه تاریخ
  - ۵- مشاهیر آذربایجان (جلد سوم)
  - ۶- نگارگران بزرگ آذربایجان
  - ۷- تصحیح و تکمیل تاریخ فرهنگ آذربایجان (۲ ج) تألیف حسین امید

# MOSALMANLARIN SOYGRIMY ARAZIN O TAY BU TAYINDA



تبریز - اول خیابان طالقانی ، نشراختو  
تلفن: ۵۵۵۳۹۳-۰۴۱۱) و ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷

ISBN:978-964-8105-59-9



9 789648 105599